

سید مصطفی میرسلیم، سیاستمدار اصولگرای ۷۶ ساله که عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، اولین فعالیت سیاسی رسمی او در جمهوری اسلامی بود، اکنون نماینده مجلس است و در مجمع تشخیص مصلحت نظام هم عضویت دارد.



تیترها



مناسبات محمدرضا پهلوی و انگلستان به روایت اسدالله علم از واگذاری بحرین تا سفارش پاته جگر غاز برای ملکه



معرفی قبرستان ممنوعه در تهران سفری به دیار مهاجران تنها



از هوش مصنوعی خواستم خدا را برای من توصیف کند چت جی‌پی‌تی چیست؟



نگاهی به برخوردهای قانونی با هنرمندان متخلف در سینمای جهان گامی رو به جلو برای رسیدن به استانداردهای جهانی در سینما



با ۲۴ بار بازنویسی یک استعاره مخاطب فریب در سینما کت چرمی



تصویر خانواده در سریال «سوران» در ستایش تصویر خانواده!



گفت‌وگو با زانی که بانی و مجری روضه‌های اصیل و قدیمی هستند
زن‌ها و روضه‌های شان

پرونده مفصل «ایران جمعه» برای دهه محرم

بای و عظ و روضه کتاب‌ها...
برش‌هایی از کتب عاشورایی به مناسبت آغاز محرم

باز این سپهر که در خلق عالم

باز این روح را چه نام

باز این چه عظم است که زمین

بی نغمه صو خا تا عرس عظم

گفت و گو

میرسلیم در گفت و گوی تفصیلی با «ایران جمعه»
برنامه ریزی کردند اعتبار حرفم از بین برود

عوام فریبی بلیه شایع مدیران است



مصطفی عیوضی

دبیر گروه سیاسی روزنامه ایران



سید مصطفی میرسلیم، سیاستمدار اصولگرای ۷۶ ساله که عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، اولین فعالیت سیاسی رسمی او در جمهوری اسلامی بود، اکنون نماینده مجلس است و در مجمع تشخیص مصلحت نظام هم عضویت دارد. به تازگی با سخنانی که از او در صداوسیما پخش شد، مبنی بر اینکه خودروهایی مانند لندرکروز و ۲۰۶ فرقی با هم ندارند، مورد توجه عامه مردم قرار گرفت تا جایی که حتی در سفر کربلا، برخی کاربران فضای مجازی سراغش رفتند و او را اذیت کردند. میرسلیم سابقه طولانی مدیریت در امور اجرایی کشور دارد؛ چه زمانی که وزیر ارشاد دولت ششم بود و چه آن زمان که در هیأت مدیره چند شرکت وابسته به خودروسازی سهیم شد، نقش مهمی در تصمیم گیری های کلان کشور داشته است. در این گفت و گو تلاش کرده ایم با نظرات او که این روزها حتی بیشتر از زمانی که نامزد انتخابات ریاست جمهوری شده بود مورد توجه قرار گرفته است، بیشتر آشنا شویم. در ادامه مشروح این گفت و گو را می خوانید:

به نظر شما اشکال مدیریتی نظام و مجموعه بوروکراسی در چیست و حل بعضی از مسائل کلان را در چه می دانید؟

در مقدمه باید خدمتان عرض کنم که دیوان سالاری اصالتاً منفی نیست، مثبت است. دیوان سالاری یعنی ما بر مبنای قواعد و مقررات مبتنی بر واقعیات مبادرت به اداره امور کشور کنیم. پس دیوان سالاری امر خوبی است و اتفاقاً ایران از کشورهایی بوده که به لحاظ تاریخی بیشترین سابقه را در مورد دیوان سالاری دارد.

اما امروز با هزار و چهارصد سال پیش و با دو هزار و پانصد سال پیش تفاوت هایی کرده و انقلاب هایی رخ داده است. انقلاب صنعتی و انقلاب اطلاعاتی رخ داده؛ اینها بر جایگاه دیوان سالاری بی اثر نبوده و مهم ترین نکته ای که در دیوان سالاری اثرگذار است بر اداره امور، توجه به اقتضای شایسته سالاری است.

همیشه باید دقت کرد که وقتی صحبت از شایسته سالاری می کنیم یعنی چه. یک کسی به عنوان حاکم، از اقوام و خویشاوندانش که مورد اعتماد هستند استفاده می کند و خیلی رایج است که می گویند من به اینها اعتماد دارم، اما آیا دارای شایستگی های لازم هم هستند تا در حکومت به شما یاری بدهند؟ این سؤال معمولاً بی جواب می ماند و یکی

از اشکالات عمده ما همین است. اما شرایط پیرامونی هم گاهی به این قضیه که انتخاب مسئولان بر مبنای مناسبات غیر شایسته سالارانه انجام می گیرد، دامن زده است. مثلاً وقتی با منافقان درگیر شدیم و مسائل نفوذ مطرح شد، آن موقع قضیه اعتماد کردن به افراد اولویت پیدا کرد. یعنی گفتند ما باید اول اعتماد پیدا کنیم، بعد ببینیم آیا شایستگی وجود دارد یا خیر.

به چه معنا؟ چطور بوده؟

اول باید ببینیم آیا ایشان آدم مطمئنی هست و آدم نفوذی نیست؟ چنانکه از این نفوذی ها در تشکیلات حزب جمهوری اسلامی نیز نفوذ کرده اند. در حالی که این تشکیلات، تشکیلات بسیار گسترده ای بود. در آن زمان مدیران کشور سعی کرده اند نه بر مبنای شناخت های خویشاوندی، بلکه بر مبنای صلاحیت ها تقسیم کار بکنند و افرادی که دارای تخصص و تجربه بودند را گردهم آورند لذا منافقان، هم در حزب نفوذ پیدا کردند و هم در تشکیلات نخست وزیری.

پس از آن به بعد مدیران تصمیم گیری کردند از کسانی استفاده کنند که در درجه اول مورد اعتماد باشند. اعتماد به اینکه فرد خودی است و نفوذی نیست. اینکه آیا شایستگی دارد یا نه، در درجه دوم قرار گرفت و البته این

موضوع صدمه زد.

بر همین اساس مدیرانی سر کار آمدند که افراد مورد اعتمادی بودند، ولی لزوماً شایستگی های لازم را برای اداره کشور نداشتند. این یکی از مسائلی است که ما گرفتار آن شده ایم. دومین نکته این است که ما افراد زبده مخلص را در جنگ تحمیلی از دست دادیم. منهای فاجعه هفتم تیر و ششم شهریور که جنبه سیاسی داشت، به لحاظ نظامی جوان های دست گلی را که به لحاظ شهامت، تدین، تعهد و تخصص در رده های عالی بودند از دست دادیم. اینها جوان هایی بودند که الگوهای ما بودند. آیا می توانیم بگوییم که از دست دادن این جوان ها هیچ اثری روی اداره کشور نداشته است؟ ابداً!

نکته سومی که وجود دارد این است که خوشبینی های امثال ما که در انقلاب بودیم موجب شد فکر کنیم ارزش های انقلاب خودبه خود در تمام قلوب و در تمام افکار و اذهان جریان پیدا می کند، در حالی که این طور نیست! این امام بود که توانست روحیه انقلابی را در ما ایجاد کند. وقتی انقلاب پیروز شد، این ارزش هایی که ما به عنوان ارزش های انقلابی می شناختیم، ارزش های حاکم بود. ما فکر می کردیم این ارزش ها خودبه خود منتقل می شود، در حالی که خودبه خود منتقل نمی شود. واقعیت این است که فراموش می شود، کاملاً

فراموش می شود.

ما بویژه از سال ۱۳۶۸ به بعد شاهد بروز برخی از انحرافات هستیم که مقام معظم رهبری اتفاقاً نسبت به آنها خیلی هشدار می دهد، ولی ما عموماً از آن سرسری عبور می کنیم. اولینش چه بود؟ موضوع شیخون فرهنگی. یعنی حمله به ارزش ها. این هم چیزی نیست که یک روزه جواب بدهد، سی سال طول می کشد تا اینکه می بینید عجب! این حمله به ارزش ها باعث شده عفاف و حجابی که همه آن را قبول داشته اند زیر سؤال برود. این تحول، تحولی است که نشان دهنده عدم انتقال ارزش های انقلاب است، وگرنه در دهه ۶۰ که این مسائل مطرح نبود و این ارزش ها را قبول داشتند؛ از خودگذشتگی ارزش است، ایثار ارزش است، فداکاری ارزش است. همه این اصلاً به همین خاطر بود که در جنگ پیروز شدیم، موفق شدیم. یک نفسی کشیدیم و غافل از این شدیم که همان ارزش هایی که موجب شد ما در جنگ پیروز شویم باید ادامه پیدا کند.

خود شما در دوره آقای هاشمی وزیر بودید. با توجه به این چالشی که اشاره فرمودید، چالش کارگزار، آیا خود شما معتقد هستید که انقلاب در دوره آقای هاشمی چنین چالشی را تجربه کرد؟

بله.



مجلس یازدهم خیلی بهتر از این می‌توانست کار بکند. می‌بینم که چه استعداد‌های بسیار عظیمی وجود دارد که متأسفانه بیکار مانده؛ نمونه‌اش در قوانین مهم در زمینه بانکداری هنوز که هنوز است پیشرفتی نکرده‌ایم. اصلاح کل نظام بانکداری هنوز مانده



ما فکر کردیم حالا که جمهوری اسلامی است، دیگر تمام مدارس ما اسلامی است و تمام معلمانان ما هم به تعالیم اسلامی‌اند، پس بنابراین همه دانش‌آموزان آشنا و علاقه‌مند به ارزش‌های اسلامی بارمی‌آیند. درحالی که واقعیت جامعه چیز دیگری بود و ما باید دقت‌های بیشتری را اعمال می‌کردیم. این اشکالی که در آموزش و پرورش به وجود آمده، به تدریج مرتباً بر آن افزوده شده تا اینکه امروز به اینجا رسیده‌ایم

در طول این مدت انتقاداتی به رئیس مجلس هم داشته‌اید دلایل این انتقادات چیست؟

اصولاً در نظام جمهوری اسلامی که مردم‌سالاری دینی است، ما قائل به این هستیم که باید آمادگی انتقاد داشته باشیم. مردم باید ما را نقد بکنند، دوستان ما، ما را نقد بکنند. کسانی که با ما کار می‌کنند و ظاهراً زیردست ما هستند بتوانند از ما انتقاد بکنند. یعنی اگر نقطه ضعف و اشکالی در ما دیدند، به ما یادآوری بکنند. اگر چنین حالتی نباشد، یعنی ما یک سیر قهقراپی را داریم طی می‌کنیم. ما این را از بزرگان خودمان، از پیامبر اکرم (ص) یاد گرفته‌ایم؛ پیامبری که معصوم است، ائمه اطهار که معصومند، منتها پذیرا بودند. یعنی شرایط به گونه‌ای بود که اگر عده‌ای هم از روی کج‌فهمی یا فهم نادرست یا ناقص مطلبی را مطرح می‌کردند، این جرأت را به خودشان می‌دادند که مطلب را مطرح بکنند و انتقادات خودشان را می‌کردند و توقع داشتند که پاسخی بشنوند که بتواند اصلاح بکند. این انتقاد باید وجود داشته باشد. اصل اینکه من میرسلیم نپذیرم که از من انتقاد بکنند، یک اشکال است. یک روز در وزارت ارشاد با کمال تعجب دیدم که عده‌ای از نمایندگان مجلس از من سؤال کردند. توقع نداشتیم از من سؤال کنند. گفتند آقای میرسلیم! شما به چه حقی به فلان کتاب اجازه چاپ دادی؟ متعجب از این قضیه گفتم ببینم این کتاب چیست. به مدیر کل امور فرهنگی گفتم کتاب را برای من بیاورد. کتاب را بردم بخوانم تا ببینم کتابی که نمایندگان این قدر نسبت به آن حساسیت داشتند و انتقاد کردند چه کتابی است. تا نیمه‌های کتاب که خواندم به من حالت تهوع و سرگیجه داد و کتاب را پرت کردم آن

برای نمایندگی یا ریاست جمهوری نامزد می‌شود، باید آرای مردم را جلب کند. آرای مردم هم خوشایند مردم است. مردم به کسی روی می‌آورند که از او خیر ببینند، فایده‌ای ببینند و مزیتی برایشان داشته باشد. در نتیجه افرادی که می‌خواهند رأی بیاورند، سعی می‌کنند نشان بدهند آن مزیت‌ها را به مردم عرضه می‌کنند. این می‌شود عوام‌زدگی. بدیهی است که ما گرفتار این بلیه شده‌ایم و نمی‌توانیم منکر آن بشویم. هر موقع که صحبتی را مطرح می‌کنیم، مناظره‌ای می‌کنیم در ذهنمان این است که حالا مردم نسبت به این موضوع چه جوری فکر می‌کنند؟ چه برداشتی از آن پیدا می‌کنند؟ آیا خوششان می‌آید یا ناراحت می‌شوند؟ ما مسئولان بعد از انقلاب اغلب گرفتار این فتنه شدیم. یعنی در نوع تصمیم‌گیری‌ها، نوع تدوین مقررات و قوانین مان و نوع اظهار نظرهایمان سعی کردیم طوری اظهار نظر کنیم که آن شنونده و بیننده از ما خوشش بیاید و آن روزی که می‌خواهد رأی بدهد بگوید این فرد همانی است که نظر مرا جلب کرد. آفت مردم‌سالاری ما را گرفتار کرده است و همین باعث شده که گاهی اوقات جلب آرای مردم برای ما اصالت پیدا بکند. متأسفانه خریدن آرا، دادن قول‌های غیرقابل اجرا، تزویر، زد و بند و به فساد افتادن را می‌بینیم و می‌گوییم این موارد در مردم‌سالاری معمولی است و رخ می‌دهد. ما در مردم‌سالاری دینی، دین را محترم نشمرده‌ایم. اگر بخواهیم پیشرفت بکنیم حرمت این جمهوری اسلامی را نگه داریم، باید قطعاً خودمان را از این بلا نجات بدهیم. صداقت و اخلاص اگر اصلاح نکند ما را، جمهوری اسلامی سرنوشت درخشانی پیدا نخواهد کرد.



ما بویژه از سال ۱۳۶۸ به بعد شاهد بروز برخی از انحرافات هستیم که مقام معظم رهبری اتفاقاً نسبت به آنها خیلی هشدار می‌دهد، ولی ما عموماً از آن سرسری عبور می‌کنیم. اولینش چه بود؟ موضوع شبیخون فرهنگی. یعنی حمله به ارزش‌ها

معلمانمان مجهز به تعالیم اسلامی‌اند، پس بنابراین همه دانش‌آموزان آشنا و علاقه‌مند به ارزش‌های اسلامی بارمی‌آیند. درحالی که واقعیت جامعه چیز دیگری بود و ما باید دقت‌های بیشتری را اعمال می‌کردیم. این اشکالی که در آموزش و پرورش به وجود آمده، به تدریج مرتباً بر آن افزوده شده تا اینکه امروز به اینجا رسیده‌ایم که به نظر من الان وجهه مسائل مادی و مطالبات مادی بر مطالبات معنوی و آموزش و تربیت غلبه دارد. این بی‌توجهی در فرهنگ عمومی هم شکل گرفته است. اینها با هم به همراه آن سه عامل دیگر دست به دست هم داده‌اند و موجب شده که کار مدیریتی کشور روی روال مناسب شایسته‌سالارانه نتواند پیش برود و با اشکال مواجه شود. بعد، می‌بینید که این اشکال در دولت‌های مختلف به شکل‌های مختلفی ظاهر می‌شود.

به زعم خودمان می‌خواهیم این طور جمع‌بندی و خدمت شما عرض کنیم که وقتی نظام دچار چالش تربیت کارگزار نمونه است و این چالش روی بحث شایسته‌سالاری سایه انداخته، آیا می‌توانیم بگوییم که اگر پوپولیسم هم به موازات آن رشد پیدا کرده، ناشی از همین موضوع بوده؟

این برمی‌گردد به اینکه ما در شیوه‌های حکومت‌رانی، مردم‌سالاری را یک شیوه بی‌نقص نمی‌دانیم؛ ولی مردم‌سالاری کمتر از شیوه‌های دیگر است. بویژه که با قید دینی سعی کردیم مردم‌سالاری را در یک نظام چهارچوب قاعده‌مند الهی در بیاوریم. ولی مردم‌سالاری کماکان نقص‌های خودش را دارد. چگونه؟ هر کس که

یعنی یک پوست‌اندازی جدی. شما در آن دوره وزیر فرهنگ بودید. قبل از شما هم آقای خاتمی بود. آیا شما تصریح می‌کنید که از این دوره به بعد اینطور شد؟

بله، خیلی روشن. حالا مثال هم می‌زنم تا برایتان واضح بشود. من در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بودم و نسبت به مسائل فرهنگی حساسیت داشتم. نگاه می‌کردم به تبلیغاتی که در خیابان‌های ما یا روی کالاهای زده می‌شد. یک روز در دولت مطرح کردم و گفتم آنچه که من دارم می‌بینم، جنبه انحرافی دارد. الان داریم کالاهایی را تبلیغ می‌کنیم که نمی‌تواند درست‌تر عموم مردم قرار بگیرد. یا به اندازه کافی وجود ندارد یا قدرت تأمینش را ندارند. پس موجب احساس محرومیت می‌شود. نه خود محرومیت، بلکه موجب احساس آن می‌شود. با این گونه تبلیغات مخالف بودم.

تبلیغ یعنی آگاهی رساندن در مورد کیفیت کالا و کاربردهای یک کالا. ولی وقتی نمی‌تواند در دسترس عموم قرار بگیرد، موجب می‌شود که یک احساس انحرافی، یک احساس محرومیتی در ذهن مردم شکل بگیرد و این به لحاظ فرهنگی بد است.

در هیأت دولت چه پاسخی به شما دادند؟

گفتند حالا دیگر جنگ گذشته. اجازه بدهید قدری تنوع پیش بیاید. فکر نکنیم که یک سلسله انحرافات یک‌دفعه شکل گرفته. خیر! این حرکت قدم به قدم آمده جلو. بحث شبیخون فرهنگی از سال ۶۸ شروع شده، منتها شما آثار و تبعاتش را در سال ۸۸ می‌بینید. در آموزش و پرورش هم همین بی‌توجهی صورت گرفت. ما فکر کردیم حالا که جمهوری اسلامی است، دیگر تمام مدارس ما اسلامی است و تمام



بحث محاکمه فرزند شما که پیش آمد، عده‌ای عنوان کردند که این مسأله به دلیل مواضع شما بوده و علیه شما پرونده‌سازی کرده‌اند.

خیر. اَشهد بالله که من از چنین چیزی خبر ندارم. ولی این را می‌دانم که وقتی ما وارد صحنه مبارزات سیاسی در ارتباط با مبارزه مفسد که در مجلس هم کم نبوده شدیم، به خیلی از منافع برخورد می‌کنند. و اگر آن منافع بخواند ادامه پیدا کند، این صاحبان منافع باید به نحوی به کسانی که به مبارزه با آن پرداخته‌اند مراجعه نکنند. یا دَمش را ببینند و رامش کنند یا وادارش بکنند که به زور و با تهدید از رأی‌اش برگردد یا خود و خانواده‌اش را تهدیدات دیگری بکنند. درباره این موضوع شروع کردند به برنامه‌ریزی. برنامه‌ریزی دقیقی هم انجام دادند تا کاری نکنند تا اصلاً اعتبار آن چیزی که من دارم می‌گویم در اذهان عمومی از دست برود. من هم الان دارم در خط اصلی می‌روم. امروز بحث اساسی من این است: تقویت تولید داخلی؛ کَمّا و کَیفاً.

قبول دارید که افکار عمومی هم باید آفتاب بشود؟ الان سر همین موضوعی که شما فرمودید، شبیه همین مباحثی که در شبکه پنج گفتید. من به عنوان یک فرد رسانه‌ای اگر به جای شما بودم، حتماً یک ویدئو از خودم می‌گرفتم و این سوء تفاهم را برای مردم توضیح می‌دادم.

بله، نکته اصلی همین است. ما یک راه اصلی را داریم می‌رویم و شما برای اینکه از این راه اصلی جلوگیری نکنید حواشی می‌سازید. تا من وارد حاشیه بشوم، از راه اصلی مانده‌ام. هدف آنها هم همین است؛ درست کردن حواشی. متأسفانه نظام ما در بعضی جاها خلأهایی دارد. یک روز رفته پیش آقای اژه‌ای رئیس دستگاه قضا و عرض کردم: حاج آقا اژه‌ای! چیزی که من دارم در این راه اصلی مطرح می‌کنم مشخص است. ولی این هم که هر جور هتاک‌ی و بی‌احترامی و دروغ و دغلی را به ما ببندند. هیچ کس هم نباشد که در این کشور از آدم دفاع کند، به نظر نمی‌رسد درست باشد. فرض کنید به من ببندند که فرضاً ساعت من چندین میلیارد می‌ارزد و هیچ کس هم از او نپرسد که دلیل تو برای این ادعا چیست؟ سندت چیست؟ برای چی آبروی فلانی را می‌ریزی؟ برای چی تخریبش می‌کنی؟ چرا؟ برای اینکه حرفش شنیده نشود؟ که مثلاً بگویند برو تو، دَم مشکرت را ببند که اگر راست می‌گویی اول خودت را درست کن. که بگویند تو حرفت با رفتار تو فرق می‌کند و... همه اینها به خاطر این است که آن حرف حق گفته نشود. اینها طراحی دارد. اگر دو تا برخورد صحیح با اینها می‌شد که مستند حرف بزنند، سر جایشان می‌نشستند. می‌گفتند این نظام حساب کتاب دارد، نه اینکه هر کسی هر چه دلش بخواهد بگوید.

خب بعضی از دوستان ما هستند که تأسف می‌خورند و به من می‌گویند ما که تورا می‌شناسیم، زندگی ما که مخفی نیست، تازه به دوران رسیده که نیستیم. از سال ۴۲ شروع کرده‌ایم و با افتخار کتک‌های لازم را هم در این نظام

دقت می‌کنیم. مردم‌سالاری به این شکل خودش را اصلاح می‌کند. فرآیند تجربه پیش می‌آید و مردم متوجه می‌شوند که حرف‌هایی که می‌رسایم این دفعه زده، درست نبوده و فقط برای خودش تبلیغات کرده و دیگر به او رأی نمی‌دهند یا می‌بینند حرف‌هایی که زده درست بوده و توی سرش هم خورده و دارد فداکاری می‌کند، پس به او رأی می‌دهند.

من منتقد بودم. آن موقعی هم که قرار بود آن لیست نوشته بشود هم انتقاد می‌کردم. آقای قالیباف هم این موضوع را می‌دانند. ضمن اینکه انتقادهایم را به ایشان کتبی نوشته‌ام. این نامه‌ها را قبل از اینکه ایشان رئیس مجلس بشوند، نوشته‌ام. در دوران انتخابات هم، یک روز از همان روزهایی که اتفاقاً بحث فهرست مطرح بود، گفتم: «آقای قالیباف! شما خلاف‌ها را باید یک جور اقدام کنید درست کنید. ما بتوانیم دفاع کنیم.» گفت: «من در چهارچوب قانون گردنم از مو باریک‌تر است.» گفتم: «باشد.» اگر شما در مقابل قانون اینقدر متواضع هستید که خیلی خوب است! ما هم مسیره‌های قانونی را جلو می‌رویم.» بحث شخص نیست که شما بگویید شخص آقای قالیباف یا شخص می‌رسایم، نه. ما بالاخره با هم همکاری بوده‌ایم، منتها یک رویه‌ای است که ایشان باید جلوی این رویه را می‌گرفت که نگرفت. در صحن مجلس هم که بحث ریاست مجلس مطرح بود، همین نقدها را گفته‌ام. ایشان هم مسائل خودش را مطرح کرد و بالاخره مجلس رأی گیری کردند و آقای قالیباف رأی آورد. خب وقتی رأی آورد، من باید احترام بگذارم. رأی است، مردم‌سالاری یعنی اینکه آدم احترام اکثریت را نگه دارد.

مجلس یازدهم خیلی بهتر از این می‌توانست کار بکند. شما نمی‌دانید که چقدر قابلیت‌های ارزشمندی در این مجلس یازدهم هست. می‌بینم که چه استعدادها بسیار عظیمی وجود دارد که متأسفانه بی‌کار مانده؛ نمونه‌اش در قوانین مهم در زمینه بانکداری هنوز که هنوز است پیشرفتی نکرده‌ایم. اصلاح کل نظام بانکداری هنوز مانده. در زمینه اقتصاد انرژی کاری از پیش نبرده‌ایم. در زمینه انتخابات، متأسفانه باز هم کارمان ایتر مانده. در زمینه شیوه‌های قانونگذاری؛ کارهای اصلی که به اصل و اساس مجلس برمی‌گردد هیچ کاری نکرده‌ایم، هنوز در مقدماتش گیر کرده‌ایم. در مورد آیین‌نامه‌های داخلی مجلس که در نحوه اداره کردن مجلس و پیشبرد لوایح و قوانین و غیره ذلک بسیار مهم است، هیچ اصلاحی نتوانسته‌ایم بکنیم. در حالی که اینها می‌توانست اصلاح بشود.

چه چیزی را می‌خواست؟ آن فرآیند مشورتی کلان که همه نمایندگان مجلس احساس کنند در آن سهیم هستند که بایستی به ابتکار هیأت رئیسه مجلس و در رأس آنها رئیس مجلس انجام می‌گرفت. من هیچ مسأله شخصی با آقای قالیباف ندارم.



حزب جمهوری اسلامی را با یک میلیون عضو متلاشی کردند. چرا؟ برای اینکه تشکل در این کشور شکل بگیرد و هر فردی که قدرتر است بیاید بالا

می‌کنید؟ اگر روزنامه همشهری نیازمند است، باید بیاید نیازش را با من مطرح بکند. من نیاز همشهری را می‌دانم، نیاز «ایران» را هم می‌دانم، نیاز بقیه را هم می‌دانم. باید همه را اداره بکنم. گفتم دولت محترم! این کار را نکنید. خب بعضی‌ها با مدیر مسئول همشهری رفاقت داشتند و می‌خواستند کار او راه بیفتد و چاپخانه بزرگی راه بیندازند و... من گفتم: «نه! اگر من وزیر ارشادم، باید اجازه بدهید من اداره کنم.» سرسختی کردم و ایستادم. چون به نظر می‌آمد که این حرف، حرف حقی است و به همین دلیل به دیگران، به دوستان خودم انتقاد کردم. لازم بود که انتقاد کنم. اینکه ما مسئولان نسبت به یکدیگر دید انتقادی، البته انتقاد مثبت که مثلاً اینکه شما فرموده‌اید فلان اشکال را دارد و راه درستش هم این است. باید طبق یک روالی غیر تبعیض گونه برای همه در نظر بگیریم و باید پاسخگو هم باشیم. اما اگر شما خواهید به‌جای من تصمیم بگیرید، من نمی‌توانم پاسخگو باشم.

بنابراین انتقاد برادرانی که در حکومت هستند نسبت به یکدیگر نه‌اینکه خوب است، بلکه واجب است! شهرداری تهران همیشه بدهکار بوده. آقای کرباسچی آمد و یک اجازه‌ای از رئیس جمهور گرفت، از دولت نگرفت. که اجازه بدهید ما کسب درآمد بکنیم و در این صورت نه‌تنها نیازمند شما نخواهیم بود، بلکه به شما کمک هم خواهیم کرد. حالا اجازه چی بود؟ خلاصه‌اش صرف نظر از اینها فنی این است که اجازه بدهید ما تراکم بفروشیم. این روند از آن زمان آغاز شد و در دوران آقای قالیباف اوج گرفت.

اگر چنین انتقاداتی داشته‌اید این سؤال پیش می‌آید که چطور شما و ایشان توی یک لیست انتخاباتی حضور پیدا کردید؟

یک منافع وجود دارد. ما وقتی ائتلاف می‌کنیم، این چیزها را در نظر می‌گیریم، نه اینکه چون ایشان هست من دیگر نیستم و قهر می‌کنم و می‌گذارم و می‌روم. با هم کار می‌کنیم و اگر تجربه اثبات کرد که اشتباه کرده‌ایم، دفعه بعد دقت می‌کنیم. مردم‌سالاری به این شکل خودش را اصلاح می‌کند.

اصلاً ما شخصیت‌هایی داریم که کاملاً فراجناحی هستند. مثلاً مرحوم ابوترابی در فهرست همه قرار گرفته بود، چون همه قبولش داشتند. اینکه اشکالی ندارد. اینکه ضعف نیست، قوت است. البته این آدم‌ها استثنا هستند. دکتر شیبانی این جور آدمی بود. زاهد، عابد، زحمتکش. شما کسی را سراغ دارید که بگوید من مخالف دکتر شیبانی هستم؟ همیشه هم کوشش می‌کرد گره‌ای از کار مردم باز کند. ما وقتی ائتلاف می‌کنیم، این چیزها را در نظر می‌گیریم، نه اینکه چون ایشان هست من دیگر نیستم و قهر می‌کنم و می‌گذارم و می‌روم. با هم کار می‌کنیم و اگر تجربه اثبات کرد که اشتباه کرده‌ایم، دفعه بعد

طرف و گفتم وای بر من! منی که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شده‌ام و این کتاب در دوران من چاپ شده است. خب به‌طور طبیعی انسان می‌گوید که چرا از من انتقاد می‌شود؟ چرا باید از من سؤال شود؟ چرا نمایندگان از من سؤال کردند؟ طبیعتاً باید به غرور یک وزیر بر بخورد، ولی نه. گفتم حق با اینهاست و درست است. کار اشکال داشته. فردا صبح رفته مجلس و خطاب به نمایندگان عرض کردم: «نمایندگان محترم! من قبل از اینکه شما را مخاطب قرار بدهم، از درگاه الهی استغفار می‌کنم. خدایا! مرا ببخش. بعد هم به شما نمایندگان عرض می‌کنم من قصدم این بود که به این ناشران شخصیت بدهم و بگویم خودتان بالغ شده‌اید. قانون اساسی را رعایت بکنید و هر چیزی را چاپ نکنید. ولی اینها بی‌دقتی کرده‌اند، بی‌توجهی کرده‌اند.» مرحوم پرورش در آن جلسه (با عصبانیت) گفت: «آقای می‌رسایم! ما شما را به‌عنوان وزیر انتخاب کرده‌ایم. چه داری می‌گویی که من اختیار داده‌ام به ناشر...؟! تو هستی که باید جواب ما را بدهی.» گفتم: «چشم! من قبل از اینکه بیایم اینجا معاونم را برکنار کردم و آن مدیر کل را هم کنار گذاشتم. و می‌میزی متمرکز را انجام خواهیم داد تا دیگر این افتضاحات رخ ندهد، این اشکالات پیش نیاید.» آیا من باید در مقابل این انتقاد مقاومت می‌کردم؟ سرکشی می‌کردم؟ یا برای نمایندگان پول خرج می‌کردم که آقا! شما لطفاً سؤال‌تان را پس بگیرید؟ که البته از این کارها زیاد کرده‌اند. خیلی از مسئولان آمده‌اند در مقابل سؤال خرج کرده‌اند. دَم نمایندگان را دیده‌اند که سؤال مطرح نشود. خیلی از این کارها کرده‌اند. در صورتی که اصل انتقاد مفید است. ما باید قائل به این باشیم. اگر قائل به این اصل نباشیم در حقیقت راه استبداد را رفته‌ایم. چرا؟ این خلاف آرمان‌های جمهوری اسلامی است. این مقدمه را هم برای شما گفتم که ما که در حکومت با هم هستیم، بعضی نماینده هستیم، بعضی وزیر هستیم، بعضی‌ها وکیل، بعضی‌ها عضو فلان مجمع و... در مجموع، کارگزاران این نظام هستیم. بنابراین بدیهی است که نسبت به هم از بقیه‌ای که اطلاعاتشان از ما کمتر است باید سخت‌گیرتر باشیم. ما که خودمان بهتر می‌دانیم داریم چه کار می‌کنیم تا بقیه‌ای که در جامعه قرار گرفته‌اند. آنها به ما انتقاد می‌کنند و ما اگر حرفشان حق است باید گوش کنیم، به آن اعتنا کنیم. انتقادی هم که من سعی کرده‌ام داشته باشم؛ چه در دوران وزارت من نسبت به دوستان دیگری از دولت زمانی که می‌خواستیم روزنامه ایران را راه بیندازیم. روزنامه ایران و همشهری با هم آمدند. من ایراد داشتم. می‌گفتم این ارز لازم برای شکل‌گیری روزنامه‌ها را باید به وزیر ارشاد بدهید. چون وزیر ارشاد باید پاسخ مطبوعات را بدهد. من که نمی‌توانم تبعیض را قبول کنم. چرا شما مستقیماً به همشهری اعتبارات می‌دهید و دست مرا کوتاه

ما مسئولان بعد از انقلاب اغلب گرفتار این فتنه شدیم. یعنی در نوع تصمیم‌گیری‌هایمان، نوع تدوین مقررات و قوانین مان و نوع اظهار نظرهایمان سعی کردیم طوری اظهار نظر کنیم که آن شنونده و بیننده از ما خوشش بیاید و آن روزی که می‌خواهد رأی بدهد بگوید این فرد همانی است که نظر مرا جلب کرد





هر کس آمد
تخریب کرد و
گفت به درد
نمی‌خورد،
تعطیل کن برود
پی‌کارش، خائن
به کشور است.
ما نمی‌توانیم
صنعتی که در
کشور ایجاد شده
را تعطیل کنیم.
صنعت نفت ما
صد سال قدمت
دارد. آیا اشکال
ندارد؟ آیا در آن
انحراف وجود
ندارد؟

ذی‌نفع هستند. مثلاً من خودم در سال ۹۷ یک تیبای دست دوم خریدم به ارزش ۲۰ میلیون. بعد از پنج سال همان تیبای شد ۲۵۰ میلیون. بعضی‌ها این را ناشی از این می‌دانند که در گران کردن خودرو نفع می‌برند. یک ایراد هم به بحث خودروهای داخلی وارد است.

ما افتخار می‌کنیم که در این شرایط تحریمی که کشور ما متحمل شده و مشکل ارزی دارد، توانسته‌ایم خودروهایی بسازیم. الان خودروهای کلاس خوبی هم داریم که صادر می‌شوند. همه اینها قابل دفاع است و منکر آن نمی‌شویم. اما در بحث مثلاً مدیریت این قضیه و تراز واردات، کسانی هستند که نمی‌توانیم بگوییم آنها ذینفع هستند و واردات‌چی هستند، نه. دلسوز هستند و بخشی از حل این مسأله را در واردات می‌دانند.

خود شما که در هیأت عالی با این قضیه مخالفت کردید، آیا همکارانی نداشتید که با مسأله موافق بوده باشند و آیا آن همکارانی که موافق بودند اساساً سرمایه‌دارانی بودند که وارداتی بودند یا مثل شما کارگزاری بودند که تشخیص‌شان این بود؟

آن چیزی که مد نظر من است، این است که ایراداتی که به این صنعت می‌گیرید - که درست هم هست - باید ریشه‌یابی بشود. برخی‌اش به کار خودمان برمی‌گردد. برخی‌اش هم این طور نیست. برای هر دو راه‌حل وجود دارد. ولی آن چیزی که راه‌حل نیست این است که شما بیایید سرکوفت بزنید. سرکوفت زدن یعنی مضمحل کردن. منظور من این است، وگرنه منکر این نیستیم که کار من نقص دارد.

ما نباید با صنعت خودمان برخورد تخریبی بکنیم. دست‌های خارجی می‌خواهند کاری کنند که این صنعت بخواهد، چون اگر این صنعت نخواست و بتواند رشد کند، می‌توانیم ارزش پول ملی‌مان را رشد بدهیم. اگر تولید بخواهد، ارزش پول ملی باز هم سقوط می‌کند.

من موافق این نیستیم که همه تولیدات ما همبندی باشد. ولی باز هم همبندی بهتر از این است که کالای کاملاً ساخته شده را وارد بکنید. چون در همبندی چند نفر نان می‌خورند، تعدادی کار می‌کنند و سعی می‌کنند یک کار فنی را یواش یواش یاد بگیرند. این جزء اصلی است و در کنار این می‌توانید یک سلسله اشکالات دیگر را هم مطرح بکنید. من این را قبول دارم، ولی به این هم معتقدم که تکثیر مشکل، رفع مشکل نمی‌کند. با تکثیر مشکل، اصل مطلب را که تولید داخل و مهار تورم است را زیر سؤال نبرید. اجازه بدهید تولید انجام بگیرد. امروز راه نجات ما واردات کالاهایی که در داخل می‌توانیم بسازیم نیست، ولو اینکه ما واردات بسیاری به تولیدات داخل داشته باشیم.

هر کس آمد تخریب کرد و گفت به درد نمی‌خورد، تعطیل کن برود پی‌کارش، خائن به کشور است. ما نمی‌توانیم صنعتی که در کشور ایجاد شده را تعطیل کنیم. صنعت نفت ما صد سال قدمت دارد. آیا اشکال ندارد؟ آیا در آن انحراف وجود ندارد؟ چرا،

خورده‌ایم تا یک چیزهایی رشد بکند. انقلاب هم به همین شکل پیروز شده. ما نوکر انقلاب هستیم، خوش‌مان هم می‌آید و هیچ عیبی هم ندارد که انسان برای ارتقای نظام هر جور کتکی را بخورد، هیچ اشکالی ندارد.

فارغ از اینها نگاه‌تان نسبت به مبارزه با فساد چیست؟

فرآیندهای فسادزا. کدام فرآیند فسادزا است؟ اگر باشد، باید با قاطعیت با آن برخورد کرد. هرگونه شبهه با فسادزا است و باید با قاطعیت با آن برخورد کرد. ما چگونه می‌توانیم جامعه را سالم نگه داریم، در حالی که چنین مسائلی وجود دارد؟! ویژه‌خواری فسادزا است. ویژه‌خواری یعنی من از جایگاهی که در دولت یا مجلس دارم برای منافع شخصی خودم استفاده کنم. اینها فرآیندهای فسادزا هستند. مفسدان هستند. فلانی فساد می‌کند و به سراغش می‌روند. ولی تا زمانی که سرچشمه یعنی فرآیندهای فسادزا را خشک نکنید، پرداختن دانه به دانه به آنها چندان مؤثر نیست. باز هم رشد می‌کند و یک عده‌ای می‌آیند و در همان فرآیند به فساد می‌رسند. اینها کارهایی است که باید انجام بگیرد. ما اگر مسائل نفس خودمان را حل نکنیم، به جایی نمی‌توانیم برسیم. من می‌خواهم با نفسانیات نماینده بشوم، به جایی نمی‌رسم. می‌خواهم وزیر بشوم، بیایم جلب نظر نمایندگان را با نفسانیات بکنم، به جایی نمی‌رسم که فایده ندارد. یا در مجمع تشخیص به‌خاطر مردم باشم، آقا! اینجا مصلحت نظام است! مصلحت نظام کاری به مردم ندارد که ببیند اکثریت مردم از چه چیزی خوششان می‌آید. مجمع تشخیص، نظام را نگاه می‌کند که بخشی‌اش مردم هستند. یا هیأت عالی نظارت نگاه می‌کند که آیا خلاف سیاست هست یا خلاف سیاست نیست. می‌خواهد فلانی خوشش بیاید، می‌خواهد نیاید.

این را ناظر به مخالفت هیأت عالی درباره واردات خودرو می‌فرمایید؟

بله. اگر قرار باشد که بگوییم جوسازی کرده‌اند، خوب برای این جوسازی‌ها خرج کرده‌اند. مردم هم یک حرف‌هایی بزنند که تهاش را نگاه کنی، می‌بینی همین حرکت‌های توطئه‌آفرین است و تبلیغات که تقویت‌کننده آن است؛ جو عمومی ساخته می‌شود.

اینهایی که منافع را برده‌اند، یک درصدی از سودهای بادآورده‌شان را خرج کرده‌اند تا این معماری اذهان عمومی را انجام بدهند. وگرنه چرا باید بعد از آن همه کارهای بسیار خوبی که تحت عنوان «ما می‌توانیم» در کشور انجام شده الان مطرح بکنند که شما اصلاً کاری نمی‌توانید بکنید، همه کارهای انجام شده افتضاح است، لجن است. کدام کشور با خودش این کار را کرده؟! از این طرف همین ایراد را نسبت به خودروساز هم مطرح می‌کنند. یعنی همان طور که عده‌ای هستند که منافع‌شان واردات است، همین ایراد را آن طرف مطرح می‌کنند که عده‌ای هم هستند که در انحصار خودروسازی‌ها

هست. اما نمی‌توانیم که صنعت نفت را تعطیل کنیم. صنعت نفت و گاز ما از مزیت‌های نسبی ماست. صنعت خودروی ما شصت سال عمر دارد. نفت صد سال و خودرو شصت سال. آیا می‌توانیم بگوییم متوقفش کنیم؟ نه، نمی‌توانیم. باید اصلاحش کنیم. صنایع دیگرمان هم همین‌طور، فرقی نمی‌کند. ما الحمدلله اگر در بیست و چهار ماه واقعاً درست مدیریت کنیم، هیچ کم و کسری‌ای نداریم.

من بارها گفته‌ام که دوستان! اشکالی ندارد. من نماینده مجلس هستم و مسئولیتی در این نظام دارم. اگر دوستانی هستند که فکر می‌کنند تباهی‌ای در کار من وجود دارد، اشکالی ندارد. مدارکشان را بدهند قوه قضائیه بررسی کند. سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. من که ابایی نداشتم. در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردم. پرونده‌ام را دیده‌اید که تحویل شورای نگهبان داده‌ام. اگر می‌خواستند دربیورند درمی‌آوردند، برایشان مشکلی ندارد که! آنها حق دارند و می‌توانند به اطلاعات دسترسی داشته باشند. به اطلاعات سیاه دسترسی دارند، به اطلاعات دادگستری دسترسی دارند و... همه را می‌توانند بگیرند. هر نوع انحرافی را در زندگی من در صورت وجود، می‌توانند بگیرند. به مجلس هم که آمدم باز هم همین‌طور. حال آنکه سابقه من روشن است. من اصلاً بپاهمی ندارم. ای دوستان عزیز! که فکر می‌کنید در زندگی شخصی من انحراف وجود دارد! اشکالی ندارد. بروید این قضیه را در قوه قضائیه مطرح بکنید. هوار هوار نکنید. من وقت ندارم بیایم از شخص خودم دفاع بکنم. من می‌خواهم از این انقلاب دفاع بکنم. کور خواندید کسانی که فکر می‌کنید می‌توانید مرا مجبور به دفاع از شخص خودم بکنید. من اصلاً نیازی به این کار ندارم.

پس قضیه شکایاتتان از مجری یکی از شبکه‌ها چه بود؟
من اصلاً شکایت نکرده‌ام. چه کسی گفته من شکایت کرده‌ام؟

دفترتان هم شکایت نکرده بود؟
این هم بازتاب رسانه‌های بیگانه است. کی من شکایت کردم؟ من ایرادی را مطرح کردم و گفتم آقایان! دقت کنید.

پس شکایت قضایی نبوده؟
خیر. اینها انحراف از صحبت من کردند.

چون آقای فضایی واکنش نشان دادند.

خطاب به ایشان می‌گویم که آقای فضایی! چرا صحبتی را می‌کنی که آن را نخوانده‌ای؟ بازتاب تحریف‌شده حرف مرا می‌گیری و بعد انتقاد می‌کنی! آیا این درست است واقعاً؟ اولاً که دفتر من نوشته. خیلی‌ها مدافع من هستند و می‌آیند می‌نویسند. من که

نمی‌توانم مانعشان بشوم. می‌گویند آقای میرسلیم! دارد به تو ظلم می‌شود. اجازه می‌دهی دفاع کنیم. می‌گویم شما کار خودتان را بکنید، من چه کار دارم.

پس دفتر شکایت داشته! خیر، دفتر شکایت نکرده. دفتر نوشته به این روش اجرای برنامه انتقاد وارد است. مجری برنامه و طرف مقابل دست به دست هم داده‌اند. این درست نیست. مجری باید بنشیند وسط و بحث را تقسیم بکند، نه اینکه هوادار یکی از طرفین باشد و با هم بپرند روی نفر سوم. اینکه نمی‌شود برنامه مناظره! یک چیز واضحی است.

امروز در عرصه سیاسی در کشور ما یک پدیده‌ای به وجود آمده که افرادی یا کارگزارانی بدون اینکه عقبه سیاسی داشته باشند، در لیست‌های انتخاباتی قرار می‌گیرند. لیست‌های باندی و قومیتی ظهور پیدا کرده‌اند. آیا شما به چنین پدیده‌ای قائل هستید و آن را چگونه می‌بینید؟ فکر می‌کنید چنین پدیده‌ای وجود دارد یا این سیر طبیعی حکمرانی است و جلو می‌رود؟

نه اینکه اعتقاد من باشد. این درسی است که من یاد گرفته‌ام. من شخصاً به عنوان شاگرد کوچک مرحوم بهشتی از ایشان درس‌های خیلی زیادی یاد گرفته‌ام. یکی این بود که کشوری که بنای خود را بر مردم‌سالاری می‌گذارد، بدون تشکل نمی‌تواند پیش برود. این حرفی است که پشتش استدلال وجود دارد و من هم آن استدلال را قبول دارم به خاطر همین هم حزب جمهوری اسلامی را تشکیل داد. در حزب است که افراد شناخته و برای به عهده گرفتن مسئولیت معرفی می‌شوند، نه اینکه من پسرخاله‌ام را بگذارم برای فلان وزارت. در حزب است که به سواد و صلاحیت‌های فرد و برخورد‌های فردی و گروهی او نگاه و بهترین‌ها را انتخاب می‌کنند. شما در کل عالم نگاه کنید. جور دیگری کار می‌کنند؟

نگذاشتند حزب پا بگیرد. حزب باید می‌گرفت، اشتباهاتش را بر طرف می‌کرد؛ قوام پیدا می‌کرد. احزاب دیگر در کنارش درست می‌شدند و قوام پیدا می‌کردند و بعد با هم رقابت می‌کردند. حزب جمهوری اسلامی را با یک میلیون عضو متلاشی کردند. چرا؟ برای اینکه تشکل در این کشور شکل نگیرد و هر فردی که قلدرتر است بیاید بالا. حالا ممکن است قلدر باخداپی هم باشد، ولی بالاخره قلدر است. تشکیلاتی ندارد. برای همین خویش و قوم‌ها و رفیق‌هایش را می‌آورد. نه آنهایی که شایسته هستند، چون آنهایی که شایسته هستند در حزب می‌آیند و با هم هستند و ضعف‌های همدیگر را می‌شناسند. باید یک نفر دست‌کم سه سال امتحان پس بدهد و بعد به‌عنوان نماینده معرفی شود. ما نمی‌توانیم آبروی حزب را برایشان خرج کنیم.



تاریخ

مناسبات محمدرضا پهلوی و انگلستان
به روایت اسدالله علم

از واگذاری بحرین تا سفارش پاته جگر غاز برای ملکه

۲۸ تیر، هم نقطه عطف قیام آیت الله کاشانی علیه انگلیس در سال ۱۳۳۱ و هم سالروز انتصاب نخست‌وزیری انگلوفیل در ۱۳۴۱ به نام اسدالله علم است. رژیم پهلوی با برنامه‌ریزی و حمایت دولت انگلستان به منظور نابودی تمامی عناصر مقاومت و ایستادگی ملت ایران در مقابل سیاست‌های تجاوزگرانه آن دولت استعمارگر و نیز تحکیم سلطه نامشروع پیر استعمار به قدرت رسید. در طول دوران سلطنت رضاخان سلطه نامشروع آنان ادامه یافت. پیوند انگلستان با شوروی کمونیستی در جنگ جهانی دوم و لزوم اشغال ایران، انگلیسی‌ها را به این نتیجه رساند که برای تأمین نظر شریک جدید و نیز غیر ممکن بودن تحمل همزمان رژیم دیکتاتوری و اشغال از سوی جامعه ایرانی آماده انقلاب، به خدمت رضاخان خاتمه داده و در اقدامی بدون ریسک فرزند او را به تخت سلطنت بنشانند. این رفتار انگلیسی‌ها باعث شد شاه جدید ضمن تبعیت از سیاست‌های انگلیس همواره از آنان بیمناک

بوده و به دنبال تکیه گاه محکم تری باشد. به همین جهت از همان ابتدا تلاش کرد با امریکایی‌ها روابطی صمیمانه برقرار نماید. با کم‌رنگ شدن قدرت جهانی انگلیس وابستگی شاه به امریکا بیشتر شد اما همچنان از سایه رویاه حیل‌گر هراس داشت؛ به همین دلیل همواره تلاش می‌کرد نظر آنان را نیز به خود جلب کند. حضور فردی نظیر علم در کنار شاه با توجه به وابستگی آشکار خاندان علم به انگلستان به همین منظور بود. در یادداشت‌های علم و نیز خاطرات به جا مانده از سفرای انگلیس و نیز اسناد موجود این رابطه مبتنی بر ترس و طمع به وضوح آشکار می‌شود. به بهانه ۲۸ تیر، برخی موارد از این دست را در یادداشت‌های علم مرور می‌کنیم.

یکشنبه، ۳ فروردین ۱۳۴۸

ما منافع نفتی شما را حفظ خواهیم کرد؟

خواهیم داشت و هر گونه دخالت خارجی به خاک آنها را حمله مستقیم به منافع بریتانیا تلقی خواهیم کرد. هنوز پنج سال گذشته بود که انگلستان خروج کامل خود را از خلیج فارس اعلام کرد. شما و کشورهای غربی عموماً فقط در فکر منافع نفتی‌تان هستید، منافع‌ای که ایران به خوبی قادر است از جانب شما حفظ کند. «سفر چیز دیگری نیست ولی من بر این باورم که دولت‌های غربی در ته دلشان از ایران واهمه دارند و مایل نیستند ما بر خلیج فارس تسلط داشته باشیم. اکنون باید انتظار را پیشه کنیم که چه خواهد شد.

در شرفیابی امروز غروب به حضور شاه به این نکته اشاره کردم. شاه بشدت نسبت به من خشمگین شد. گرفتاری من این است که خیلی با او رک و راست هستم. دیگران فقط چیزهایی را به او می‌گویند که مایل است بشنود ولی من چنین وسواسی ندارم. در پایان شرفیابی شاه اعلام کرد در صورتی که خبر قطعی درباره سفر آینده‌اش به امریکا یا سفر نیکسون به ایران دریافت نکنم، به نیکسون نامه‌ای خواهد نوشت و موضع ما را در مذاکرات نفت و مسأله بحرین و خلیج فارس به اطلاع او خواهد رساند.

سفیر انگلیس به دیدنم آمد. به او گفتم مادامی که سرنوشت جزایر تنب و ابوموسی روشن نشود، نخواهیم توانست به توافق درباره بحرین نائل شویم. پاسخ داد در این صورت داریم وقت‌مان را تلف می‌کنیم. گفتم: عیبی ندارد، سپس پیشنهاد کرد همان طور که با شیخ رأس الخیمه تماس گرفتیم، با شیخ شارجه نیز تماس بگیریم. در صورتی که معامله‌ای صورت بگیرد انگلیسی‌ها از ما پشتیبانی خواهند کرد. گفتم این پیشنهاد را به عرض شاه خواهیم رساند ولی خودم در وضعی نیستم که درباره آن اظهار نظر کنم.

سفیر انگلیس امروز راغب‌تر از ملاقات قبلی بود که حل مسأله بحرین را به پیشنهادهای مربوط به جزایر مرتبط سازد و خاطر نشان کرد که اگر ایران به تأسیس فدراسیون امارات عربی کمک کند، در این صورت ما (ایران) خواهیم توانست به دعوت و از جانب فدراسیون جزایر را تصرف کنیم، بی‌آنکه ترس از واکنش شدید عرب‌ها داشته باشیم. گفتم «بی‌پرده بگویم من اعتماد خود را به پیش‌بینی‌های شما از دست داده‌ام. شش سال پیش، خود جنابعالی، به من گفتید که دست کم تا بیست سال دیگر ما محکم‌ترین تعهدات را نسبت به شیوخ

سه‌شنبه، ۲ خرداد ۱۳۵۱

ایران قابل اعتمادترین متحد انگلیس در منطقه

به ما تغییر کرده و صمیمانه‌تر شده است. «پاسخ دادم چون ایران قابل اعتمادترین متحد آنها در منطقه است.

شاه از دیدگاه انگلیسی‌ها در این اواخر بسیار خرسند است و گفت: «اروپایی‌تر شده‌اند و در نتیجه برداشت‌شان نسبت



دوشنبه، ۱۹ تیر ۱۳۵۱

تمجید نخست‌وزیر انگلیس از شاه

او فرانسه است و شاه هم درست همین گونه درباره ایران می‌اندیشد. من کاملاً با او موافق بودم و به عنوان یک مثال، مورد کاخ کیش را شرح دادم. وقتی سند کاخ را به شاه تقدیم کردم و آن را به نام او نامگذاری کردم، آنها را به صورت پرت کرد و گفت: «چرا می‌خواهی مرا صاحب یک تکه زمین ناقابل بکنی. بی‌آنکه بخواهم ادعای مالکیت خصوصی قطعه زمینی را بکنم تمام این مملکت به من تعلق دارد. همه چیز در اختیار یک رهبر قدرتمند است. و اما در مورد قدرت خودم، سند و این قبیل اوراق بی‌اهمیت چیزی بر من نمی‌افزایند.» سفیر در ادامه صحبتش گفت که ممکن است شاه در خطاهایش هم به دوگله شایهت داشته باشد، یک‌دندگی و خودسری. گفتم «احتمالاً، ولی هنوز علامتی از آن ندیده‌ام. در حال حاضر شاه قدرتش را با آرامش، منطق و دوراندیشی به کار می‌گیرد.»

از مدت‌ها پیش سفیر انگلیس اصرار داشته که ناهار میهمان او باشم. سرانجام پذیرفتم. هر چند که وضع مزاجی سالمی ندارم. گله دارم که با همکار قبلی‌اش روابط نزدیک‌تری داشته‌ام تا با او. که حقیقت دارد. سفیر قبلی مردی دوست‌داشتنی بود، وجوه تشابه بیشتری با من داشت. [..] او می‌گفت «به طوری که ملاحظه می‌کنید، ما تمام تخم مرغ‌هایمان را در یک سبد گذاشته‌ایم و احیاناً اگر گاهی انتقادی می‌کنم علتش فقط این است جلوی مشکلات آتی ایران و لاجرم برای کشور خودم را بگیرم.» تعریف کرد که یک‌بار در مأموریتش در پاریس از طرف وزارت خارجه به او دستور داده شده بود که مطالعه‌ای در مورد شخصیت دوگله به عمل آورد. او معتقد است که دوگله از بسیاری جهات به شاه شبیه بود. زرنال دوگله اعلام کرده بود که

سه‌شنبه، ۷ شهریور ۱۳۵۱

اهمیت مضاعف گفته انگلیسی‌ها

تلیخات مربوط به دادگاه علنی تروریست‌ها شورش در آمده است. به حدی خبرنگار و عکاس و گروه‌های تلویزیونی دعوت کرده‌ایم که به سرعت مضحکه تمام جهان شده‌ایم. یک خبرنگار بی‌بی‌سی آن را «محاکمه نمایشی» خوانده که شاه را بسیار عصبانی کرده است. پریروز از من پرسید متن خبر بی‌بی‌سی را خوانده‌ام و چون نخونده بودم، قول دادم در اسرع وقت بخوانم.

بار دیگر، سر شام در کاخ ملکه مادر، شاه نظرم را درباره گزارش بی‌بی‌سی پرسید. گفتم «اهمیت زیادی نداشت. فقط به واقعیت‌ها پرداختند. در اینجا نسخه‌ای از گزارش را در آورد و شروع کرد به خواندن بخش‌هایی از آن. مطالب مربوط بود به حرف‌های دادستان که حمله جانانه‌ای به تروریسم در کل کرده بود، بی‌آنکه حتی یک بار هم به اتهامات علیه متهم بپردازد. شاه گفت «بسیار خوب و شما به این می‌گویید بی‌اهمیت»، گفتم «بله، گزارش عین واقعیت است.» گفت «پس حالا فهمیدیم. حالا دیگر می‌دانیم که عین واقعیت از نظر بعضی اشخاص یعنی چه؟» و سپس پارانی از فحش و ناسزا بر سر من بارید و چنان فریاد می‌زد که مادرش و تمام خانواده سلطنتی از وحشت نفس‌هایشان را در سینه حبس کرده بودند. خود من هم حیرت کرده بودم، نه تنها به این خاطر که گزارش کاملاً حقیقت داشت، بلکه به سبب اینکه موضوع بسیار بی‌اهمیت بود. تا به حال سابقه نداشته که شاه این طور به من فحاشی کند، با وجود این آرامشم را حفظ کردم.

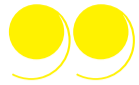


سه‌شنبه، ۲۰ تیر ۱۳۵۱

تلاش خواهیم کرد پیش‌بینی سفیر انگلیس درست از آب دربیاید؟

با گزارش گفت‌وگویم با سفیر انگلیس آغاز کردم. شاه با دقت به تمام گفت‌وگو گوش داد، اگرچه وظیفه من آن است که چیزی را از او مخفی نکنم، ولی کوشیدم کلمات سفیر را در نهایت ادب و نزاکت بیان کنم. مثلاً گفتم که او تفاوت بسیار زیادی بین اعلیحضرت و دوگله قائل شد و گفت که «شاه در جوانی تجارب بیشتری کسب کرده است.» و به قول سفیر، «از این رو هرگز به یک‌دندگی و خودسری دوگله نخواهید رسید.» شاه تأیید کرد و گفت «من تمام کوشش‌هایم را خواهم کرد که این پیش‌بینی درست از آب دربیاید، حتی در پیروی و فرتوتی.»





علم کارراه اندازی است که تقریباً تمامی اطلاعات واصله یا حاصله از شاه را به صورتی دقیق و موثق زیر نظر دارد. با وجود این، وی در مسائل نظامی اطلاعات خاصی ندارد

دیدار شاخ با سفیر انگلستان



سه شنبه، ۱۱ مهر ۱۳۵۱

صمیمیت و نفوذ انگلیسی ها

سفری در انگلیس بعد از ناهار به دیدن آمد. به او گفتیم که ما از بیانیته شیخ زاید مبنی بر برقراری روابط دیپلماتیک با ایران بسیار خوشنودیم، بنا به گزارش سفیرمان دقیقاً رونوشت متنی است که ما خودمان تأیید کرده بودیم؛ که نشانه صمیمیت و نفوذ انگلیسی هاست. طبق دستور، مسأله تانک های چیفتن را مطرح کردم. اظهار نظر دربار ابوظبی باعث شد که سفیر از

سفری در انگلیس بعد از ناهار به دیدن آمد. به او گفتیم که ما از بیانیته شیخ زاید مبنی بر برقراری روابط دیپلماتیک با ایران بسیار خوشنودیم، بنا به گزارش سفیرمان دقیقاً رونوشت متنی است که ما خودمان تأیید کرده بودیم؛ که نشانه صمیمیت و نفوذ انگلیسی هاست. طبق دستور، مسأله تانک های چیفتن را مطرح کردم. اظهار نظر دربار ابوظبی باعث شد که سفیر از

شنبه، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۲

بی اعتنایی به توصیه های شاه درباره پاکستان و بنگلادش

بوتو اعلام آمادگی کرده است تا وارد مذاکرات مستقیم با بنگلادش شود، با اینکه پاکستان هنوز آن کشور را به رسمیت نشناخته است. بر همین اساس، شاه پیشنهاد کرده که پاکستان کنفرانسی با حضور هند و پاکستان برگزار کند تا اختلافات فی مابین را بر رسی کرده، و کسی چه می داند، شاید هم حتی بتواند مشکلات را حل نمایند. شاه گفت «بوتو این پیشنهاد را پذیرفته است، باید با سفیر انگلیس تماس بگیرد. به او بگویند که زمان آن فرا رسیده که دولتش به عنوان میانجی عمل کند. آنها باید در راه انداختن این کنفرانس نقشی بازی کنند.» بعد اظهار تعجب کرد که روزنامه های صبح ذکری

بوتو اعلام آمادگی کرده است تا وارد مذاکرات مستقیم با بنگلادش شود، با اینکه پاکستان هنوز آن کشور را به رسمیت نشناخته است. بر همین اساس، شاه پیشنهاد کرده که پاکستان کنفرانسی با حضور هند و پاکستان برگزار کند تا اختلافات فی مابین را بر رسی کرده، و کسی چه می داند، شاید هم حتی بتواند مشکلات را حل نمایند. شاه گفت «بوتو این پیشنهاد را پذیرفته است، باید با سفیر انگلیس تماس بگیرد. به او بگویند که زمان آن فرا رسیده که دولتش به عنوان میانجی عمل کند. آنها باید در راه انداختن این کنفرانس نقشی بازی کنند.» بعد اظهار تعجب کرد که روزنامه های صبح ذکری



یکشنبه، ۱۵ مهر ۱۳۵۲

منظورشان از احتمال انقلاب چیست؟

با اشاره به پخش برنامه ای در بی بی سی، اظهار داشت «حرامزاده ها در کمال وقاحت می گویند که احتمال انقلاب در ایران کاهش یافته است چون با این همه سلاح های جدیدی که ما خریده ایم، ارتش می تواند هرگونه قیامی را سرکوب کند. منظورشان از احتمال انقلاب چیست؟ کشاورزان و کارگران ما راضی تر از آن هستند که هرگز به فکر انقلابی شدن بیفتند.» همان طور هم از مقاله ای در تایمز مالی، که مشکلات ما را در ارتباط با تورم تشریح می کند، عصبانی است.

یکشنبه، ۱۰ تیر ۱۳۵۲

کاپیتولاسیون برای انگلیسی ها!

بعد از ناهار با کاردار انگلیس ملاقات کردم. اظهار داشت که وزارت خارجه اش مشغول بررسی وضع مستشاران امریکایی در ایران است تا ببیند آیا می توان موقعیت مشابهی به نیروهای انگلیسی مستقر در خلیج فارس اعطا کرد. آن وقت از تصمیم دولت ما برای خرید تانک های اسکورپیون ابراز خشنودی کرد.



منبع:

آخرین شاه، آخرین دربار، ده سال پایانی رژیم پهلوی به روایت اسدالله خان علم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

پنجشنبه، ۱۹ مهر ۱۳۵۲

انگلیسی ها را معطل نکن!

ملاقاتی را که شب گذشته با سفیر انگلیس داشتم گزارش دادم. ظاهراً سفیر انگلیس در چند روز گذشته تمایلی به تماس با من نداشته است، چون احساس می کرده از چیزی دلخورم. می گوید که هر وقت من عصبانی هستم نشانه این است که شاه مکدر است. در این طور مواقع بهتر است از من حذر کرد. لیکن دیروز او سلوین لوید را در شرفیابی به حضور شاه همراهی کرد که آنها را با لبخندی گشاده پذیرفت. سفیر فوراً فهمیده بود که روحیه من هم بهتر شده است. این

دوشنبه، ۳۰ مهر ۱۳۵۲

صورت غذا برای ملکه انگلیس

صورت غذایی ناهار فردا را که به افتتاح ملکه انگلستان برگزار می شد، تقدیم کردم. شاه تقریباً همه چیز را عوض کرد



علم و اشرف

پنجشنبه، ۱۵ آذر ۱۳۵۲

حفاظت از شاه در سفر به آفریقا

دیشب برنامه بخش فارسی رادیوی بی بی سی گزارشی را پخش کرد که ادعا می کرد شورشیان بلوچ در پاکستان با استفاده از پول، هلی کوپترها و نیروهای شاه سرکوب می شوند، این امر موجب برانگیختن احساسات خصمانه در میان سکنه بلوچ و پاتان شده است. شاه از

دیشب برنامه بخش فارسی رادیوی بی بی سی گزارشی را پخش کرد که ادعا می کرد شورشیان بلوچ در پاکستان با استفاده از پول، هلی کوپترها و نیروهای شاه سرکوب می شوند، این امر موجب برانگیختن احساسات خصمانه در میان سکنه بلوچ و پاتان شده است. شاه از



تسخیر لانه جاسوسی

یکشنبه، ۲۱ دی ۱۳۵۴

دزدی سر گردنه به سبک انگلیسی ها

قراردادی که برای تعدادی ساختمان های مسکونی نظامی با یک شرکت انگلیسی توافق کرده ایم چیزی از دزدی سر گردنه کم ندارد. اشاره کردم که آنها در عمل ۶۰۰ میلیون دلار از پیشنهادات رقیب بیشتر می خواهند. انتظار داشتم شاه

قراردادی که برای تعدادی ساختمان های مسکونی نظامی با یک شرکت انگلیسی توافق کرده ایم چیزی از دزدی سر گردنه کم ندارد. اشاره کردم که آنها در عمل ۶۰۰ میلیون دلار از پیشنهادات رقیب بیشتر می خواهند. انتظار داشتم شاه

سه شنبه، ۳۰ دی ۱۳۵۴

تسهیلات برای جاسوسی انگلیسی ها

گزارش دادم که انگلیسی ها اجازه می خواهند به مدت سه روز پنج ساعت در روز هواپیماهای جاسوسی شان بین آستارا و ارومیه

گزارش دادم که انگلیسی ها اجازه می خواهند به مدت سه روز پنج ساعت در روز هواپیماهای جاسوسی شان بین آستارا و ارومیه

ارزیابی سفارت امریکا از اسدالله علم

پس از تسخیر سفارت امریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام، اسناد زیادی از فعالیت های مختلف سیاسی، اطلاعاتی، اقتصادی و نظامی امریکا در ایران کشف شد که بخش مهمی از آنها مربوط به سالهای پیش از انقلاب بود. اسدالله علم دوست صمیمی شاه که در کارنامه اش یازده سال وزارت دربار، یک سال و نیم نخست وزیری و چند دوره وزارت داشت. یکی از چهره های مهم معادلات ایران پیش از انقلاب بود. او فروردین ۵۷ در نیویورک درگذشت. در اسناد به جا مانده سفارت امریکا در تهران نام اسدالله علم بارها تکرار شده، اما درباره شخص وی چند سند اختصاصی وجود دارد که به ارزیابی او پرداخته است. یکی از مهمترین اسناد در اردیبهشت ۱۳۵۱ است که در ادامه می آید:

اسدالله علم، وزیر دربار سرتی اسدالله علم، به عنوان وزیر دربار از تمام مقامات دیگر به شاه نزدیک تر است. ما عموماً او را مرد شماره دو ایران و بالاتر از رقیب سیاسی وی، یعنی هویدا، نخست وزیر ایران، قلمداد می کنیم. او نخست وزیر سابق (۱۹۶۴_۱۹۶۲) و از قدیم الایام یکی از معتمدان نزدیک شاه بوده است. مشهور است که وی تا حد بسیار زیادی در جریان های محافل اقتصادی و تجاری ایران دست دارد. به سهولت قابل دسترسی است و غالباً مشتاق است که سودمند واقع شود. باوجود اینکه علم مدت های مدید به عنوان فردی اصولاً طرفدار انگلیس شناخته شده بود، ولی به نقل از وی گفته می شود که از چند سال قبل به این نتیجه رسیده است که آینده ایران در گرو روابط نزدیک با ایالات متحده می باشد، ما تصور می کنیم که

این مطلب به طور اساسی درست باشد. سفرای سابق، وی را معتبرترین کانال برای تماس غیرمستقیم با شاه می دانستند. به نظر می رسد وی دیدگاه های امریکا را به نحو مطلوبی درک می کند و احتمالاً در بیان این دیدگاه ها و نظرات معتدل خود برای شاه و به همین ترتیب در انعکاس عقاید شاه در مورد مسائل مهم مورد علاقه مفید است. علم کارراه اندازی است که تقریباً تمامی اطلاعات واصله یا حاصله از شاه را به صورتی دقیق و موثق زیر نظر دارد. با وجود این، وی در مسائل نظامی اطلاعات خاصی ندارد. گهگاه نسبت به شغل خود اظهار دلنگی و خستگی مفرط می کند. اما واقعاً معتقدیم که از قدرت لذت می برد و بین خودش و هویدا، مجادله محتاطانه ای در جریان است. علم از این حقیقت که قوانین فعلی به وی اجازه می دهند روابط نسبتاً منظمی با نمایندگان ارشد دیپلماتیک در تهران داشته باشد، کاملاً خوشحال است.

علم ۴۵ سال دارد و عضو یک خانواده ثروتمند بلوچستان است. علم با دختر یک زمیندار ثروتمند شیرازی ازدواج کرده است و دو دختر دارد، وی در رشته اقتصادی دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده است و انگلیسی را به روانی تکلم می کند. می ۱۹۷۲



منبع:

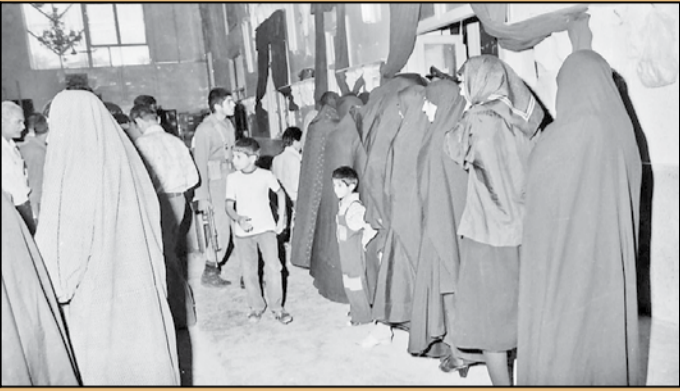
اسناد لانه جاسوسی امریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، کتاب هشتم، ص ۶۰۲

نگاهی مصور به دومین انتخابات ریاست جمهوری

انتخابات در شرایط سخت

صادق رخ فرد دبیر گروه تاریخ

دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ۲ مرداد ۱۳۶۰ در شرایطی سخت برگزار شد. از یک طرف سازمان منافقین وارد فاز مسلحانه شده بود و مردم و مسئولان را ترور می کرد و از طرفی دیگر کشور درگیر جنگ ایران و عراق بود و خیانت ها و اختلاف افکنی های بنی صدر کشور را دچار بحران کرده بود، تاجایی که مجلس موضوع عدم کفایت سیاسی وی را به بحث گذاشت و آن را تصویب کرد و بنی صدر عزل شد. در این شرایط، کشور مهیای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری شد.



ثبت نام کاندیداها و دیدگاه شورای نگهبان

در دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری حدود ۷۱ داوطلب ثبت نام کردند. در این دوره هم مانند دوره نخست انتخابات، امام خمینی (ره) بر نظر خود مبنی بر عدم تصدی مناصب اجرایی توسط روحانیون باقی بودند و هیچ یک از روحانیون ثبت نام نکردند. البته یک روز مانده به اعلام نهایی اسامی نامزدها، اخباری مبنی بر ثبت نام برخی روحانیون در مطبوعات درج شد. در این دوره برای نخستین بار شورای نگهبان وظیفه بررسی صلاحیت نامزدها را بر عهده گرفت. آیت الله جنتی از اعضای شورای نگهبان در تبیین این امر گفت: «مسأله مذهبی بودن، قضیه این است که باید پایبند به مذهب باشند، یعنی چیزی که روش های او را تنظیم می کند، در زندگی به او برنامه بدهد، مذهب باشد. هر کجا که مجاز است، اقدام بکند، هر جا که مجاز نیست، خودداری کند. این معنای مذهبی بودن است. عمده اینها از جنبه فقدان قید سیاسی رد شدند. سیاسی بودن امری است که ورزیدگی سیاسی و سوابق کاری سیاسی لازم دارد... یکی از راه های بررسی این مسأله دقت در سوابق کاری اینهاست. بسیاری از اینها در کاری بوده اند که تماس با سیاست نداشته است یک نفر که سابقه سیاسی نداشته باشد، نه قبل از انقلاب و نه بعد از انقلاب، چطور می تواند به عنوان یک نفر سیاسی معرفی شود.» آیت الله جنتی در پاسخ به پرسشی در خصوص تدوین ضوابط آیین نامه های برای بررسی صلاحیت ها اظهار داشت: «در درجه اول معیار ما همان ۱۰ قیدی است که در اصل ۱۱۵ قانون اساسی آمده است اما اینکه از کجا باید این قضیه را احراز کرد، البته ممکن است در آینده آیین نامه های برای آن تدوین شود. ولی من معتقدم آیین نامه احتیاج ندارد. ما الان برای تشخیص هر کدام معیار مشخص داریم.»

با معرفی نامزدهای واجد شرایط ریاست جمهوری فعالیت کاندیداها آغاز شد

چگونگی اخذ رای انتخابات ریاست جمهوری از سوی وزارت کشور اعلام شد

آشنایی با کاندیداهای ریاست جمهوری در اطلاعات امروز گفتگو با دکتر شبیانی در صفحه ۴



تأیید صلاحیت ها

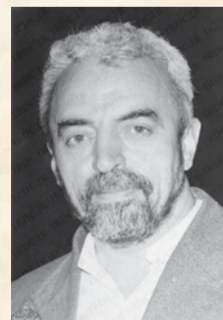
سرانجام پس از بررسی های لازم، شورای نگهبان از میان ۷۱ کاندیدای ریاست جمهوری در ۲۱ مرداد ۱۳۶۰ خورشیدی صلاحیت عباس شبیانی، علی اکبر پرورش، حبیب الله عسگر اولادی و محمد علی رجایی را تأیید و رسماً اعلام کرد. به دنبال ابلاغ تأییدیه شورای نگهبان در اطلاعیه ای توسط وزارت کشور، فعالیت های تبلیغاتی نامزدهای ریاست جمهوری رسماً شروع شد.

حبیب الله عسگر اولادی مسلمان

حبیب الله عسگر اولادی مسلمان در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در تهران متولد شد. وی دوس رایج را تا دیپلم و علوم حوزوی را تا مقطع سطح فرا گرفت. عسگر اولادی ابتدا به فداییان اسلام پیوست و بعد از بنیانگذاران هیأت های مؤتلفه اسلامی شد. بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور، دستگیر و به حبس ابد محکوم شد اما در ۱۳۵۶ خورشیدی آزاد شد. وی پس از انقلاب اسلامی در دوره اول مجلس به عنوان نماینده مردم انتخاب شد و با تأسیس کمیته امداد امام خمینی (ره) در این نهاد فعالیت کرد. عسگر اولادی به عنوان یکی از اعضای حزب مؤتلفه اسلامی در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری تأیید صلاحیت شد. او در ۲۱ تیر ۱۳۶۰ خورشیدی در دوران رقابت های انتخاباتی، هدف ترور ناموفق قرار گرفت.

ترور نافرجام عسگر اولادی در ایام انتخابات

در ایام تبلیغات انتخاباتی، بامداد ۲۹ تیرماه، هنگامی که حبیب الله عسگر اولادی قصد خروج از منزل را داشت، مورد هجوم چند مرد مسلح قرار گرفت. اما با واکنش سریع محافظان و رسیدن گشت های سیار کمیته انقلاب، ترور ناکام ماند و تنها منجر به آسیب دیدگی او از چند ناحیه شد. وی در آن هنگام نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و نمایندگی امام در کمیته امداد را بر عهده داشت و از چهره های اصلی حزب جمهوری اسلامی به شمار می رفت. چهار روز بعد انتخابات برگزار شد و شهید رجایی با کسب ۲ میلیون رأی بیشتر از بنی صدر به توهم پایگاه مردمی داشتن منافقین و رئیس جمهور معزول، پایان داد.



در پی این حادثه نافرجام، شهید محمد علی رجایی پیامی خطاب به عسگر اولادی نوشت که به صراحت، گویای آرمان های انقلابیون در آن مقطع است. متن پیام بدین شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم. خدای بزرگ را سپاس می گویم که جان آن برادر مسلمان و مبارز را از سوء قصد خائنانه دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی ایران نجات داد. دشمنان کور دل

عباس شبیانی



عباس شبیانی متولد ۱۳۱۰ خورشیدی در تهران بود. او فعالیت سیاسی خود را از جبهه ملی آغاز کرد و در ۱۳۳۵ خورشیدی به اتهام راه اندازی تظاهرات اعتراض آمیز دستگیر و از دانشگاه اخراج شد اما با حمایت آیت الله بروجردی آزاد و به مشهد رفت و در کنار محمد تقی شریعتی به فعالیت

پرداخت. شبیانی یک سال بعد با دستگیری سران مقاومت ملی روانه زندان قزل قلعه شد. در ۱۳۳۹ خورشیدی در شکل گیری جبهه ملی دوم نقش مؤثری ایفا کرد. پس از آن همراه با مهندس مهدی بازرگانان، بدالله سبحانی و آیت الله محمود طالقانی در نهضت آزادی به فعالیت پرداخت و عضو شورای مرکزی و هیأت اجرایی آن شد و در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۵۱ خورشیدی دستگیر و زندانی شد. شبیانی پس از انقلاب یکی از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی بود. وی همچنین عضو شورای انقلاب، عضو مجلس خبرگان قانون اساسی و نماینده مردم تهران در مجلس ریاست جمهوری تأیید صلاحیت شد و برنامه اصلی خود را «هماهنگ سازی قوای سه گانه» می دانست. وی در آن مقطع انگیزه خود را برای شرکت در انتخابات فرمان امام (ره) و وجوب اطاعت از آن اعلام کرده بود.

علی اکبر پرورش



علی اکبر پرورش در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در اصفهان متولد شده بود. وی تحصیلات حوزوی را تا مقدمات و دانشگاهی را تا مقطع فوق لیسانس کارآموزی دبیری به پایان رسانده بود و در کنار تدریس به فعالیت سیاسی پرداخت و «تشکیل جلسات مذهبی، تشویق محصلان به مطالعه کتب

مذهبی و خلاصه کردن کتاب ها، تشکیل کنفرانس در هنرستان، حضور در تحصن، حضور در راهپیمایی های اخلال گرایانه» و... از محورهای مبارزاتی او در دوران نهضت اسلامی بود. پرورش پس از پیروزی انقلاب به نمایندگی مردم اصفهان در مجلس اول شورای اسلامی انتخاب شد و عضو هیأت رئیسه مجلس نیز بود. وی به عنوان یکی از اعضای حزب مؤتلفه اسلامی در دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری تأیید صلاحیت شد.



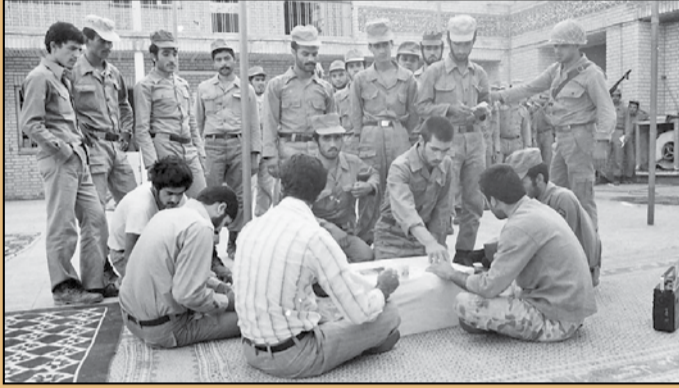
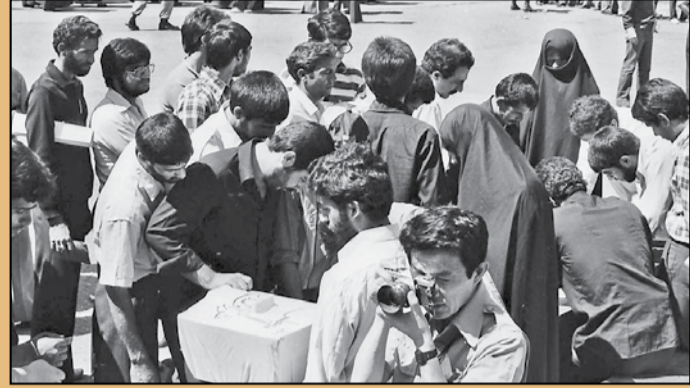
انقلاب اسلامی، باید بدانند که شهادت در راه خدا آرزوی ماست، زیرا که ما را هر اسی از مرگ نیست، چرا که اطمینان داریم بدون ما نیز پرچم خونین اسلام و انقلاب را دست خونی توان میلیون ها مردم محروم و مستضعف میهن اسلامی سر بلندتر و برافراشته تر از پیش به اهتزاز در خواهند آورد و میلیون ها دهان نوای قدسی و آسمانی «الله اکبر» را در چهار گوشه جهان طنین افکن خواهد ساخت. امریکای جهانخوار و اذنان آن بداند که مبارزه بی امان امت شهید پرور ما علیه ظلم و کفر و العاد و استکبار جهانی تا محو کامل همه آثار شوم آن در سراسر جهان ادامه خواهد داشت و ترور شخصیت ها که نشانه کامل ضعف و زبونی آنهاست، در عزم راسخ و تصمیم خلل ناپذیر امت مبارز و انقلابی ما کوچکترین تأثیری نخواهد داشت.

جنگنده های ایران تأسیسات نیر و گاه آبی دوکان عراق را منهدم کردند

نحوه انجام اطلاعات

عسگر اولادی کاندیدای ریاست جمهوری صبح امروز مورد سوء قصد قرار گرفت

به امید پیروزی اسلام و مسلمین و آرزوی سلامت شما- برادران محمد علی رجایی



محمدعلی رجایی

محمدعلی رجایی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در قزوین به دنیا آمد. وی بعد از تحصیلات ابتدایی و بعد از دو سال شاگردی در بازار تهران با درجه گروهبانی به صورت پیمانی پنج ساله به استخدام نیروی هوایی درآمد که بعد از کسب مدرک دیپلم از ارتش استعفا داد و معلم شد.

رجایی بعد از گرفتن مدرک لیسانس دبیری ریاضی در شهرهای ملایر، خوانسار و گلپایگان به تدریس پرداخت و پس از قبولی در مقطع فوق لیسانس رشته آمار به صورت حق التدریس در مدرسه ملی کمال در تهران و قزوین و بعد دوباره در مدارس مختلف تهران به تدریس پرداخت.

وی در آغاز راه فعالیت سیاسی نخست با گروه فداییان اسلام و آیت الله کاشانی آشنا شد و بعد به عنوان عضو حزب نهضت آزادی با آنان همکاری کرد. رجایی سال ۱۳۵۳ بازداشت و مدت ۱۴ ماه توسط کمیته مشترک ضد خرابکاری بازجویی شد تا اینکه در سال ۱۳۵۷ پس از طی کردن چهار سال از محکومیت پنج ساله خود

آزاد شد و بلافاصله پس از آزادی، فعالیت سیاسی علیه رژیم را پی گرفت و با شرکت در انجمن اسلامی معلمین، هسته اولیه یکی از فعال ترین بازوهای اجرایی انقلاب را تشکیل داد.

پس از پیروزی انقلاب، رجایی نخست وزیر آموزش و پرورش دولت موقت شد. بعد از استعفای مهندس بازرگان، به حکم شورای انقلاب در عنوان خود باقی ماند و در نخستین دوره مجلس به نمایندگی از طرف مردم تهران به مجلس راه یافت و بعد از ریاست جمهوری بنی صدر، به عنوان نخست وزیر انتخاب شد و پس از عزل بنی صدر به عنوان یکی از کاندیداهای دومین دوره انتخابات تأیید صلاحیت شد.

رجایی از حمایت یکپارچه روحانیت سراسر کشور برخوردار بود. همچنین حزب جمهوری اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جامعه اسلامی دانشگاهیان، خانه کارگران، دفتر تحکیم وحدت و نهضت زنان مسلمان از رجایی حمایت می کردند.



نتیجه انتخابات

سرانجام انتخابات دومین دوره ریاست جمهوری در ۲ مرداد ۱۳۶۰ با حضور گسترده مردم برگزار شد و در ۶ مرداد نتیجه انتخابات اعلام شد. در این دوره انتخابات حدود ۲۲ میلیون و ۴۳۹ هزار و ۹۳۰ نفر واجدان شرایط رأی دادن بودند که از این تعداد، حدود ۱۴ میلیون و ۵۳۲ هزار و ۸۲۶ نفر در انتخابات شرکت کردند که آرای کاندیدها به این ترتیب اعلام شد. محمدعلی رجایی با ۱۲ میلیون و ۷۷۰ هزار و ۵۰۰ رأی عباس شیبانی با ۶۵۸ هزار و ۴۹۸ رأی علی اکبر پرورش با ۳۸۹ هزار و ۶۴۶ رأی

مردم به وی که در واقع رأی به اسلام است، در جهت جامعه عمل پوشاندن به خواست های اسلامی و انقلابی مردم و ایجاد یک جامعه اسلامی، تمام تلاش خود را به کار خواهد گرفت و نخست وزیر را نیز از بین مطمئن ترین و با سابقه ترین عناصر انقلابی انتخاب خواهد کرد. وی در دوازدهم مرداد ۱۳۶۰ در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، مراسم تحلیف را به جا آورد و بدین ترتیب با انجام تمام مراحل مقرر در قانون، رسماً رئیس جمهور شد و از این روز به بعد در مقام ریاست جمهوری انجام وظیفه کرد.

شورای نگهبان در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۶۰ صحت انتخابات را تأیید و اعلام کرد که رجایی با اکثریت مطلق آرای اخذ شده، به عنوان رئیس جمهور انتخاب شده و این انتخاب مورد تأیید آن شورا است. در همین روز وزارت کشور تأییدیه شورای نگهبان را به اطلاع امام خمینی (ره) رساند. روز یازدهم مرداد همزمان با عید فطر در حسینیه جماران، امام خمینی (ره) حکم ریاست جمهوری رجایی را تنفیذ کرد. پس از تنفیذ حکم، رجایی نیز طی یک سخنرانی به دیدگاه های خود اشاره و تأکید کرد که در پاسخ به رأی قاطع و اعتماد بالای

حبیب الله عسگراولادی مسلمان با ۲۴۹ هزار و ۴۵۷ رأی آرای باطله ۴۶۵ هزار و ۱۷۵ رأی از جمله حامیان رجایی می توان به گروه های زیر اشاره کرد: حزب جمهوری اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جامعه اسلامی دانشگاهیان، خانه کارگر، سازمان فجر اسلام، دفتر تحکیم وحدت، اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان، نهضت زنان مسلمان و ده ها نهاد انقلابی، انجمن و گروه دیگر.



کتاب

پای وعظ و روضه کتاب‌ها...

برش‌هایی از کتب عاشورایی به مناسبت آغاز محرم



فائزه آشتیانی
خبرنگار

آغاز محرم از آن زمان‌هایی است که همه چیز در مملکت ما سر و شکل دیگری به خود می‌گیرد، به مدت حداقل ده روز سبک زندگی مردم تماماً با گذشته فرق می‌کند و همه چیز حول محور عزای حسین (ع) و یارانش می‌چرخد. به همین مناسبت سرگ کشیدیم لایه‌لای کتاب‌های عاشورایی و بریده‌هایی از آنها را برایتان انتخاب کردیم، شاید ما هم سهمی از ثواب این دهه برده باشیم...

کاشوب اثر جمعی از نویسندگان

توی مجلس تا بیایم روزه را بگیرم که مستند است یا نه، روضه‌خوان رسیده است به «وَسِعَلَمُ الذین ظَلَمُوا». تا بیایم چرتکه بیندازم که نوحه ضعیف است یا قوی، مداح دارد «پالئی و آله» می‌گوید. تا بیایم مضمون دعاها را بسنجم از نظر معرفتی، بخل دستی ام رفته تحت قبه و حاجتش را گرفته و برگشته. و هنوز به جمع بندی نرسیده‌ام که بشقاب قیمه‌ها را می‌دهند دستم. هزارها حسین، هزارها عاشورا، گوشه‌ای پشت ستونی خودشان را جا شام با هم در بحث و ستیزند. هر بار یکی غالب می‌شود. هر بار یکی حقانیتش را اثبات می‌کند و من حیرانم آن وسط که حسین من کجاست؟ عاشورای من کدام است؟

رستخیز اثر جمعی از نویسندگان

هر سال غیر گریه‌کن‌های همیشگی، چند غریبه هم ناشیانه از کنار دیوار روضه و هیأت می‌آیند تو و با کفش‌های پلاتکیف، معذب از نگاه کنجکاو حاضران، گوشه‌ای پشت ستونی خودشان را جا می‌دهند. هر سال وسط روضه‌شنوهای حرفه‌ای که غم و عشق حسین با شیر از مادر گرفتند، شنونده‌های گذری و ناشناس هم نشسته‌اند که خلاف تصور صاحب‌مجلس‌ها به هوای قیمه نیامده‌اند، نیازی آنها را میان کتیبه‌ها کشانده است. ناشناس‌های خجالتی، معمولاً گرفتارها و سختی کشیده‌های آن سال هستند که در زندگی‌شان گره افتاده، در بن‌بستی مانده‌اند یا دردی در جان‌شان حلقه زده، روضه که شروع می‌شود غریبه‌ها زانو در بغل، مات به سخنران زل می‌زنند و گاهی که توی چشم نیستند آرام و نامطمئن اشک کم‌جانی می‌ریزند. پیش از روشن شدن چراغ‌ها هم می‌روند. این جست‌وجوگران تازه‌وارد فکر نمی‌کنند در عزای حسین شفا می‌دهند یا گره بازمی‌کنند، آنها به گزارش این حماسه، به تفصیل ماجرای عبور از رنج نیاز دارند. آنها به طمع باخبر شدن از این غم و بی‌خبر شدن از عالم آمده‌اند. رنجی آمده‌اند که بدانند مرد چطور از مصیبت گذر کرد. گزارشان به اینجا افتاده چون سؤالی دارند که فکر می‌کنند در روضه برایش جواب پیدا می‌شود.

با اینکه پیغمبر زاده بودند از سپیده‌دم تا بالا آمدن آفتاب، هفتاد تا پیغمبر خدارو کشتند و بعدش هم با خیال راحت، مشغول دادوستد شدند؟! انگار نه انگار که کاری کردند و پیغمبری رو کشتند! تو فکر می‌کنی یزید از بنی اسرائیل بهتر و با ملاحظه‌تره؟! انگاری امام می‌خواست به عبدالله بن عمر حالی کنه که تاریخ‌شناسی به سرگرمی علمی نیست، بلکه تجربه‌آموزی و عبرت‌اندوزی و افزودن عمر گذشتگان به عمر خویشه! او می‌خواست بگه که گذشته، چراغ راه آینده است. امام می‌خواست بگه که آدم‌ها اگه حافظه تاریخی نداشته باشند کودک و بی‌تجربه می‌شند که باید در هر کاری از صفر شروع کنند. اما عقل حکم می‌کنه که آدم در هیچ کاری از نقطه صفر آغاز نکنه، بلکه از تجربه‌های دیگران که در تاریخ یافت می‌شه یخوبی استفاده کنه.

کتاب آه اثر یاسین حازی

گردی سخت سیاه و تاریک برخاست و بادی سرخ وزید که هیچ چیز پیدا نبود: آسمان سرخ گردید و آفتاب بگرفت - چنان که ستارگان در روز دیده شدند. هیچ سنگی را برنداشتند، مگر زیر آن خون سرخ تازه بود. مردم پنداشتند عذاب فرود آمد. کسی در لشکر آمد و فریاد می‌زد. او را از فریاد منع کردند. گفت «چگونه فریاد نزنم و حال آنکه می‌بینم رسول خدا را! ایستاده، نگاه به زمین می‌کند و جنگ شما را می‌نگرد. و من می‌ترسم بر اهل زمین نفرین کند و من با آنها هلاک شوم.» آنها با یکدیگر گفتند «دیوانه است.» او جبرئیل بود.

سنگ اثر قدسیه پایینی

زرعه رو کرد به آسمان تیره‌ای که به آرامی پایین می‌آمد و گفت: «انگار دنیا با حسین قسمت شده بود. دنیای پس از حسین، می‌سوخت برای دنیای با حسین. و من از کسانی بودم که شمشیر به ماه آسمان کشیدم و دنیا را به دو نیم کردم. من حسین را کشتم. بعد تیری که به صورتش پرتاب کردم، در همه نیزه‌هایی که به پهلوش پرتاب شد، در همه شمشیرهایی که بر فرقیش فرود آمد و در همه سنگ‌هایی که به پیشانی‌اش خورد، شریک بودم. مدت‌ها بود تشنه چنین روزی بودم. مدت‌ها بود. مدت‌هاست تشنه‌ام. آب! چرا هیچ کس آبی به دست‌هایم نمی‌رساند؟ آب...»

حماسه حسینی اثر شهید مرتضی مطهری

اگر اشکی که ما برای او می‌ریزیم، قبلاً عرض کردم در مسیر هماهنگی روح ما باشد، روح ما پرواز کوچکی با روح حسینی بکنید، ذره‌ای از همت او، ذره‌ای از غیرت او، ذره‌ای از حریت او، ذره‌ای از ایمان او، ذره‌ای از تقوای او، ذره‌ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک هر چه دلتان بخوهد قیمت دارد. اگر گفتند به اندازه یک بال مگسش هم یک دنیا ارزش دارد، باور کنید. اما نه اشکی که برای نفله شدن حسین باشد، بلکه اشکی که برای عظمت حسین باشد، برای شخصیت حسین باشد. اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی کردن و پیروی کردن از حسین بن علی باشد، بله یک بال مگسش هم یک دنیا ارزش دارد.

خادم ارباب کیست؟ اثر سید علی اصغر علوی

«بی‌التماس کسی را به کربلای حسین بن علی راهی نیست. چون را که غلام دیرینه امام بود را می‌خواستند راه دهند و همه اینها نه از روی بغض و نفرت امام، که از سر رحمت و شفقت است. اما اگر بنای یاری داری و آمده‌ای تا غصه‌های امام را با خودت تقسیم کنی، بی‌التماس از او تورا نمی‌پذیرند. باید هرچه داری رو کنی... حتی رنگ سیاه!» «التمس کمال المنزلة عند الله» را در زیارت امام حسین تماشا کن و در زندگی چون دوباره مرور کن، التماس را... «دل انسان باید برای امامش بتبد، برای با حسین بودن باید دغدغه داشت، نبض‌ها باید با حسین بودن را فریاد بزند. همین که امام به او گفت آزادی به تکاپو افتاد و خودش را به پای امام حسین انداخت. نوشته‌اند «فوق علی قدیمها یقبلها» سریع خود را به پای امام انداخت و به پای امام بوسه زد... حساسیت دل را از چون باید آموخت ولی آنقدر زلال که راندن لطیف و نرم امام را هم تاب نمی‌آورد. کسی تا آخر می‌تواند با امام بماند، که دغدغه معیت داشته باشد؛ «ان یجعلنی معکم» به سبک چون...»

داستان بریده بریده اثر علیرضا نظری خرم

امام گفت: تو فکر می‌کنی اون‌ها از کشتن من ایایی دارند؟ یا مثلاً از جدم من حیا می‌کنند؟! یا ملاحظه قوم و خویشی رو می‌کنند؟ مگه تو تاریخ نخوندی؟ مگه قرآن نخوندی؟ مگه نمی‌دونی که بنی اسرائیل



یادداشت دبیر

نبض سنگین خاطرات
در ۱۰ روز سیاه‌پوشی...

پرونده‌ای که پدرم دوستش
می‌داشت

محمدعلی یزدانیار

دبیرگروه کتاب

mohammadaliyazdanyar@gmail.com

خاطرات من از ماه محرم به شکل ناگسستگی به پدرم - که خدا رحمتش کند - گره خورده است. اتفاقاً این خاطرات کوچکترین شباهتی به تصویر کلاسیک و بی‌نمک پسر حاجی‌های سربال‌های صد اوسیمیا که طی دهه‌های اول و دوم محرم دست راست پدرشان برای برپا کردن بزرگترین هیأت تاریخ محله خودشان هستند، ندارد. در این بین خاطرات تلخ دارم و خاطرات شیرین، احضار برای تحویل گرفتن غذاهای نذری و انتقال این محموله ارزشمند به منزل و دوست و آشنا تا دلتان بخوهد دارم. این آخری از وقتی مثلاً بزرگ شدم و دغدغه‌هایم - باز هم مثلاً - رشد کردند به میزان زیادی کم‌رنگ شد. دسته‌های دیگر از خاطرات محرمی من برمی‌گردد به خیابان گردی‌های شب عاشورا با پسرخاله‌ام که هنوز هم گاهی پیگیری می‌شود. در این میان گاهی دسته‌ها را دنبال می‌کردیم، گاهی بی‌هدف در خیابان‌ها می‌چرخیدیم و در تمام این مدت از هر دری حرف می‌زدیم. نهایتاً نذرهای مادرانمان که چند کیسه شیر و مقداری پول هستند را ادا می‌کردیم و رهسپار منزل می‌شدیم. گفتم نذر و یاد یک ماجرای جالب افتادم. بچه که بودم، آنقدری بچه که خودم یاد نمی‌آید، مبتلا به بیماری سختی می‌شوم و پدرم نذر می‌کند اگر حالم روبه راه شود، من هر سال در دسته ظهر عاشورا و در جلوی دسته پابرهنه راه بروم و زنجیر بزنم و عزای حسین (ع) را پاس بدارم. یکی دو باری هم این کار را کردم و بعد فهمیدم نذر پدرم از لحاظ شرعی گردن من نیست. البته یکی دو باری بعد از این آگاهی، باز هم پابرهنه در دسته‌ها حضور داشتم؛ خودم که از این کار خوشم می‌آمد، پدرم هم از این کار من لذت می‌برد و کم‌هستند چیزهایی که پدر من واقعاً اینچنین دوست‌شان داشت.

خلاصه اینکه، خاطرات محرم من را از هر کجا بگیریم یک سرش به پدرم برمی‌گردد. خدایا مرز واقعاً ائمه اطهار را دوست داشت، در این میان ارادت ویژه‌ای هم داشت به امام علی (ع) و امام حسین (ع). این سال‌های آخر با اینکه حال خودش خیلی هم خوب نبود، در منزل، خودش غذا درست می‌کرد، در ظرف‌های یک بار مصرف می‌ریخت و برای فقرا می‌برد، این کار را البته هر زمانی از سال انجام می‌داد، اما دوران محرم برایش معنی دیگری داشت. در تمام مدتی که مشغول آماده‌سازی ویژه‌نامه کتاب‌های محرمی بودیم جایی انتهای ذهنم به یاد پدرم بودم.

این پرونده از آن کارهایی است که او اگر زنده بود و می‌دید حتماً دوستش داشت، از آن دوست داشتن‌هایی که گوشه‌ای برمی‌داشت و به تکتک رفقایش خبر می‌داد.

امیدوارم بخوانید و استفاده ببرید، اگر دوست داشتید برای درگذشتگان ما و خودتان یک فاتحه هم بخوانید. متشکرم!



خاطرات محرم
من را از هر کجا
بگیریم، یک سرش
به پدرم برمی‌گردد.
خدایا مرز واقعاً
ائمه اطهار را
دوست داشت،
در این میان ارادت
ویژه‌ای هم داشت
به امام علی (ع) و
امام حسین (ع)

نامیرا از اسم کتاب زلف خواننده را به خود گره می‌زند و تا پایان او را با خود همراه می‌کند. تجربه کارگردانی و فیلمنامه‌نویسی صادق کریمیار، نویسنده کتاب به خوبی در تصویرسازی‌های کتاب به چشم می‌خورد. کتاب در هفت فصل و ۲۷۲ صفحه نوشته شده است و متن کتاب از ابتدا تا انتها یکدستی خیلی خوبی دارد



آیا دغدغه داشتن برای نوشتن از حقیقت کافی است؟

نگاهی نزدیک‌تر به رمان‌هایی که به موضوع قیام عاشورا می‌پردازند

فاطمه خانعلی زاده

خبرنگار

مسئله قیام امام حسین علیه‌السلام مسأله امروز است اما قدمتی به اندازه تاریخ دارد. پرداختن دوباره و دوباره به این قیام از آن تکرارهایی است که جهان و انسان به آن نیاز دارد. اما آیا تنها دغدغه داشتن برای نوشتن از این قیام عظیم کافی است؟ در کتاب‌هایی از این دست چقدر تخصص نویسنده‌گی و پرداخت مناسب به موضوع مورد توجه قرار گرفته است؟ در این متن به سه رمان در زمینه تاریخ دینی نگاه دقیق‌تری می‌اندازیم.

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست

کتاب پس از بیست سال اولین تجربه داستان‌نویسی سلمان کدیور است که از دل دوره‌های مدرسه رمان شهرستان ادب خلق شده است. اولین تجربه‌ای که به شدت مورد توجه اهل فرهنگ و عموم مردم قرار گرفت. اولین چیزی که در این رمان توجه مخاطب را جلب می‌کند، حجم نسبتاً زیاد آن است. کتاب ۷۵۰ صفحه است اما هم شیوه روایت روان و سریع پیش‌رونده داستان و هم قطع کتاب و صفحه‌آرایی به نحوی است که خواننده را خسته نمی‌کند. زبان یکدستی هم دارد و با وجود طولانی بودن کتاب، متن دچار تغییر لحن نمی‌شود. نویسنده، آشنایی نسبتاً خوبی با وقایع تاریخی و روایات دارد و بدون اینکه متن لحن خشکی به خود بگیرد، اطلاعات تاریخی خوبی را به خواننده منتقل می‌کند. در یک سوم ابتدایی کتاب عشقی جریان دارد که سلمان کدیور با نجابت قلمی کاملاً به اندازه به آن می‌پردازد. شخصیت اول داستان شخصی است به نام سلیم، خلق شده توسط نویسنده و هیچ عقبه تاریخی ندارد. این انتخاب را می‌توان از دو جهت بررسی کرد. اول اینکه واقعی نبودن این شخصیت دست نویسنده را برای روایت بخش‌های داستانی که صرفاً حاصل تخیل است و قطعاً از ملزومات نوشتن رمان است، باز می‌گذارد. اما نکته دوم این است که با توجه به حساسیت تاریخی موضوع کتاب، نویسنده چقدر می‌تواند یک شخصیت را در دل تاریخ شیعی جا بزند و از روایت‌های تاریخی برای هویت‌بخشی به شخصیت خیالی خویش استفاده کند؟ پس از بیست سال چه در تبلیغات و چه در صفحات ابتدایی و چه حتی در عنوان و طرح روی جلد این طور

می‌نمایند که کتابی مربوط به قیام عاشورا است. اما در واقع جز چند صفحه در ابتدا و چند صفحه در انتها که با دو عنوان مجزا از بقیه متن کتاب جدا شده‌اند به واقعه کربلا نمی‌پردازد. بخش اعظمی از کتاب مربوط به سال‌های ۳۶ و ۳۷ هجری است و به طور مشخص به جنگ صفین و فتنه‌های آن زمان می‌پردازد. اگرچه تاریخ تکرار می‌شود و می‌توان آسیب‌شناسی وقایع کربلا را در ادامه وقایع دوران امیرالمؤمنین دانست اما اگر صفحات ابتدایی و انتهایی کتاب حذف می‌شد و نویسنده مشخصاً و بدون تعارف به همان بخش‌های تاریخ می‌پرداخت که در کتاب بر آن تکیه کرده است، تکلیف کتاب برای خواننده مشخص‌تر بود و همانی را می‌خواند که هست، نه آنی که وعده داده شده.

چو بیدر سر ایمان خویش می‌لرزم

نامیرا از اسم کتاب زلف خواننده را به خود گره می‌زند و تا پایان او را با خود همراه می‌کند. تجربه کارگردانی و فیلمنامه‌نویسی صادق کریمیار، نویسنده کتاب به خوبی در تصویرسازی‌های کتاب به چشم می‌خورد. کتاب در هفت فصل و ۲۷۲ صفحه نوشته شده است و متن کتاب از ابتدا تا انتها یکدستی خیلی خوبی دارد. نویسنده از توصیفات یا دیالوگ‌های اضافی پرهیز کرده و می‌توان گفت تمام جملات کتاب در خدمت جلو بردن روایت است. همین ویژگی باعث می‌شود مخاطب علاوه بر سرعت، با تمرکز بیشتری کتاب را بخواند. داستان از عبور عبدالله بن عمر از دشت نینوا و دیدار عجیبش با انس بن حارث، مدتی پیش از قیام امام شروع می‌شود و در آخرین صفحات با پیوستن عبدالله به سپاه امام حسین علیه‌السلام در دشت نینوا پایان می‌پذیرد. داستان قدم به قدم به آرامی شخصیت‌ها را به خواننده معرفی کرده و از ساختن شخصیت‌های سیاه مطلق و سفید مطلق خودداری می‌کند. کتاب بیشترین تمرکز را روی وقایع کوفه می‌گذارد. نامه‌نویسی‌ها، ورود مسلم بن عقیل به کوفه و حوادثی که این ورود در پی دارد و چگونگی تغییر نظر جماعتی که خود اصرار بر آمدن امام داشتند. نامیرا داستان شک‌ها و تردیدهاست، صادق کریمیار در مصاحبه‌ای عنوان می‌کند: «شخصیت مثبت به این معنی نیست که هر کاری انجام می‌دهد، درست باشد. مثل عبدالله که تا آخر داستان تردید دارد. اگر تردید نباشد، حقیقت خودش را نشان نمی‌دهد. حقیقت در سبتر تردید شکل می‌گیرد و

نهایتاً منجر به تصمیم‌گیری می‌شود.» او با انتخاب زاویه دید دانای کل درونیات شخصیت‌های کتاب را برای خواننده عیان می‌کند و به درستی از پس نشان دادن فضای مه‌آلود کوفه برمی‌آید؛ فضایی فتنه‌انگیز که در آن تشخیص حق از باطل به راحتی میسر نمی‌شود و حتی ممکن است خواص را هم به اشتباه ببیند. خواننده کتاب بارها در حین خواندن نهب می‌خورد که چطور شخصیت‌ها مغلوب سیاهی دوران می‌شوند و به دلایل دنیوی چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزند. گاهی هم به شکلی ترسناک خواننده جای خود را در بین حق و باطل محکم و روشن نمی‌بیند. نویسنده تضاد منافع، عدم شناخت صحیح اهل کوفه از امام حسین علیه‌السلام و یزید و فتنه‌های پی‌درپی و تغییر در محاسبه را دلیل حوادثی می‌داند که بعد از آمدن مسلم در کوفه رخ می‌دهد و به دنبال آن حوادث کربلا را شکل می‌دهد. بدون شک می‌توان نامیرا را یکی از نمونه‌های موفق در زمینه رمان تاریخی دانست که نه تنها داستان را بر بستری از حقایق تاریخی پیش می‌برد بلکه تفسیری درست از وقایع نیز ارائه می‌کند.

با فاصله‌ای امن که آسیب‌نبینی

ادبیات داستانی ابزار جدیدی نیست برای تعریف کردن تاریخ و آنچه رخ داده است. هر کس از سر ذوقی در پی تعریف ماجراست. اما کسانی که ادبیات داستانی را انتخاب می‌کنند در هر تعریف و در هر بازگویی سعی می‌کنند بعد جدیدی از ماجرا را عنوان کنند، بعدی که کمتر شنیده شده و کمتر به آن پرداخته شده باشد. این ادعای نویسنده کتاب شماس شامی هم هست. در متن پشت کتاب آمده است: «داستان اگر اجازه ندارد تاریخ را تعریف کند، اما این توان و ظرفیت را داراست که تاریخ را از زاویه‌ای نوبه روایت بنشیند، گویی که آن را دوباره می‌آفریند.» مجید قیصری این بار قیام را از زاویه‌ای نوییعی از زاویه دید یک مسیحی بی‌طرف روایت می‌کند. داستان توسط نامه‌هایی به جلومی‌رود که توسط خادم مخصوص جالوت، نماینده امپراطور روم، به مأمور مافوقش نوشته شده است؛ نامه‌هایی که در واقع گزارش‌هایی است از شرح مافوق چگونگی مفقودی جالوت. دو متن در ابتدای کتاب به عنوان مقدمه‌های مترجمان عربی و فارسی آورده شده که شروع داستان در دل یک داستان دیگر است. مجید قیصری که علاقه قلمش به سبک رئالیسم جادویی در کتاب‌ها و داستان‌های دیگرش نیز به خوبی نمایان است با دو مقدمه کوتاه به خوبی به خواننده کتاب می‌باوراند که در آستانه خوانش یک سند معتبر تاریخی است اما متأسفانه به نامه‌ها که می‌رسیم، تاریخی بودن متن اصلاً باورپذیر نیست و کتاب نه در انتخاب واژگان و نه در زبان به نامه‌های تاریخی نمی‌ماند بلکه کاملاً شکل مدرنی دارد. چه بسا اگر مقدمه‌های ابتدای کتاب نبود شاید همین زبان مدرن نقطه قوت کتاب محسوب می‌شد اما نویسنده در نهایت از فراداستانی که ابتدای کتاب ایجاد کرده است، جا می‌ماند. از لحاظ پردازش به حواشی تاریخی پس از قیام هم، کتاب آن طور که انتظار می‌رود ظاهر نمی‌شود. انتخاب یک راوی بی‌طرف و ناآگاه، از طرفی در خدمت داستان و زاویه دید جدید است و از طرفی دیگر فاصله‌ای امن با بطن حقیقت ایجاد کرده که مشخص نمی‌شود عدم قطعیت‌های راوی به علت عدم قطعیت نویسنده از روایات

تاریخی بوده است یا به علت دوری منطقی راوی از وقایع و تداخل خیال و واقعیت برای پیشبرد بعد داستانی کتاب. پایان‌بندی کتاب هم قدری عجولانه و بی‌حوصله می‌نماید. با توجه به اینکه خواننده پایان داستان را از ابتدا می‌داند، رضایتی که انتظارش را می‌کشد، در صفحات پایانی کتاب نصیبش نمی‌شود. البته کتاب اشارات کوتاه اما محکم و تأمل برانگیزی در مورد ذهنیت حاکم بر مردم شهر، قبل و بعد از ورود اسرا دارد که کاش بیشتر به آن پرداخته شده بود. روی هم رفته روایت شماس شامی روایت تازه‌ای است و از این بابت قابل تحسین است. کتابی پرکشش و پرتعلیق که با حجم کم و بخش‌های کوتاه و ریتم مناسب حتماً کتابی است که ارزش خواندن دارد.





تلاش برای ساخت کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا

نیم‌نگاهی به

«موهای توخانه ماهی‌هاست»

کمیل فرجزادی
خبرنگار

موهای توخانه ماهی‌هاست اثر محمدرضا شرفی‌خوشان داستانی از قیام خونین مردم ورامین در پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ است. مردم ورامین در اعتراض به دستگیری امام خمینی قیام کردند و به سمت تهران راه افتادند که در میانه راه توسط نیروهای نظام شاهنشاهی به رگبار بسته شدند. خوشان داستان را از زبان پسر نوجوانی تعریف می‌کند که به صورت اتفاقی با قیام کنندگان به سمت تهران راهی می‌شود و ناگهان خود را میان معرکه آتش و خون می‌بیند. نویسنده در داستان همان روستای کوچک را نمادی از کل ایران می‌دهد که ظالم هر کجا باشد به اندازه خودش ظلم کردن می‌داند. خوشان نمادهای عاشورایی را وارد داستان کرده و حین داستان گویی مخاطب را به سال ۶۱ هجری می‌برد و بازمی‌گرداند. گویی هم داستان عاشورایی می‌گوید و هم نمی‌گوید. نویسنده دختر بچه‌ای با عنوان «دختر غاضریه»، را به عنوان راهنما به داستان آورده تا راوی را به عاشورایش برساند. کتاب می‌خواهد کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا بسازد. داستان را با رگه‌هایی از اتفاقات سال ۶۱ هجری می‌آورد. در خلال داستان و متناسب با شرایط از حضرت سیدالشهدا در روزهای منتهی به عاشورا نقل قول می‌آورد. گویی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را به قیام حضرت اباعبدالله... متصل می‌کند و ظلم‌ستیزی و آزادی را می‌ستاید. خواه این ظلم بازوی پرزور نوجوانی پشت گرم به قدرت روستایی «استوار» باشد یا سمیه پرزور و سرمست قدرت نظام شاهنشاهی. این ظلم‌ستیزی و آزادی و سرور آزادگان جهان، حضرت اباعبدالله... مرتبط می‌کند.

«موهای توخانه ماهی‌هاست» را می‌توان ادای دین خوشان به محل تولدش، ورامین دانست. این کتاب و کتاب «کارخانه اسلحه‌سازی داوود داله» دو کتاب محمدرضا شرفی‌خوشان برای مخاطب نوجوان است. بی‌کتابی، روایت دلخواه پسری شبیه سمیر و عاشقی به سبک ون‌گوگ از دیگر کتاب‌های محمدرضا شرفی‌خوشان است.



قیام حسین و یک تحلیل شهیدی وار!

ابزار کار درست تحلیل تاریخ

کمیل فرجزادی
خبرنگار

موهای توخانه ماهی‌هاست اثر محمدرضا شرفی‌خوشان داستانی از قیام خونین مردم ورامین در پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ است. مردم ورامین در اعتراض به دستگیری امام خمینی قیام کردند و به سمت تهران راه افتادند که در میانه راه توسط نیروهای نظام شاهنشاهی به رگبار بسته شدند. خوشان داستان را از زبان پسر نوجوانی تعریف می‌کند که به صورت اتفاقی با قیام کنندگان به سمت تهران راهی می‌شود و ناگهان خود را میان معرکه آتش و خون می‌بیند. نویسنده در داستان همان روستای کوچک را نمادی از کل ایران در نظر می‌گیرد و نشان می‌دهد که ظالم هر کجا باشد به اندازه خودش ظلم کردن می‌داند.

خوشان نمادهای عاشورایی را وارد داستان کرده و حین داستان گویی مخاطب را به سال ۶۱ هجری می‌برد و بازمی‌گرداند. گویی هم داستان عاشورایی می‌گوید و هم نمی‌گوید. نویسنده دختر بچه‌ای با عنوان «دختر غاضریه»، را به عنوان راهنما به داستان آورده تا راوی را به عاشورایش برساند. کتاب می‌خواهد کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا بسازد. داستان را با رگه‌هایی از اتفاقات سال ۶۱ هجری می‌آورد. در خلال داستان و متناسب با شرایط از حضرت سیدالشهدا در روزهای منتهی به عاشورا نقل قول می‌آورد. گویی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را به قیام حضرت اباعبدالله... متصل می‌کند و ظلم‌ستیزی و آزادی را می‌ستاید. خواه این ظلم بازوی پرزور نوجوانی پشت گرم به قدرت روستایی «استوار» باشد یا سمیه پرزور و سرمست قدرت نظام شاهنشاهی. این ظلم‌ستیزی و آزادی و سرور آزادگان جهان، حضرت اباعبدالله... مرتبط می‌کند.

«موهای توخانه ماهی‌هاست» را می‌توان ادای دین خوشان به محل تولدش، ورامین دانست. این کتاب و کتاب «کارخانه اسلحه‌سازی داوود داله» دو کتاب محمدرضا شرفی‌خوشان برای مخاطب نوجوان است. بی‌کتابی، روایت دلخواه پسری شبیه سمیر و عاشقی به سبک ون‌گوگ از دیگر کتاب‌های محمدرضا شرفی‌خوشان است.



کیست این سرو قدِ تشنه لبِ مشک بدوش؟

مانیفست مردانگی

ظاهر راهی
خبرنگار

صحبت از محرم، عاشورا و کربلا که می‌شود، عباس علی و مشک تیرخورده و آن دست‌های بریده، روایتی است برای ورود به گودال قتلگاه و تنهایی حسین. یکی از کتاب‌هایی که با چیره‌دستی به احوالات این معصوم (ع) پرداخته است کتابی است با عنوان «ماه به روایت آه» نوشته «ابوالفضل زرویی نصرآباد» که توسط انتشارات نیستان به چاپ‌های متعددی رسیده است.

نویسنده در این کتاب، از منظر متفاوت و تازه زندگی و شخصیت حضرت عباس را بررسی می‌کند. او از شکل و نحوه شهادت حضرت عباس عبور و سعی کرده است با استفاده از مستندات تاریخی، ابعاد دیگر زندگی حضرت را به تصویر بکشد. هدف از نگارش این کتاب بررسی و روایت اتفاقات و حوادث تأثیرگذار زندگی حضرت ابوالفضل بوده که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، اتفاقاتی که با وجود جذابیت، تا به حال به آنها پرداخته نشده است؛ اموری چون خانواده مادری، کودکی، ازدواج، فرزندان و برادران. زرویی همچنین به دانش و معرفت حضرت ابوالفضل و جایگاه ایشان در میان اهل بیت و مسلمانان آن روزگار نیز پرداخته است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب دست اول بودن اطلاعات تاریخی است که در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد. زرویی با مطالعه اسناد تاریخی ابعاد جدیدی از زندگی حضرت عباس را بررسی کرده که تا پیش از آن کمتر درباره آنها صحبت شده بود. نویسنده در نگارش ابعاد مختلف زندگی حضرت از شیوه جدیدی استفاده کرده و با بهره گرفتن از چندین راوی که هرکدام بخشی از وجوه زندگی حضرت عباس (ع) را روایت می‌کنند، کتاب را نوشته است. از دیگر جذابیت‌های کتاب، بیان زمان وقایع به تاریخ شمسی است. نویسنده در کتاب «ماه به روایت آه» دوازده روایت را ضمن ایجاز و پرهیز از زیاده‌گویی، متنی خواندنی، جذاب و مستند را به تصویر کشیده است. روایت راویان در کتاب، سیر داستانی پیوسته‌ای ندارند، اما هرکدام بخشی از جنبه‌های شخصیتی حضرت را معرفی می‌کنند که در نهایت تمام بخش‌ها در کنار هم تصویری جامع از ماه بنی‌هاشم را به مخاطب عرضه می‌کنند.

زرویی با نثری شیرین، زاویه جدیدی از زندگی بهترین عموی دنیا، حضرت عباس را روایت کرده است؛ روایت همسر را که می‌خوانیم، سراسر اشتیاق است که احساس می‌کنیم، در زبان زینب کبری این بغض است که فشار می‌آورد و به هنگام خواندن روایت عبیدالله بن عباس، تشنه دانستن می‌شویم.



جست وجود در جهان روضه‌های ذهنی

روضه‌هایی که از بطن زندگی می‌آیند

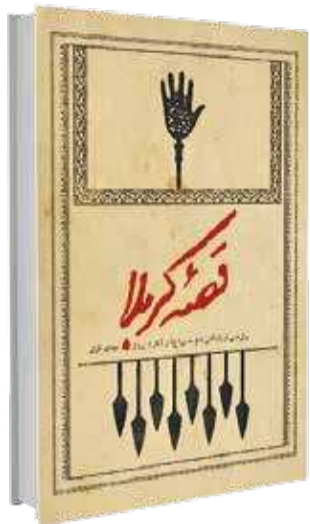
زهرا بزرگ زاده
روانشناس کودک

به موازات اتفاقی که در تاریخ افتاده و همچنان می‌افتد و در همان لحظاتی که روایت آن در مکان و زمانی به نام روضه بازخوانی می‌شود، در ذهن و جان ما نیز لحظه به لحظه واقع، رقم می‌خورد. درک ما از روضه همان تداوم روضه در ماست. این جاست که روایت این واقعه ذهنی نیز اهمیت می‌یابد. این روایت ارزشمند و دل‌نشین را که با خواندنش بارقه‌های نور به زوایای تاریک از ذهن می‌تابد، می‌توان در مجموعه جستارهای روایی «روضه‌هایی که زندگی می‌کنیم» از نشر اطراف یافت.

اولین بار که به سراغ یکی از کتاب‌های این مجموعه رفتیم انتظار داشتیم با روضه محض روبه‌رو باشیم. خودم را برای عزاداری مکتوب آماده کرده بودم اما وقتی اولین روایت را ... با مداحی و هیأت یا هر نوع عزاداری محدود نمی‌شود. روضه می‌تواند ذکر مصیبت ذاکر اهل بیتی باشد که با هندزفری گوشه خانه مان گوش دهیم و اشک بریزیم، یا ممکن است مراسم خانگی کوچکی با دو سه نفر مستمع و یک روضه‌خوان باشد یا می‌تواند یک رسم و نذر چندین ساله با چای و شله زرد و غذای نذری در حیاط بزرگ خانه پدری باشد که بعد از فوتشان هم هنوز چراغش را روشن نگه داشته‌اند. در «روضه‌هایی که زندگی می‌کنیم» با این دست روایات مواجهید. بعضی‌ها ایشان غمگین و برخی مفرح‌اند. برخی تجربه برگزاری روضه و بعضی تجربه شرکت در روضه است. در بعضی از آنها، که به زعم من دل‌چسب‌تراند، نویسنده ذهن و دلش را روی کاغذ ریخته و تو دقیقاً حین آنکه دارد روضه‌ای می‌شنود، در ذهنش حاضر می‌شود و آن جاست که خود را هم می‌یابی و بین روایت‌ها، روایت خود را هم پیدا می‌کنی.

این مجموعه، پنج کتاب دارد: رستخیز، کاشوب، زان تشنگان، رهیده و مهمان‌گاه که تازه منتشر شده است. شما می‌توانید هر زمان که پای کتاب نشستید، یک روایت را بخوانید و بلند شوید، داستان متصلی ندارند. همچنین می‌توانید انتخاب کنید روایت کدام نویسنده را بخوانید. بعضی از نویسنده‌های این جستارهای روایی صفحه‌هایی در شبکه‌های اجتماعی دارند و می‌توانید پیش از خواندن، آن‌ها را بشناسید تا روایتشان برایتان خودمانی‌تر شود. به قصد روضه و به جای عزاداری پای کتاب ننشینید. هدف و روند کتاب‌ها این خواسته‌تان را برآورده نمی‌کند، هر چند شاید برخی روایت‌ها شما را منقلب کرده و تغییر دهد. نشر اطراف برای هدیه دادن کتاب‌ها نیز بسته‌های جالبی دارد و هدیه دادن این مجموعه در آستانه محرم امسال خالی از لطف نیست.





یک مجلس قصه، یک محرم روضه

نگاهی به قصه کربلا نوشته مهدی قزلی

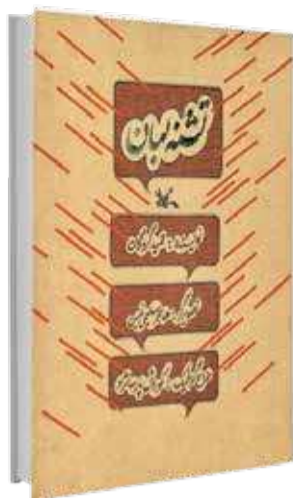
ریحانه عارف‌نژاد خبرنگار

در مقدمه کتاب آمده: «گاهی می‌شود اتفاقی آرام آرام در زندگی آدمی رخ می‌دهد. اتفاقی که اگر آرام آرام رخ نمی‌داد، هیچ کس باورش نمی‌کرد. اتفاقی که همه نگاهش می‌کنند، دوست ندارند واقعیت داشته باشد ولی دارد. چه بسا خود آدم هم دستی در آن داشته باشد. آنچه در عاشورای سال ۶۱ در کربلا اتفاق افتاد هم از این دست است...»

شما را نمی‌دانم. ولی من آداب خاصی برای کتاب خواندن در محرم دارم. سمت هر کتاب ترجمه‌ای نمی‌روم و بیشتر روی آثار تألیفی درباره عاشورا و امام حسین (ع) متمرکز می‌شوم. حیف شور و حال محرم است که بخواهد با هر کتابی بگذرد. این ماه کتاب‌های خودش را می‌طلبد. کتاب‌هایی که شاید بیشتر از شرکت در بعضی مراسم عزاداری، حال و هوای محرم را به خواننده‌شان منتقل می‌کنند. قصه کربلا، یکی از بهترین این کتاب‌هاست. کتابی که هر وقت کسی از من می‌پرسد: محرم چی بخوانم؟ اول از همه پیشنهادش می‌کنم. کتابی خوش‌خوان و خوش‌حس، ویژه ایام عزاداری حضرت ابا عبدالله. آقای نویسنده برای کتابش زحمت زیادی کشیده است. برای آغاز نگارش، مدتی دور از مشغله‌های زندگی روزمره، خودش را در اتاق زیر پله‌های هتل در مشهد حبس کرده تا بتواند خشت‌های اولیه روایتش را محکم بالا ببرد. حتی برای ناهار و شام هم بیرون نیامده و آن چند روز را با نان و ترشی گذرانده است. نتیجه این تلاش، قصه کربلاست. کتابی در هشت فصل، با روایت‌هایی بسیار کوتاه و نثری روان. از هر زیاده‌گویی و توضیح اضافی بشدت پرهیز شده و فقط خط اصلی وقایع کربلا دنبال می‌شود. ساده و سراسر است و در عین حال بی‌اندازه تکان‌دهنده. به قول خود آقای قزلی، قصه کربلا برای آنهایی است که حوصله توصیفات فراوان را ندارند. همین ساده بودنش هم هست که باعث می‌شود بتوانیم راحت به مخاطب نوجوان توصیه‌اش کنیم.

قصه کربلا در فصل‌هایی متصل و منقصل نوشته شده است: فصل آغاز، فصل فتنه، فصل کوفه، فصل راه، فصل مقصد، فصل واقعه، فصل اسارت و فصل انجام که هر کدام‌شان به قسمتی از ماجرای کربلا می‌پردازند. از زمان ولادت امام حسین (ع) و نام‌گذاری ایشان توسط پیامبر، تا عاشورا و سپس بازگشت امام سجاد (ع) به مدینه. این کتاب بارها تجدید چاپ شده و در ساختار و ظاهر تغییراتی داشته است. پیش‌تر در قالب مجموعه‌ای ۱۰ جلدی توسط نشر کتاب یوسف منتشر شده بود. مجموعه‌ای که هر جلد از آن به طور مجزا به یک فصل از قصه کربلا می‌پرداخت و کم‌حجم بودن هر جلد مخاطب را بیشتر به خواندن ترغیب می‌کرد. حالا اما انتشارات شهید کاظمی همه داستان را با سر و شکلی تازه، یکجا و در قالب یک کتاب منتشر کرده است.

قصه، می‌شود ساعت‌ها پای قصه کربلا نشست و تب و تاب روزگار غریب واقعه را به قلم مهدی قزلی ورق زد. حتی به گمان من کسی با یک‌بار خواندن این کتاب از آن خسته نمی‌شود. دوست دارید هر سال همزمان با رسیدن ماه محرم، این کتاب را از کتابخانه‌تان بیرون بیاورید و دوباره بخوانید. اگر هم از طرفداران کتاب صوتی هستید یا فرصت کافی برای مطالعه ندارید، می‌توانید از طاقچه به این قصه پرغصه گوش دهید.



رندان تشنه لب

مقتلی تاریخی، با شکل و شمایل هنری و حرفه‌ای

مصطفی جواهری آموزگار

اولین باری که با رده‌بندی گروه سنی «و» روبرو شدم، مقابل همین کتاب بودم. داخل جلد، روبروی «و» نوشته بود: «مخاطبان عمومی».

همین موضوع، کتاب را برای من خاص‌تر کرد و تحریکم کرد که ترش دارم و بینم ماجرای «تشنه لبان» چیست؟ «تشنه لبان»، یک کتاب مقتل است. مقتل یا مقتل‌نویسی نوعی تاریخ‌نگاری است که به چگونگی شهادت شخصیت‌های مهم دینی از زبان شاهدان و راویان عینی می‌پردازد. مقتل‌نگاری در میان شیعیان رواج دارد و بیشتر برای شرح شهادت امامان معصوم علیه‌السلام خصوصاً امام حسین علیه‌السلام و یارانش است.

حمید گروگان، یکی از نویسندگان قدیمی نوجوانان و نویسندگان کتاب است و با زبانی پخته، روان و صمیمی توانسته است که یک اثر دوست‌داشتنی و جذاب را برای مخاطب عمومی مخصوصاً نوجوانان ارائه کند. این مقتل یک تفاوت مهم با اغلب مقاتل دارد و آن هم این است که تنها به ذکر وقایع روز عاشورا می‌پردازد. کتاب با «صبح عاشورا» آغاز می‌شود و بعد صحبت امام با کوفیان، حضرت زینب در خیمه‌ها، اتمام حجت امام، به خود آمدن حر، بر سر دوراهی قرار گرفتن ابن‌سعد، هجمه جمعی دشمن و در ادامه مقتل یاران امام حسین (ع) و مراسم به ظهر عاشورا. در ادامه، شهادت اصحاب و مقتل حضرت علی‌اکبر و دیگر نزدیکان ابا عبدالله و مقتل طفل شیرخوار و به میدان رفتن امام حسین و اتمام حجت امام با کوفیان و گودال قتلگاه...

حجم کتاب در نگاه اول زیاد است. کتابی که در قطع رحلی (بزرگ) چاپ شده است و ۳۲۰ صفحه هم دارد. اما پختگی و شیوایی قلم نویسنده و از طرفی دیگر، فرم درجه‌یک کتاب باعث می‌شود که در هنگام مطالعه آن اصلاً احساس خستگی نکنیم. کاغذ کاهی و البته ضخیم، صفحه‌بندی فوق‌العاده چشم‌نواز، تک‌بیت‌هایی از حافظ که متناسب با هر بخش از مقتل با سلیقه‌ای دقیق انتخاب و گزیده شده و تصویرسازی‌های بسیار زیبا موجب شده که ما علاوه بر آنکه با یک اثر تاریخی روبرو هستیم، با یک محصول هنری نیز مواجه شویم.

مقتل، شاید تنها کتابی است که ما پایان‌بندی آن را همیشه می‌دانیم ولی هر بار برایمان تازگی حزن‌آور و اندوه‌باری دارد. غم سنگینی که لازم است هر سال آن را به خودمان یادآوری کنیم تا مبادا از حرارتش در دل‌هایمان کاسته شود. حرارتی که باعث شود «ولی‌شناس» شویم و باقی‌مانیم که: رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس / گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت.

در ماه محرم برای کودکان چه بخوانیم؟

قهرمانان کربلا

زهرا بزرگ‌زاده روانشناس کودک

است. چون کودکان دیر یا زود با این واقعه آشنا می‌شوند و این مهم است که روندی منطقی و داستانی واقعی و قابل درک به آن‌ها ارائه شود. از سری کتاب‌های خوب در این حوزه مجموعه قهرمانان کربلا، نوشته منصوره مصطفی‌زاده است.

خانم مصطفی‌زاده را احتمالاً باید از صفحه‌های شبکه‌های اجتماعی‌شان بشناسید. ایشان سال‌ها به بررسی کتاب‌های کودک پرداخته و حالا مجموعه‌ای هفت جلدی به نام قهرمانان کربلا در رتبه هر یک از شخصیت‌های واقعه کربلا نوشته که برای سنین اول تا ششم دبستان مناسب است. این مجموعه شامل کتاب‌هایی در مورد امام حسین (ع)، حضرت زینب (س)، حضرت ام‌البنین (س)، زهیر، حر، مسلم و حبیب است. این مجموعه چند ویژگی مثبت دارد:



کودکان دیر یا زود با واقعه کربلا آشنا می‌شوند و این مهم است که روندی منطقی و داستانی واقعی و قابل درک به آنها ارائه شود

۱- در این داستان‌ها، به شهادت هر یک از یاران امام حسین علیه‌السلام اشاره شده اما نحوه شهادت ذکر نشده و اعمال و حشایشانه اتفاق افتاده، مسکوت گذاشته شده تا کودک ذهنش با خشونت درگیر نشود.

۲- در انتهای هر کتاب بخشی است به نام بیا با هم فکر کنیم! در این بخش، سؤالاتی مطرح شده که باعث می‌شود کودک از همان سنین پایین، رابطه و نسبت خودش و ائمه را بیابد و بفهمد اگر در آن داستان مهم و اتفاق بزرگ، فدکاری، چشم‌پوشی و بخشش، امیدواری و هدایتگری وجود داشت، من چطور می‌توانم در زندگی روزمره‌ام این درس را پیاده کنم؟ نکته نهایی در مورد این کتاب، معرفی شخصیت‌هایی است که کودکان اغلب از آنها چیزی نمی‌دانند در حالی که منش آنها نیز آموزنده است: زهیر، حر و حبیب.

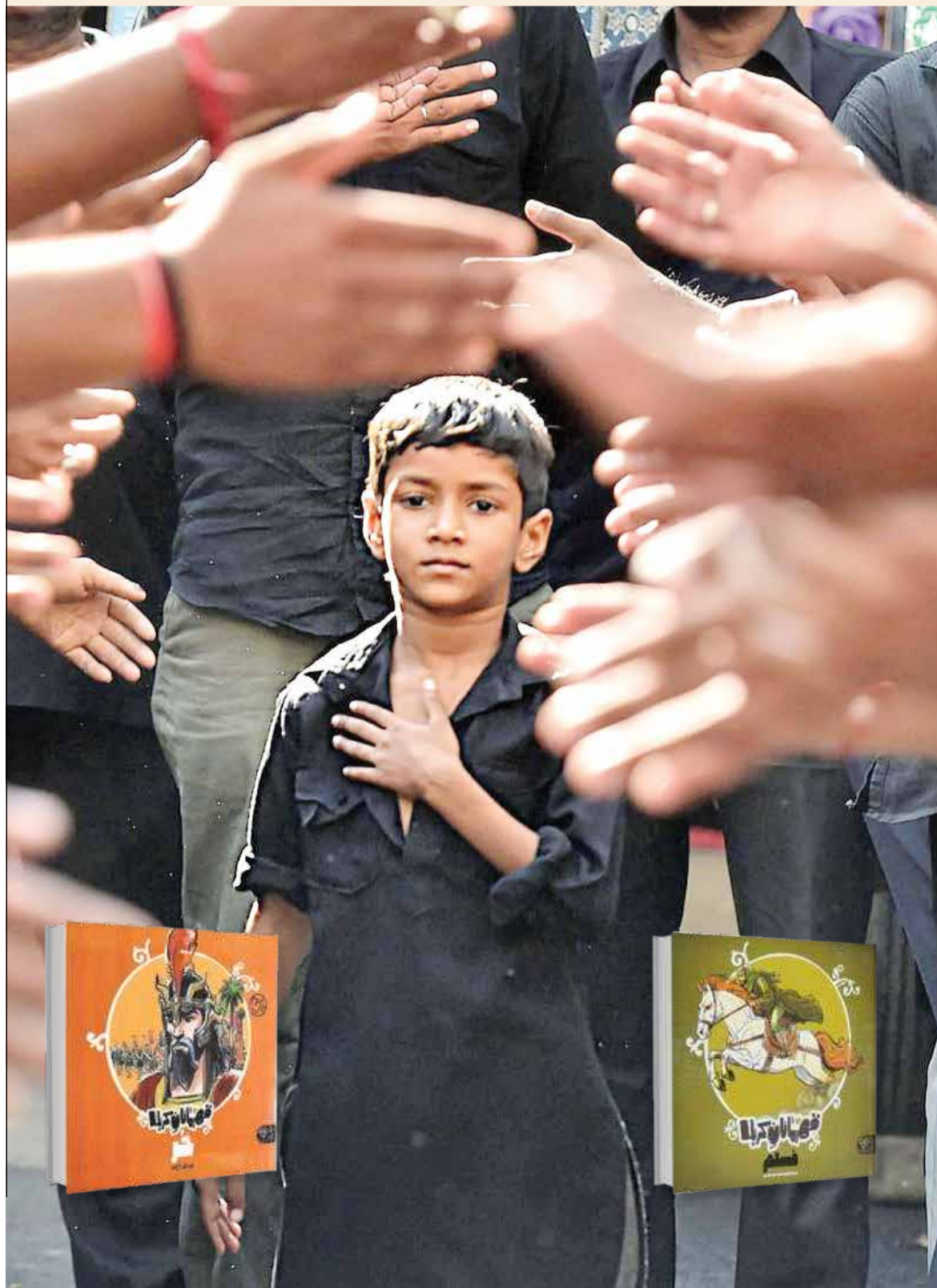
روضه رسیده بود به قتلگاه و سیاهی‌های مطلق مصیبت، توی حال و هوای خودم بودم و آماده‌ی چادر کشیدن به سر و گریه سر دادن که ناگهان چشمم به بچه‌های چهار، پنج، شش ساله‌ای افتاد که روبه‌رویم نشسته بودند و حالا دست از بازی کشده بودند و با ترس به داستان پرغصه و وحشتناک روضه‌خوان، گوش می‌دادند.

طاعت نیاوردم و بلند شدم. دست‌شان را گرفتم و بردم به اتاقی دیگر و با آن‌ها مشغول بازی شدم. این اتفاق، میان روضه‌های خانگی رایج است. کودکان هم باید در فضا و هوای روضه و عزای اهل بیت نفس بکشند و هم نباید ذهن کودکانه‌شان در این سنین با عمق مصیبت و نحوه اتفاق افتادن آن آشنا شود.

شاید برخی والدین زیادی در این گزاره با من موافق نباشند اما آنچه به تجربه به دست آمده، می‌گوید برای تربیت دینی کودک، زیر ۷ سالگی که هنوز ذهن انتزاعی شکل نگرفته است، باید به نشان دادن و اجرای سبک زندگی دینی اکتفا کرد.

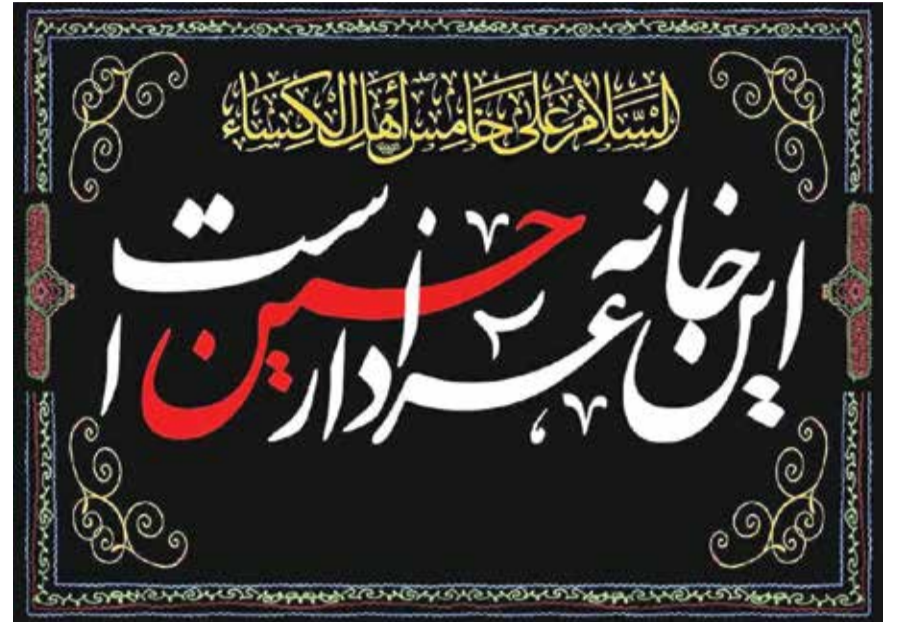
اما کودکان بالای ۷ سال چه؟ آنها هم در مجالس عزای شرکت می‌کنند و حالا سؤالات پخته‌تری از ما می‌پرسند. امام حسین که بوده؟ چرا او را کشتند؟ چرا ما برای او روضه می‌خوانیم؟ اغلب در پاسخ به این سؤالات نمی‌دانیم باید مطلب را تا کجا باز کنیم و توضیح دهیم.

اینجاست که خواندن کتاب‌هایی برای این سنین به کمک‌مان می‌آید. داستان‌هایی در مورد زندگی ائمه برای کودکان از قدیم‌الایام در دسترس بود، این داستان‌ها موضوعاتی حول محور احسان، فدکاری، ایستادگی و مقاومت داشت و تصویری مثبت و رحمانی در ذهن کودکان ترسیم می‌کرد. اما داستان‌هایی در مورد خود واقعه کربلا هم لازمه ادبیات کودک



این ماه کتاب‌های خودش را می‌طلبد. کتاب‌هایی که شاید بیشتر از شرکت در بعضی مراسم عزاداری، حال و هوای محرم را به خواننده‌شان منتقل می‌کنند. قصه کربلا، یکی از بهترین این کتاب‌هاست

حدود چهل سال قبل نذری کردم که اگر ادا شود، هر سال مراسمی را برای امام حسین(ع) برگزار می‌کنم. ما به آرزویمان رسیده بودیم و حالا خانه ما چهل سال است که میزبان می‌شود



**فرزند نام
سال هاست که
آیین روضه را از
بر هستند. برای
زدن سیاهی‌ها
و پرچم‌های
عزاداری در دور
خانه، نوحه
زمزمه و کمک
می‌کنند، اصلاً
از کودکی علاقه
خیلی زیادی به
این کار داشتند
و برای رسیدنش
روز شماری
می‌کردند**

شرایط کنونی ننگه داشتن ایمان مثل ننگه داشتن آتش در کف دست است. البته اصل و بنا واقعه کربلا هم زنده ننگه داشتن دین ما بوده است باید این واقعه رخ می‌داده تا مسیر دین گم نشود. من هم دیدم جایی جز خانه‌های عزای نیست که نگذارند چراغ ایمان من خاموش شود.

ولی این محافل زنانه را نمی‌توان با یک موقعیت یا حرکت فرهنگی مقایسه کرد و به قول معروف مدام ایراد گرفت که چرا اینجوری است یا اینکه چرا آنجوری نیست. گرچه گاهی ایراداتی به برخی از این روضه‌های خانگی وارد می‌کنم اما من معتقدم که این سفره‌ها نمادی از دیدناری ما هستند. جوانی که به روضه می‌آید اگر اشکال و ایراد هم داشته باشد اما همین که در این محافل حضور پیدا می‌کند یعنی اثرپذیری. یکسری آسیب‌ها هست مثل شعرهای سبک گفت چون شعر سبکی بود دیگر نمی‌روم. من معتقد هستم در کنار تمام این آسیب‌ها عامل دیگری هست که نمی‌گذارد این محافل از بین برود و از هم پاشیده شود و آن عامل خود دستگاه امام حسین است. یعنی خود ایشان کمک می‌کند که روضه‌های خانگی برپا شود و برجا هم بماند.

به دلیل قدرتی که روضه‌های خانگی دارد از هر طرفی از سوی دشمنان حمله وارد می‌شود و البته با این مسائل این محافل ضعیف نمی‌شود اما به هر حال ما نمی‌خواهیم با وارد کردن حمله این راه را ادامه بدهیم. در واقع ما می‌خواهیم آسیب‌شناسی انجام دهیم که خروجی داشته باشد؛ یعنی تلاش کنیم قبل از اینکه دیگران عیب یا اشکالی به ما، نه این دستگاه وارد کنند، خودمان ایرادات خودمان را مرتفع کنیم و برسیم به حالت مطبوع در این دستگاه.»

گاهی هم می‌دیدم یکسری خانم‌های جلسه‌ای که در این مجالس دعوت می‌شوند کاملاً مشخص است که مطالعه ندارند، شاید صدا خوبی داشته باشند اما اطلاعات آنها کافی و شاید درست و دقیق هم نباشد. وقتی مداحی‌های این افراد را گوش می‌دهیم، متأسفانه نوحه‌ها را از روی آهنگ‌های پاپ می‌خوانند و اصلاً مشخص نیست برای چه کسی دارد می‌خواند یعنی اگر در این جلسه نباشیم و این صدا را بشنویم گمان می‌کنیم برای معشوقه‌ای خوانده می‌شود. در مورد پوشش‌ها هم که تنها سیاه است نباید فراموش کنیم که هر چیزی حرمتی دارد مثلاً لباس‌هایی که در عروسی استفاده می‌شود که برای عزای نباشند، چه برسد به عزای امام حسین. در جلسه‌های عزاداری باید اول معرفت و شعور باشد، بعد همین شعور به آدم یک شعوری هم می‌دهد که گریه کند و عزاداری کند. اگر من پرچم امام حسین بر در خانه‌ام می‌زنم دیگر مردم یک حساب دیگر از من باز می‌کنند. اگر مردم هم حساب نکنند من خودم که ادعای این را دارم که امام حسین را دوست دارم و عزادارش هستم. بنابراین این باید در رفتار من هم باشد. نمی‌دانم انگار همه چیز پوسته است. بارها می‌شنویم که گفته می‌شود که یک شب هزار شب نمی‌شود یا هر چیزی جای خودش. من فکر می‌کنم این دو جمله زندگی ما را به تباهی می‌کشاند و بیش‌ترین آسیب را برای ما به همراه دارد.

مادر دوره‌ای هستیم که نقش روضه‌ها را در بسیاری از تحرکات بویژه تحرکات سیاسی شاهد هستیم و این نشان از اثرگذاری این مراسم و برگزارکنندگان آن بر ذهن و رفتار افراد است که مخاطبان این محافل هستند. در زندگی شخصی من بسیار مؤثر بوده بویژه اینکه در



**خیمه‌های بلند
هیأت‌های بزرگ
که جمع می‌شود،
چایخانه‌ها که
داربست‌هایشان
را باز می‌کنند،
هیاهوی طبل و
دهل‌ها که می‌خوابد،
زن‌ها دست به کار
می‌شوند، پرچم‌های
کوچک سیاه را سر در
خانه‌ها می‌نشانند،
خانه را آب و جارو
می‌کنند، استکان
و نعلبکی‌ها را کنار
سماور آشپزخانه
ردیف می‌کنند،
دورهم جمع
می‌شوند، خودشان
روضه می‌خوانند،
خودشان چای
می‌ریزند و خودشان
عزاداری می‌کنند**

من هرچه بیشتر خاطرات کودکی‌ام را می‌گردم، می‌بینم که مادرم ساکت‌تر هستند. وقتی اشتباهی می‌کردم، باید از چهره در همشان می‌فهمیدم، نه کلمه‌ها. فقط دو سه تا جمله دارم. یک نمونه‌اش در شش سالگی است. از اداره زنگ زدند و بابا نمی‌خواستند جواب بدهند. به مامان اشاره کردند، مامان هم گفتند که من دروغ نمی‌گویم، از خانه بروید بیرون تا واقعاً خانه نباشید و بابا رفتند.

تمام عمرم، همین الگو خیلی ساده پشتوانه‌ام بوده. اگر کسی می‌توانست با چنین درخواست‌هایی من را تحت فشار بگذارد، تصویر اشاره‌های مامان کنار تلفن و رفتن بابا پیش چشمم بود و حالا که فکر می‌کنم چقدر عجیب است که به من قوت می‌داد. هنوز هم همان مدلی جمله مادرم را تکرار می‌کنم که من دروغ نمی‌گویم.

به سراغ یکی از دختران هیأتی رفتیم که ده سال گذشته نقش پررنگی در روضه‌های زنان داشته است: «من احساس می‌کنم همه چیز سطحی شده و یکسری آدم‌ها ریشه آن کاری را که می‌خواهند انجام دهند فراموش کرده‌اند و تنها می‌خواهند یک چیزی را نشان دهند، انگار وظیفه خود می‌دانند که عزاداری کنند اما ریشه‌ها را فراموش کرده‌اند و آنها را رعایت نمی‌کنند. به طور مثال با افرادی روبه رو شده بودم که با اینکه برای این ایام، هیأت‌های بزرگ برگزار می‌کنند اما زمانی که مراسم عروسی این فرد که مداح این هیأت هم هست برگزار شد یکسری کارهایی صورت گرفت که برای من صورت خوشی نداشت و زمانی که با این صحنه‌ها مواجه شدم تصمیم گرفتم به خودشان مطرح کنم. فکر می‌کنم باید زندگی ما هم همان گونه باشد که امامان ما می‌پسندیدند، نه تنها ظاهر هیأت‌مان را طبق خواسته آنها حفظ کنیم.

و برخوردی صورت می‌گیرد که می‌تواند مفید باشد و به هر حال کارکردهای مثبت آن زیاد است، همین که یک ارتباط برقرار می‌شود بین خانواده‌های مذهبی ما، در واقع نفس عمل خوب است و می‌توان استفاده‌های بهتری هم از آن کرد. در خصوص اثرات آن می‌توان به تربیت فرزندان هم اشاره کرد، چراکه به طور مثال من دیده‌ام که بچه‌ها در این مراسم کمک می‌کنند و به نوعی احساس مسئولیت در آنها شکل می‌گیرد یا فضای خاصی برای بازی آنها در نظر گرفته شده که موجب می‌شود آنها نزدیک‌تر شوند و دوری نکنند. خودم زمانی که نوجوان بودم و به همراه مادرم در این جلسات شرکت می‌کردم، چنان تحت تأثیر این مراسم قرار گرفتم که از آن زمان تصمیم گرفتم که پوشش چادر را انتخاب کنم یا اینکه تا آن دوره تنها از مانتو استفاده می‌کردم و اجباری هم برای این کار نداشتم و یا با اینکه موضوع اصلی این روضه‌های خانگی، عزاداری برای امام حسین است اما در بطن آن نشاط خاصی وجود دارد منظورم حضور دختران و زنانی است که با عشق و شور در این جلسات شرکت می‌کنند و این باعث می‌شود تمایلی بیشتری به دیدناری نیز در فرد ایجاد شود.

صد البته بیان و آگاهی روضه‌خوان هم مهم است. مثلاً آیا لازم است که اصطلاحات دینی و اسامی را لو بدهیم؟ چه کسی گفته است که صد بار بگویم ولایت، گناه، مستحب، نبوت، حجاب، که هر جا جوان ما این کلمه را دیدند فرار کنند از تکرار و دلزدگی‌اش؟ ما گاهی به کلمه‌های ندیده و کمیل هم رحم نکردیم. از بس در دست و پا و صدا و سیما و پتر و پلا کار ریختیم‌شان که از تازگی انداخته شدند. فکر کنم تازگی لازم جست‌وجوگری است.

اینکه بتوان محتوای مناسبی را برای معرفی این الگوی جاودانه تاریخ به مخاطبان ارائه دهیم، باید علم و توان سخنرانان و میزان تأثیرگذاری آنان را مورد توجه قرار دهیم. بانوان روضه‌خان ما مسئولیت سنگینی را قبول می‌کنند، باید آگاهی‌های لازم زمانه را داشته باشند، مخاطبین و خانواده‌ها را بهتر بشناسند و شرایط و ویژگی‌های جوانان را بهتر درک کنند.

اینجا همچنان جلسات خانگی فضای سنتی خود را حفظ کرده است و من گمان می‌کنم در شهرستان‌های کوچک هنوز آن اتفاقات و سبک‌های جدید نتوانسته رسوخ کند و حالت قبلی خود را حفظ کرده است. خودم هر بار که به یکی از این جلسات می‌روم نکته تازه‌ای یاد می‌گیرم و برایم تازگی دارد و حتی بهتر از قبل هم شده است. برای مثال سخنران یا واعظی که آورده‌اند تنها مداحی نمی‌کنند و نکاتی را مطرح می‌کنند که خیلی مفید است و مسائل آموزشی یا احکام هم در آن مطرح می‌شود. نظم و تقسیم وظایفی که وجود دارد برای من هر دفعه دلنشین‌تر از قبل بوده است. به همین دلیل آنچه در برخی از جلسات شهرهای بزرگ‌تر باب شده چندان برای من قابل درک نیست و نمی‌توانم آن را آسیب بدانم. منتهی مطمئناً بدعت خوب نیست و اگر مراسم همان طور که توصیه شده برپا شود نتیجه و اثر بهتری خواهد داشت.

البته قدر مسلم برگزاری این جلسات و شرکت در آنها اثرات مثبتی می‌تواند داشته باشد به خصوص برای زنانی که خانه‌دار هستند و فعالیت اجتماعی گسترده ندارند این گونه جلسات می‌تواند برای آنها حکم یک فعالیت اجتماعی داشته باشد که محوریت آن امام حسین است و حالت معنوی دارد. گفت‌وگوهایی انجام می‌شود



تغذیه گیاهان آپارتمانی

گلدان‌ها و سؤال ازلی شام چی بخوریم؟

نسرین تقی‌خانی

مهندس کشاورزی و مشاور نگهداری گیاهان آپارتمانی



در حوزه نگهداری و پرورش گیاهان آپارتمانی، تغذیه محبت مهمی است. به طور معمول، در خاک مواد غذایی مورد نیاز گیاه وجود دارد؛ اما این مواد غذایی به مرور زمان به مصرف گیاه رسیده و خاک دچار فقر می‌شود. در این شرایط باید از تغذیه کمکی برای بهبود شرایط رشدی گیاه استفاده کرد.

کود آلی و کود مصنوعی دو نوع از کودهای کمکی در جهت تغذیه گیاهان به شمار می‌روند. کود برگ یا کود پوسیده حیوانی از جمله کودهای آلی

در حوزه نگهداری و پرورش گیاهان آپارتمانی، تغذیه محبت مهمی است. به طور معمول، در خاک مواد غذایی مورد نیاز گیاه وجود دارد؛ اما این مواد غذایی به مرور زمان به مصرف گیاه رسیده و خاک دچار فقر می‌شود. در این شرایط باید از تغذیه کمکی برای بهبود شرایط رشدی گیاه استفاده کرد.

کود آلی و کود مصنوعی دو نوع از کودهای کمکی در جهت تغذیه گیاهان به شمار می‌روند. کود برگ یا کود پوسیده حیوانی از جمله کودهای آلی



کلسیم عنصری است که وظیفه چوبی شدن ساقه را برعهده دارد. از کود حاوی کلسیم برای گیاهانی با ساقه‌های ترد و شکننده استفاده می‌شود. می‌تواند به رشد قوی گیاهان هم کمک کند. اگر گیاه برگ‌هایی با شکل‌های نامتقارن و بد فرم دارد و نظم مشخصی در فرم برگ‌ها نیست، می‌توان از کود حاوی عنصر بور استفاده کرد.

با مصرف منگنز در تغذیه گیاه به غذاسازی و فتوسنتز گیاه کمک کرده و مصرف این عنصر در حفاظت از گیاه برابر قارچ‌هایی مثل سفیدک‌ها اهمیت بالایی دارد.

امروزه مولیبیدن را عنصری مهم در فعالیت‌های حیاتی گیاه به شمار می‌آورند.

به طور کلی، بهترین زمان برای تغذیه گیاهان و کودپاشی، بهار و تابستان است. در هوای گرم بهتر است هر دو هفته یکبار به گیاه کود داد. توجه به این نکته ضروری است که گیاه در مرحله گلدهی به کود بیشتری نیاز داشته و اگر گیاه هدف باکتری و قارچ‌ها بوده و دچار بیماری شده است، نیازی به کوددهی نیست، چراکه گیاه به استراحت نیاز دارد. بهترین کود برای تغذیه گیاهان، ۲۰-۲۰-۲۰ است. این نوع از کودها نسبت مساوی از عناصر نیتروژن، فسفر و پتاسیم را داراست و مقادیر اندکی هم از عناصر میکرو شامل می‌شود.

برای گیاهان سبزه برگ مثل دیفن باخیا، آگلونما سبزه، انواع دراسنا، یوکا، برگ انجیری، انواع پتوس، انواع برگ بیدی، شفلرا، شامادورا، اریکا و انواع فیکوس‌ها می‌توان از کودهای بالا استفاده کرد.

یک نکته مهم این است که تغذیه‌ای که شامل عناصر پرمصرف و ریز مغذی‌ها باشد، تغذیه کاملی است. توجه به نحوه مصرف کودها و فاصله بین کوددهی بسیار حائز اهمیت است. کوددهی زیاد باعث سوختگی و آسیب به گیاه می‌شود. بهتر است کوددهی بعد از آبیاری انجام شود که خاک همچنان مرطوب است در غیر این صورت امکان سوختگی گیاه بالا می‌رود.

روایتی از آن روزها که حال‌مان خوش نیست

گوگل نفهم

آمنه اسماعیلی

نویسنده

گوگل را باز می‌کنم و می‌نویسم: «علائم افسردگی» خنده‌ام می‌گیرد؛ از این همه علامت که حداقل پنج موردش در مورد هر شخصیتی صادق است. فکر می‌کنم که چقدر افسرده بودیم و خبر نداشتیم... آخر نفهمیدم افسرده‌ام یا نه... بیشتر علائم شبیدایی در من هویدا بود تا افسردگی.

گوگل را می‌بندم. در اتاق بچه‌ها را باز می‌کنم. نگاهشان می‌کنم. می‌نشینم پشت میز و چراغش را روشن می‌کنم. جلوی همه گروه‌ها در پیام‌رسان‌ها پر از عدد است. همه را می‌بندم. دیروز می‌خواستیم به امیر بگویم گوشی نوکیا قدیمی‌اش را پیدا کند بدهد به من. من این گوشی را بیندازم کنار او و دروغی برود به همه بگوید گوشی‌اش را انداخته دور. چراغ قوه نوکیا یازده دو صفر برابر آپشن کافی و مناسبی است. گوگل هم ندارد که هر روز یک مرض جدید در ما کشف کند و به خیلی علائمی که با آن بزرگ شده‌ایم بگوید علائم افسردگی.

اینستاگرام را باز می‌کنم؛ دایره دور سر بعضی آدم‌های مجازی قرمز است. انگار بخواهند بگویند دورشان را خط قرمز بکشیم... نگاهشان نمی‌کنم که خواهش‌شان اجابت شود.

گوشی را برمی‌دارم برای عزیز داغ‌دیده‌ای می‌نویسم: «خوبی؟» بعد خنده‌ام می‌گیرد از سؤال خودم... خوب بودن را چه معنی کردیم که از نظر گوگل همه آدم‌ها حالشان بد است و ما می‌پرسیم: خوب؟ نه نیست... خوب نیست... به خودم می‌گویم بنویس که می‌دانم خوب نیستی، متأسفم، دوستت دارم.

می‌نویسم برایش...

دل‌داری دادن‌مان هم شده مسخره‌بازی. خوب آدم حسابی بلند شو برو کنارش بنشین بگو آمدم تا به قدر آمدنم و بودنم، کمی در هر چیزی می‌توانم کمکت کنم؛ سینکش را از ظرف کثیف خالی کن اصلاً و خداحافظی کن و بیا خانه... بیا خانه...؟

گوشی را پرت می‌کنم روی میز و می‌روم در آشپزخانه و بی‌حوصله کمی آن را مرتب می‌کنم و به این فکر می‌کنم که سلیس و روان کاش می‌شد به همه گفت من افسرده‌ام؛ پژمرده‌ام و دچار بحران شده‌ام. حتی وقتی در گروه روزنامه می‌نویسم: «این هفته متنی ندارم...» آنقدر پلاسیده و چروک در خودم فرو رفته‌ام که بعد از پیام مدیر می‌فهمم که باید دو روز پیش می‌گفتم متنی ندارم.

شنیده بودم در آستانه‌های سالگی و کمی مانده به آن دچار بحران «مرثیه‌ای برای جوانی» می‌شوی اما باور نکرده بودم.

دوباره ایستادم در چهارچوب در اتاق پسرها. امیرحسین دوست ندارد وقتی خواب است کسی کنارش باشد یا نوازش‌اش کند. ولی من باید صورتم را می‌چسبانم به صورت یکی‌شان. امیرحسین در خواب هم مهر بان است. کنارش دراز می‌کشم و آرام صورتم را روی گونه‌اش می‌گذارم. از خواب بیدار می‌شود. چشمانش را به زور باز می‌کند. سرم را می‌گذارم روی بالش‌اش. دستش را می‌گذارم روی صورتم و می‌گویم: «مامان آمنه! جای نرو... دوستت دارم...» او خوابش می‌برد و من احساس می‌کنم گوگل خیلی احمق است که نمی‌داند آنها که با داستان کوچکی روی صورتشان دوستت دارم را می‌شنوند، هیچ وقت جدی افسرده نمی‌شوند؛ اگرچه حالشان خیلی بد به نظر برسد. آنها کنجی در دلشان دارند که همیشه پناه‌شان می‌دهد و تمام مساحت دستان‌شان می‌تواند جهان آن افسرده را بخل کند و بگوید: من کنار تو هستم تا دوباره از ته دل‌مان با هم بخندیم.



دل‌داری دادن‌مان هم شده مسخره‌بازی. خوب آدم حسابی بلند شو برو کنارش بنشین بگو آمدم تا به قدر آمدنم و بودنم، کمی در هر چیزی می‌توانم کمکت کنم؛ سینکش را از ظرف کثیف خالی کن اصلاً و خداحافظی کن و بیا خانه... بیا خانه...؟



معرفی قبرستان ممنوعه در تهران

سفری به دیار مهاجران تنها

عطیه عیار
نویسنده

همه لهستانی‌های ساکن تهران که در آن چند سال فوت کردند در گوشه‌ای از این قبرستان دفن شدند. چند سال پیش دولت لهستان، همه سنگ قبرهای قدیمی را عوض و یک دست کرد و حتی سنگ قبرهای قدیمی را هم از ایران برد. این کار بدون هماهنگی با میراث فرهنگی ایران بود و موجب اعتراض شد. قبرستان ممنوعه دولاب شاید حزن و اندوهی بیشتر از قبرستان‌های دیگر داشته باشد. اینجا مزار کسانی است که یا غریب بودند یا طرد شده‌اند. این غریبی هنوز هم در هوای قبرستان حس می‌شود. بسیاری از این متوفیان، سربازان و آواره‌های جنگ بودند که به خاطر هوس و شهوت خون سیاستمداران دنیا جان خود را در گوشه‌های دور از وطن و خانواده از دست دادند. هر کدام این قبرها داستانی دارد که از روز جلای وطن شروع شد و در کشوری دیگر به پایان رسید.

حمله شوروی به شهرهای شمالی و قحطی و کمبودی که مدت‌ها مردم ایران با آن دست به‌گریبان بودند. با این حال به حکم منش میهمان‌نوازی از لهستانی‌ها پذیرایی کردند. پس از مدتی آواره‌ها را به تهران فرستادند. البته این میهمان‌نوازی در سطح بالاتر و به دستور اشغالگران خیلی مفصل‌تر بود. پناه دادن به لهستانی‌ها برای ایرانی‌ها هزینه و فشار مضاعف بود. لباس‌هایی که از لهستانی‌ها در ایران گرفتند، به دست ایرانی‌های فقیر رسید و از این رهگذر بیماری تیفوس در ایران شایع شد. ابتدا قرار بود هزینه این آواره‌ها را امریکا تقبل کند اما پس از مدتی دولت‌های اشغالگر از ایران توقع تأمین این مهاجران ناخوانده را داشتند. در شرایطی که ایرانی‌ها در همه کشور از شمال تا جنوب با کمبود آرد روبه‌رو بودند و نان سالم و قابل خوردن نداشتند، لهستانی‌ها در اردوگاه‌های خود در حاشیه تهران از انواع خوراکی خوب برخوردار بودند. در سیاهه

پوسیده یک هلیکوپتر گیر کرده به یک کابل در هوا خودنمایی می‌کند. سال ۴۹ به دستور شاه، آلبو لاوریس مأمور به ساخت پروژه‌ای مستند برای معرفی پیشرفت‌های ایران شد. این پروژه «باد صبا» نام داشت. بعد از تمام شدن کار، شاه اصرار داشت لاوریس فیلمی هم از بالای سد کرج بگیرد. اما این فیلمبرداری به بهای جان لاوریس تمام شد. هلیکوپتر به کابل تمرینی نیروهای تکاور گیر کرد و منفجر شد. لاوریس و خلبان هر دو از بین رفتند و فقط پاسکال پسر لاوریس زنده ماند. مزار این کارگردان هم در این قبرستان است. در گشت و گذار میان قبرها ممکن است چند اسم ایرانی هم ببینید مثل علی اکبر شهیدایی، خانواده پروفیسور جمشید اعلم. این افراد اگرچه مسیحی نبودند اما به خاطر اینکه همسر مسیحی داشتند یا به نیروهای خارجی خدماتی ارائه داده بودند، در همین مکان دفن شده‌اند. یکی از آخرین نفراتی که در این مجموعه به

است و یکی مخصوص انگلیسی‌ها و یکی هم مخصوص لهستانی‌ها. دولت‌های این کشورها این زمین‌ها را از کشور ایران خریداری کرده‌اند و به نوعی این قبرستان‌ها خاک کشورهای دیگر است. در این میان فقط از قبرستان‌های مزار دکتر کلوه و انبوهی از رفتگان کشورهای اروپایی را دربرگرفته می‌توان بازدید کرد؛ آن هم فقط با مجوز رسمی. برای همین در قبرستان به روی عموم باز نیست و معمولاً تورهایی تهرانگردی یا گروه‌های تحقیقاتی تاریخی می‌توانند از آن دیدن کنند. در واقع کلمه «ممنوعه» بیشتر برای بالا بردن حس هیجان و برانگیختن کنجکاوی مخاطبان است!

قبرستان آرامنه

بخش زیادی از ساکنان قبرستان دولاب ارمنی‌های ایران هستند. برای همین به قبرستان آرامنه هم معروف است. بعد از دفن کلوه که این محل به طور اختصاصی و متمرکز محل دفن پیروان دین مسیح اعم از ارمنی، آشوری، ارتدوکس و کاتولیک شد. از آنجا که مستشاران خارجی زیادی هم در ایران حضور داشتند، سرانجام بسیاری از نام‌های معروف تاریخی را باید از همین جاسراغ گرفت. جنگ جهانی دوم هم سربازان دور از وطن زیادی را میهمان این خاک کرد. در این گورستان ۵۲۸ فرد غیرنظامی و ۴۰۹ سرباز آرمیده‌اند. به خاطر ملیت‌های متفاوت این آرمیده‌ها، کشورهای فرانسه و ایتالیا و لهستان و البته خلیفه‌گری آرامنه ایران به طور مشترک متولی آن هستند.

از مریم محزون تا گیلدا

وقتی وارد قبرستان ممنوعه می‌شوید با انبوه سنگ قبرهای ایستاده مواجه می‌شوید. بعضی عکس سیاه و سفید متوفی با مشخصات وی را بر خود دارند و برخی سنگ کندی از مریم محزون. در این قبرستان تنها دو بقعه ساخته‌اند و باقی قبرها تک به تک هستند.

یکی از بقعه‌ها متعلق به کلوه است و دیگری به گیلدا ۲۷ ساله و مادر و برادرش تعلق دارد. گیلدا دختری از خانواده صاحب منصبان در زمان پهلوی دوم بود با موهای طلایی. در دهه چهل محمدرضا پهلوی به این دختر موطلاپی علاقه‌مند شد و مدتی با هم بودند... اما دختر بینوا با خشم فرح روبه‌رو شد. کار به حدی بیخ پیدا کرد که فرح می‌خواست به خاطر این رابطه طلاق بگیرد. اما با پادرمیانی ملکه مادر، شاه این دختر را کنار گذاشت و او را به یکی از افسران خود سپرد. پس از مدتی گیلدا خودکشی کرد. البته مرگ او مشکوک بود و مردم هیچ‌وقت خودکشی‌اش را باور نکردند. برای دختر موطلاپی در این قبرستان مزار و بقعه‌ای ساختند و مادرش هم چند سال بعد به دختر پیوست.

در کنار قبر گیلدا، مزار اولین رئیس پلیس ایران و همسرش واقع شده است. کنت دومونت فرت بلژیکی به درخواست ناصرالدین شاه برای تشکیل نیروی پلیس به ایران آمد و همین‌جا هم ماند. شاه به حدی به او ارادت داشت که حتی برایش شعری هم سروده بود. بالای سد کرج، سال‌هاست جنازه سوخته و

قبرستان، گورستان یا آرامستان؛ کلماتی هستند که همیشه حزن و اندوهی در پس خود دارند. بسته به فرهنگ ملل و اقوام این محل خواب ابدی انسان‌ها می‌تواند بسیار زیبا باشد یا حتی تلی از خاک و سنگ. در ایران هم قبرستان‌های منحصر به فرد و جالبی در شهرها و روستاهای مختلف هست که بعضی به توبه خود یک موزه سرباز و محیطی جذاب هستند. اما این مقاله قصد دارد فقط به یک قبرستان خاص در تهران بپردازد. قبرستانی ممنوعه با ساکنانی غریب و دورافتاده که شاید دیگر هیچ‌کس از بستگان‌شان در دنیا نباشد که یاد از آنها بکند.

مزاری برای ارزنت

سال‌ها قبل یکی از افراد مهم دربار ناصرالدین شاه در اثر اشتباه خدمتکارش از دنیا رفت. این مرد ارزنت کلوه پزشک دربار قاجار در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه بود. او نه تنها نقرس محمدشاه و بیماری مهدعلیا را درمان کرد، حتی در دوران حضورش در ایران، دو دوره ویا را در سال‌های ۱۲۶۲ و ۱۲۶۹ دید و برای آنها طرح درمانی و تحقیقاتی هم راه انداخت. کلوه که از امنای دربار بود و یکی از اصلی‌ترین دلایل محبوبیتش نجات شاه بعد از سوءقصد نافرجام بابی‌ها در سال ۱۲۳۱ بود. سال ۱۳۴۵ که به خاطر مصرف اشتباهی تنوتورکانتارید از دنیا رفت برای دفن او به مشکل برخوردند. کلوه که مسلمان نبود و نمی‌شد با آداب مسلمانی و در قبرستان مسلمانان دفن شود. برای همین ناصرالدین‌شاه در منطقه دولاب تهران که آن موقع زمین‌های وسیع کشاورزی یا بایر بود، قطعه زمینی را تعیین کرد تا کلوه را آنجا و طبق آداب مذهب خودش دفن کنند. و این گونه کلوه اولین ساکن آرامستانی بود که تا دهه هفتاد شمسی مدفن مهاجران بسیاری شد.

قبرستان دولاب

دولاب قریه‌ای در تهران قدیم بوده که تا اوایل دوره پهلوی هم خارج از دروازه‌های تهران قرار داشت. این قریه بیشتر محل کاشت صیفی‌جات و سبزی بوده و جاه‌های آب زیادی هم داشته به همین دلیل دولاب نام گرفته بود. اکنون این قریه جزوی از منطقه ۱۴ شهر بزرگ و گسترده تهران است و بافت سنتی و بومی آن سال‌هاست از بین رفته است. اما قبرستان دولاب یکی از معدود یادگارهای دوران قدیم است که هنوز پابرجاست. در ورودی خیابانی که الان آرامستان‌ها قرار دارند دروازه‌ای با ستون‌ها و سردر آجری زده‌اند و مسیر پیاده‌راه ساخته‌اند. در ادامه هم میدانگاهی است که ساکنین آن محدوده به دیدار کنندگان از قبرستان می‌توانند دمی آنجا استراحت کنند.

چرا ممنوعه؟

قبرستان دولاب در واقع چند قطعه زمین است که هر کدام دیوارکشی شده‌اند. یکی از آنها مخصوص قبر مهاجران و متوفیان روس



بخش زیادی از ساکنان قبرستان دولاب ارمنی‌های ایران هستند. برای همین به قبرستان آرامنه هم معروف است. بعد از دفن کلوه که این محل به طور اختصاصی و متمرکز محل دفن پیروان دین مسیح اعم از ارمنی، آشوری، ارتدوکس و کاتولیک شد



اقلامی که دولت انگلیس به دولت ایران می‌داد و در اسناد قدیمی آمده، کاکائو، انواع مارمالاد، انواع گوشت و نان دیده می‌شود. حتی در ایام کریسمس جشن و درخت تزئینات داشتند. کودکانشان در همسایگی اردوگاه مدرسه مخصوص می‌رفتند و تفریحشان به راه بود. از طرف دیگر، زنان جوان لهستانی در میکده‌ها و کباب‌ها اسباب تفریح مردان اعم از خارجی و ایرانی را فراهم می‌کردند و بسیاری از خانه‌های فساد برپا شده این زنان می‌چرخید.

برای گروهی دیگر از زنان هم کارگاه‌های خیاطی راه انداختند تا درآمد داشته باشند.

محل لهستانی‌ها

شهریور ۱۳۲۰ ایران از شمال و جنوب مورد حمله شوروی و انگلیس قرار گرفت و اشغال شد. در شرایطی که ارتش پرطمطراق رضاخانی حتی چند ساعت هم نتوانست دوام بیاورد، از طرف انگلیس و با همکاری شوروی به دولت دستور داده شد که باید پذیرای لهستانی‌های آواره باشد. این لهستانی‌ها در طول جنگ اروپا از خانه‌های خود دور شده و مدت‌ها در تبعیدگاه سبیری سر کرده بودند. شوروی دیگر نمی‌توانست این خیل عظیم و سربار را کنترل کند و آنها را به ایران سرریز کرد. اکثر آنها بیمار و رنجور بودند. برای همین در مسیر ایران و روی دریا بسیاری از آنها از بین رفتند. ورود آنها از بندرانزلی بود آن هم در بحیوچه



ما به این حدیث اعتقاد داریم که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که اظهار فقر کند، فقیر خواهد شد. برای همین در موردش با کسی صحبت نمی‌کنیم

به دبیر پیشنهاد دادم که از فقر بنویسم، از راهکار خانواده‌ها وقتی فقر از خانه‌شان دور نمی‌شود، برای اثرات بدی که گذاشته که خدا می‌داند رنجش ذره‌ای قابل درک و تحمل نیست، دبیر گفت بنویس اما حس ناخوشی‌اش را کم کن. حالا من به سراغ آدم‌هایی رفتم که به قول خودشان شاید آنقدر فقیر نشدند که در خیابان چادر بزنند اما طعم بی‌پولی زیادی را می‌چشند و اتفاقاً با چنگ‌زدن به یکسری چیزها سعی می‌کنند ناخوشی‌اش را هم کم کنند.

«خدا مالت را زیاد کند»، «الهی محتاج نشوی»، «خدا به پولت برکت دهد»، «الهی که مالت خرج دوا درمان نشود»، «محتاج نامرد نشوی»، «خدا صد در دنیا و صد در آخرت نصیبت کند»، «الهی که دست به هر چه بزنی طلا شود»... این قبیل عبارتهایی که از زبان بزرگ‌ترهایمان در قدیم می‌شنیدیم و می‌شنویم زیاد هستند. یک وقت‌هایی فکر می‌کنم این کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه که کجا آمده‌اند، شاید قدیم‌ها مردم در انتخاب کلمات، وسواس بیشتری به خرج می‌دادند، شاید زبان، اصالت بیشتری داشته. شما هم شنیدید؟ چرا این دعاهای قشنگ را می‌گفتند؟ همیشه افرادی هستند که از حداقل‌های زندگی بی‌بهره‌اند و صورت خود را با سیلی سرخ می‌کنند. قطعاً هیچ‌کس دوست ندارد فقیر باشد. هیچ‌کس هم دوست ندارد که فقر موجب آسیب‌دیدنش شود. فقر و بی‌پولی در زندگی شما چه تأثیراتی داشته؟ چه راهکارهایی وجود دارد تا بتوان به مقابله با خط فقر در چهارچوب زندگی رفت؟ به نظر شما فقرزدایی از چه مسیری پیش برود، موفق‌تر است؟

بی‌پولی بد دردی است

مدیر پژوهشکده‌ای در قم است و می‌گوید: حرف زدن با بچه‌ها در مورد مشکلات و نگرانی‌ها و معضلات مالی جامعه راحت نیست. جز این نیست که حداقل باید قیمت کالاهای مورد نیاز مردم ثابت بماند. مشکل همین است، قانع شدن به لیوان‌های کوچک و غفلت از سرچشمه‌های اصیل. ولی ما به این حدیث اعتقاد داریم که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که اظهار فقر کند، فقیر خواهد شد. برای همین در موردش با کسی صحبت نمی‌کنیم. اگر توان رفتن به کلاسی را برای فرزندم ندارم، برای در و همسایه‌ام بازگو نمی‌کنم که از عهده شهریه‌اش برمی‌آیم. دلخوش هستیم که روز اول هر ماه قمری صدقه می‌دهیم. نیت می‌کنیم که محتاج نشویم و نان خشک و غذای مانده را اصلاً در سطل زباله خالی نمی‌کنیم، به جایش سعی می‌کنیم حتماً غذای پرنده‌ها و حیوان‌ها بشود. به تجربه هم می‌گویم که خواندن سوره واقعه و ذاریات، مال بیشتری وارد خانه‌مان کرده است. خداوند بعد از سختی، آسانی قرار می‌دهد. از توصیه‌های امام صادق(ع) هم بوده که به کسی که در زندگی از توپایین‌تر است، نگاه کن. به کسی که در زندگی از توپالاتر است، ننگر.

می‌گویم که انسان وقتی یاد می‌گیرد از چیزهای غیروابسته به پول لذت ببرد، زمانی که پول درمی‌آورد هم خوشحالی‌اش را بند مصرف‌گرایی نمی‌کند و شعور لذت‌بردن از شادی‌های کوچک را هم به دست می‌آورد. به نظر می‌رسد شادی‌های کوچک در اختیار نسل ما بود که وقتی با رفیق‌مان جای می‌خوریم و گپ می‌زدیم هم شاد می‌شدیم، نه نسل امروز که شاید نوع رستوران و غذا و دسر و تن‌پوشی که دارند را هم برای شاد شدن کنار رفیق ببینند.

به تأثیر دعا برای گشایش اعتقاد دارم، اما

زهرا که با ادبیات سر و کار دارد و صاحب کتاب است، می‌گوید: فقر مقوله‌ای نسبی است و برای هر خانواده با درآمدی مشخص، تعریف خاص خودش را دارد. ما هم شرایط سخت‌را خیلی تجربه کردیم، مخصوصاً حدود یک سال که همسرم شغلش را ترک کرده بود و درآمد ثابت نداشتیم و پروژه‌ای کار می‌کرد و گاهی اوقات با اپلیکیشن‌های حمل‌ونقل مسافر، درآمد مختصری داشتیم. اما مهم‌ترین و بدترینش تأثیر روانی آن است. مخصوصاً روی نان‌آور خانواده. افسردگی و استیصال بدترین تصاویر روزهای فقر است. بویژه در اقتصادی که هیچ چیز ثباتی ندارد و هر روز نگرانی که فردا چه محصول و خدمتی را باید از زندگی حذف کنی. خدا را شکر که الان همسرم حقوق ثابتی دارد اما در آن یک سال خیلی از خرج‌های غیرضروری را حذف کرده بودیم. مثل بیرون‌رفتن از خانه برای تفریح، پارک و شهرسازی رفتن، مهد کودک، خرید کتاب و اسباب بازی، دعوت مهمان، مخارج پزشکی قابل توجه مثل دندانپزشکی و آزمایش. که اتفاقاً همسرم در آن یک سال دندان درد هم داشت اما با درمان‌های خانگی گذرانیدیم. خرید مایحتاج روزانه هم به سختی بود و از کیفیت، کم کرده بودیم. همچنین گوشت و مرغ منجمد و روغن‌های بی‌کیفیت‌تر و برنج خارجی و از این دست راهکارها را برای کاهش هزینه‌مان در دستور کار خود داشتیم. به تأثیر دعا اعتقاد دارم اما به نظرم تأثیرش روانی است. در حد اینکه هراس و اضطراب را کمتر کند و روزهای سخت‌تر را راحت‌تر بگذرانی، وگرنه تهیه نان حلال زحمت دارد و دعا برای گشایش فقط یک تسهیل‌گر ذهنی و روانی است.

ماندگار شدن در تله فقر

فاطمه که دکترای علوم اجتماعی دارد، می‌گوید: خانواده یعنی آدم‌هایی که زیر یک سقف زندگی می‌کنند، تولیدمثل می‌کنند، نسل بعدی را می‌سازند و ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را پادش می‌هند. خانواده‌ها، نیروی انسانی بالقوه جوامع را به وجود می‌آورند ولی اینکه غلبه اعضای جامعه، با موجوداتی توانمند تشکیل شده باشد که پیشرفت را رقم می‌زنند، یا جمعیتی سرگردان و ناامید که بر حجم آسیب‌های اجتماعی می‌افزایند، بستگی به شیوه حکمرانی دارد و محیطی که برای زندگی و بلندگی مردمان فراهم می‌شود.

طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، سال ۱۳۹۰، افراد زیر خط



مدارس هم وقتی طبقه‌بندی می‌شوند، فقط ثروتمندان می‌توانند از آموزش‌های پیشرفته و بهترین معلم‌ها استفاده کنند، طبیعتاً همین‌ها هم مدارک دانشگاهی مهم را کسب کرده و در آینده همین قشر ثروتمند می‌توانند مناصب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نظام را به دست بگیرند که بدین ترتیب جامعه تبدیل می‌شود به الیگارشی ثروت که بر فقرا حکومت می‌کند

همه‌ما این فقر را می‌چشمیم پدر سه فرزند است و می‌گوید: از دست دادن شغل به‌عنوان مهم‌ترین منبع درآمد برایم خیلی سخت بود. در گذشته فقر ناشی از ظلم یک فرد نسبت به یک فرد دیگر بود. زمین‌آورا می‌گرفتند، اموال او را می‌زدیدند یا فرد در اثر حادثه‌ای توان کار را از دست می‌داد.

امروزه اما فقر به‌عنوان یک امر رایج اجتماعی درآمده است و به نظر من یکی از علت‌های آن افزایش حجم پایه پولی است. یعنی متأسفانه یکسری از بانک‌ها از طریق قرض دادن ثروتی که تولید نشده است هنوز، اعتبار پول رایج در جامعه را افزایش می‌دهند و اثر آن این است که میزان پول در جریان جامعه بالا می‌رود و چون با کار انجام شده در جامعه مساوی نیست، ارزش پول پایین می‌آید. یعنی هزار تومانی که در جیب من است، فردا دیگر قدرت خرید هزار تومان را ندارد و تبدیل به پانصد تومان می‌شود.

در این میان، افرادی که کالا دارند، خصوصاً کالاهای سرمایه‌ای مانند زمین، خودرو، طلا، ارز و سکه، اینها چیزی از ارزش کالایشان کم نمی‌شود، ولی کسانی که پول دارند، این پول دچار کاهش ارزش می‌شود. ولی درآمدها و حقوق‌ها به این میزان افزایش نمی‌یابد.

من سال ۱۳۵۸ که در صداوسیما کار می‌کردم، ماهی ۱۰۰ هزار تومان حقوق می‌گرفتم و همان موقع سکه حدود ۱۰۰ هزار تومان ارزش داشت، یعنی ماهی یک سکه طلا درآمد داشتیم و به سادگی تمام نیازهای زندگی را تأمین می‌کردم. به مغازه می‌رفتم و هرچه نیاز داشتیم می‌خریدم، از همین سوپری محل هم خرید می‌کردم. اما پایه پولی، ۳۰ برابر در این سال‌ها افزایش یافت. الان شاید حدوداً ده میلیون تومان در ماه حقوق می‌گیرم، ولی سکه به ۲۵ میلیون تومان رسیده است. قیمت طلا بالا نرفته است، زیرا طلا خود ابزار و خط‌کش محاسبه ارزش است. بلکه ارزش پول پایین آمده است. امروز اگر ماهی ۲۵ میلیون تومان حقوق بگیرم، تازه به اندازه آن سال درآمد کسب کرده‌ام ولی درآمد من یک دهم شده است، پس توان خریدم یک دهم شده. دیگر نمی‌توانم از سوپری محل خرید کنم و باید بروم در صف بایستم و از فروشگاه‌های ارزان‌فروشی خرید کنم.

در عوض آنهایی که کالاهای سرمایه‌ای داشتند تمام این ثروتی را که من از آن محروم شده‌ام به جیب خود می‌ریزند. بدون اینکه متوجه باشند، ثروت‌های هنگفت به دست می‌آورند که در حقیقت همان اعتباری است که از من دزدیده شده است. این سبب فقرهای بزرگ اجتماعی می‌شود و همه ما این فقر را می‌چشمیم. زیرا ما توان تهیه کالاهای سرمایه‌ای را نداشته‌ایم و به همین خاطر دچار فقر می‌شویم.

در نظامی که مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌محور است، هر چیزی ارزشش با پول سنجیده می‌شود. معلم وقتی می‌بیند درآمد او مساوی با یک نظافتچی است، احساس می‌کند ارزش اجتماعی پایینی پیدا کرده است. وقتی هم خواستگاری برود، واقعاً ارزش اجتماعی او را با همین درآمد سنجیده و به او دختر دلخواهش را نمی‌دهند.

مدارس هم وقتی طبقه‌بندی می‌شوند، فقط ثروت‌مندان می‌توانند از آموزش‌های پیشرفته و بهترین معلم‌ها استفاده کنند، طبیعتاً همین‌ها هم مدارک دانشگاهی مهم را کسب کرده و در آینده همین قشر ثروت‌مند می‌توانند مناصب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نظام را به دست بگیرند. جامعه تبدیل می‌شود به الیگارشی ثروت که بر فقرا حکومت می‌کند.

در این میان تنها دوره برای کاهش فقر ممکن است. یکی اینکه فرد مانند سرمایه‌داران شروع کند به چاییدن و وام گرفتن و سرمایه جمع کردن و آن سرمایه را یا بی‌انصافی و بی‌رحمی به کار انداختن و سود روی سود جمع کردن. یعنی قرار گرفتن در ساختار ظلم اجتماعی که با اصول اخلاقی من در تضاد است، راه دیگر این است که نظام اجتماعی دوباره انقلاب کند و ساختارهای توزیع اختیارات قدرت و ثروت را عوض کند، مثل سال ۱۳۵۸. در این صورت دوباره فقر کاهش یافته و سرمایه‌ها در طبقات پایین پخش می‌شود.

متأسفانه در غیر این دو صورت بایستی با فقر کنار آمد و به آن راضی شد. با کاهش مصرف و افزایش تولید، بلکه بتوان صرفاً در حداقل زندگی و حیات باقی ماند. ظلم بر دو نوع است؛ ظلم فردی و ظلم اجتماعی. ما امروز گرفتار دومی هستیم که سبب فقر اجتماعی می‌شود. اشکال کار دست‌خود ماست و انتخاب‌های ما، شاید علت فقر هم از همین جا مشخص است که انتخاب خود ما اشتباه است، برای همین در زمره کسانی قرار گرفتیم که با دعا کارمان حل نمی‌شود. افرادی هم که بدون پرسیدن قیمت، خرید می‌کنند، البته که حال و روز ما را نباید بفرمند؛ مایی که در هر مغازه که وارد می‌شویم، اول فقط قیمت را می‌پرسیم.

هیچ ماهی‌ای در رودخانه برای گرفتن نیست

بازنشسته است و هر دو فرزندش مستقل



خدا به پولت برکت دهد

درباره روزهای سخت اقتصادی



داستان جنگیدن یک زن در دنیایی که برای مردها ساخته شده است

ترسو بودن جذاب نیست



جدول مشخصات سریال

نام فیلم

The Marvelous Mrs. Maisel



کارگردان

Amy Sherman-Palladino

امتیازها

IMDB

۱۰/۸٫۷



Rotten Tomatoes

٪۹۰



خانم میزل شگفت‌انگیز سریالی کمدی، درام و گاهی عاشقانه است. دنیایی که با آن مواجه می‌شویم، نیویورک دهه ۱۹۶۰ است. سریالی که با آن مواجه می‌شویم، نیویورک دهه ۱۹۶۰ است. نیویورکی که هنوز در آن زنان خانه‌دار ارج و قرب بالاتری نسبت به زنان شاغل دارند. به خصوص اگر شغل آن‌ها، اجرای کمدی در نیویورک دهه ۱۹۶۰ است. نیویورکی که هنوز در آن زنان خانه‌دار ارج و قرب بالاتری نسبت به زنان شاغل دارند. به خصوص اگر شغل آن‌ها، اجرای کمدی در نیویورک دهه ۱۹۶۰ است.

می‌تواند زنی کامل، جذاب و کدبانو مانند او را ترک کند؟ و این لحظه، این عصیانیت، این ناباوری، شروع مسیر تبدیل شدن او به خانم میزل شگفت‌انگیز است. مسیری که بدون حضور سوزی، کارسون کلوب، آغاز نمی‌شد.

همان شبی که میچ با خبر غیرمنتظره جوئل روبه‌رو می‌شود، مست و از خود بی‌خود به کلوب همیشه‌گی و روی صحنه می‌رود و شروع به تعریف ماجرا می‌کند. و این لحظه‌ای است که ما و سوزی، متوجه چیزی می‌شویم که خود میچ نمی‌داند، اینکه استعداد میچ در اجرا استعداد آپ کمدی صدها برابر بیشتر از جوئل است. در حالیکه جوئل چندین سال روی صحنه بود و هیچ پیشرفتی نداشت، میچ در یک شب تعداد زیادی طرفدار پیدا می‌کند. و این همان دنیا مردانه‌ای است که خانم میزل باید برای پذیرفته شدن در آن بجنگد، جنگی که در طول سه فصل ما شاهد آن هستیم. خانم میزل شگفت‌انگیز سریالی کمدی، درام و گاهی عاشقانه است. دنیایی که با آن مواجه می‌شویم، نیویورک دهه ۱۹۶۰ است. نیویورکی که هنوز در آن زنان خانه‌دار ارج و قرب بالاتری نسبت به زنان شاغل دارند. به خصوص اگر شغل آن‌ها، اجرای استعداد آپ کمدی در کلوب‌های شبانه باشد. آن چیزی که در وهله اول شما را جذب خود می‌کند، موسیقی و طراحی لباس بی‌نظیر سریال است. غیر ممکن است به عنوان یک خانم (و حتی آقا) سریال را ببینید و از لباس‌های متنوع و شیک و رنگارنگ میچ لذت نبرید. در واقع طراحی لباس یکی از عوامل مهمی است که سازندگان سریال برای ساخت کاراکتر میچ میزل از آن بهره گرفته‌اند. خانم میزل هیچ وقت بدون کلاه از خانه بیرون نمی‌رود. کلاه‌های متنوع میچ یکی از چیزهایی است که هیچ یک از مخاطبان سریال آن را فراموش نخواهند کرد.

به صورت کلی شخصیت پردازی سریال خانم میزل شگفت‌انگیز بسیار حرفه‌ای و جذاب است. دیالوگ‌ها، حرکات بدن و میمیک صورت، عادات و لباس‌های تک تک کاراکترها طوری طراحی و اجرا شده‌اند که بعد از دیدن چند قسمت احساس می‌کنید سال‌هاست آنها را می‌شناسید و می‌توانید رفتارهایشان را پیش‌بینی کنید. چه این شخصیت اب و اویزمن، پدر میچ و استاد سخننگری ریاضی باشد و چه زلدا، خدمتکار و اویزمن‌ها. بدون شک شما با تماشای رفتارها و دیالوگ‌های شریلی و مویش میزل (مادر و پیدر جوئل)، زو اویزمن (مادر میچ) و ایموچین (دوست صمیمی میچ) قهقهه خواهید زد و در عین حال همراه با میچ و سوزی برای تمام موانع سر راه او غصه خواهید خورد.

آنچه میچ میزل به ما می‌دهد، فراتر از یک سریال ۴۳ قسمتی پر از رنگ و موسیقی و خنده است. میچ میزل دست از هدفش بر نمی‌دارد. من شخصاً کاملاً مخالف باورهای روانشناسی مثبت‌گرا هستم، به باورهایی که به شما می‌گویند بخواهید تا بشود. همه ما می‌دانیم که فقط خواستن نمی‌تواند ما را به هدف برساند. اما به تلاش، صبوری و پشتکار ایمان دارم. همان عواملی که میچ را به خانم میزل شگفت‌انگیز تبدیل کرد. خانم میزل شگفت‌انگیز، همان چیزی را به ما یاد می‌دهد که در اجرای چهار دقیقه‌ای حیرت‌انگیز میچ میزل در فصل آخر می‌شنویم: «من یک زندگی بزرگ می‌خواهم. می‌خواهم همه چیز را تجربه کنم. می‌خواهم قوانین را بشکنم. همه می‌گویند جاه طلبی یک ویژگی غیرجذاب برای زن‌ها است. اما می‌دانید چه چیزی واقعا غیرجذاب است؟ اینکه در انتظار یک اتفاق یا پنجره به بیرون خیره شویم و به این فکر کنیم که زندگی که باید در آن باشیم جایی آن بیرون است، ولی حاضر نیستیم در آن باز کنیم و به دنبال آن برویم. ترسو بودن فقط در داستان جادوگر شهر از جذاب است، نه در دنیا واقعی!»

نوشین تقیلی

نویسنده



فکر می‌کنم همه ما در خلوت خودمان چند باور خرافی راجع به نشانه‌ها داریم، حتی اگر نخواهیم به آنها اعتراف کنیم. یکی از این باورهای من، اعتقاد به دیدن فیلم یا سریال مناسب در زمان مناسب است. احساس می‌کنم هر بار که حال خوبی ندارم، دنیا یک سریال خاص را در معرض دید من قرار می‌دهد تا با دیدن آن کمی حالم بهتر شود.

تایستان سال گذشته، یکی از بدترین دوره‌های زندگی من به عنوان یک دختر بود. آن روزها با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کردم که به گمانم بیشتر خان‌های شاغل با آن روبه‌رو هستند. معضلی به نام دست کم گرفته شدن در محل کار. گاهی اوقات مهم نیست که از همکاران مرد خود سواد و تخصص بالاتر یا تجربه بیشتری داشته باشید، کارفرما و مدیری که ذهنی جنسیت‌زده داشته باشد، به راحتی می‌تواند همه اینها را زیر سؤال ببرد. اگر به این موضوع نگاه‌ها و رفتارهای آزار دهنده برخی از همکاران را هم اضافه کنید، همان جهنمی حاصل می‌شود که من در آن مشغول به کار بودم. در شرایطی اعتماد به نفس و سطح انرژی‌ام به پایین‌ترین حد ممکن رسیده بود، تصمیم گرفتم سریال خانم میزل شگفت‌انگیز را ببینم. انتخابم دلیل خاصی نداشت. در اپلیکشنی که فیلم می‌بینم دنبال سریالی می‌گشتم که کمی حال و هوایم عوض شود و نام این سریال جذامی کرد و به محض شروع، باورم به اینکه سریال مناسب در زمان مناسب در معرض دید من قرار می‌گیرد قوت گرفت.

ماجرای خانم میزل از کجا شروع می‌شود؟ میریام میزل، که همه او را میچ صدا می‌زنند، زنی به غایت زیبا و کدبانو است. میچ از آن دسته از دخترانی است که تربیت شده‌اند تا همسری جذاب و کامل باشند. وقتی در ابتدای سریال با عادت‌های روزانه میچ روبه‌رو می‌شویم، به عنوان یک زن مدرن احساس ناراحتی می‌کنیم. خانم میزل داستان، مانند مادرش و سایر زنانی که دور و بر او هستند، همواره در تلاش است تا زیبا، شیک و خوش اندام باشد. البته که هیچ کدام از این صفات به خودی خود بد نیستند. ولی اگر مانند میچ هر روز صبح قبل از همسر خود از خواب بیدار شوید و آرایش کنید و موهایی خود را مرتب کنید و دویاره خودتان را به خواب بزنید تا او با چهره طبیعی و ژولیده صبحگاهی شما روبه‌رو نشود، قطعاً دچار یک مشکل جدی هستید! اما خلاف ما، میریام از این شرایط ناراضی نیست. هر روز صبح زود در زیباترین و آراسته‌ترین شکل ممکن آماده می‌شود، فرزندانش را به مهد کودک و پارک می‌برد، به کلاس ورزش می‌رود و سایر تمام قسمت‌های بدن خود را اندازه می‌گیرد و یادداشت می‌کند و در نهایت یک خوراک مرغ بی‌نقص و خوشمزه درست می‌کند تا دل صاحب کلوب شبانه‌ای را که هر شب با شوهرش به آنجا می‌روند به دست بیاورد. اشتباه نکنید، میچ میزل این کار را برای خودش انجام نمی‌دهد. شوهر میچ، جوئل میزل، علاقه زیادی به اجرا استعداد آپ کمدی دارد و چند شب در هفته به همراه میچ به کلوبی در مرکز شهر می‌رود تا اجرا کند. و اینجاست که میچ با دستپخت خود دل صاحب کلوب را نرم می‌کند تا وقت بهتری به جوئل بدهد.

ولی این حباب احساس خوشبختی اطراف میچ شب یک کامپیورچشن پایان ایام روزه‌داری یهودیان) می‌ترکد. جوئل بدون هیچ مقدمه‌ای اعلام می‌کند که عاشق منشی دفتر خود شده و می‌خواهد میچ را ترک کند. این موضوع برای میچ غیرقابل باور است. چگونه می‌تواند...

پول چگونه و چقدر بر اعتماد به نفس ما تأثیر می‌گذارد. احتمالاً برای شما نیز پیش آمده که پول کمی در حساب‌تان باشد و به خرید بروید. در چنین شرایطی و زمانی که می‌خواهید کارت را به فروشنده دهید قطعاً با نگرانی‌های مختلفی روبه‌رو می‌شوید و درک می‌کنید که بی‌پولی در آن لحظه چقدر اعتماد به نفس‌تان را تضعیف می‌کند. به گونه‌ای که حتی شاید با ترس و لرز کارت را به فروشنده دهید. در شرایطی برعکس اما اوضاع کاملاً متفاوت است. زمانی که از حساب بانکی‌تان مطمئنید خیلی با اعتماد به نفس بیشتری به خرید می‌روید. این موضوع صرفاً محدود به خرید نیست. در واقع پول در شرایط مختلف بشدت بر اعتماد به نفس ما تأثیر می‌گذارد و می‌تواند مایه نگرانی یا آرامش خاطر ما باشد.

سالانه انسان‌های زیادی به دلیل بی‌پولی و در نتیجه عدم دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی مختلف جان خود را از دست می‌دهند. چه بسیاری از انسان‌هایی که بیماری‌شان صرفاً به دلیل بی‌پولی روز به روز شدیدتر می‌شود و یک مسأله کوچک آنان را با بیماری‌های جدی روبه‌رو می‌کند. چه بسیاری از افرادی که به خاطر بی‌پولی توانایی مراجعه به پزشک، روانپزشک یا روانشناس را ندارند. به صورت کلی باید گفت که سلامتی ما به شدت با پول گره خورده است. پول نه تنها امکان تحصیل را برای ما فراهم می‌کند بلکه احتمال موفقیت تحصیلی ما و راهیابی ما به دانشگاه‌ها و رشته‌های برتر را نیز بالا می‌برد. پول بر تحصیل و موفقیت تحصیلی ما نیز در زندگی تأثیر بسزایی می‌گذارد. یکی از بدترین چیزها درباره فقر این است که فقر، مغز فرد فقیر را هم از او می‌گیرد. شما ممکن است برایتان سؤال پیش بیاید که آیا تصمیمات بد اقتصادی یک فرد باعث می‌شود که فقیر بشود یا فقرش باعث تصمیمات بد می‌شود؟

واقعیت این است که فقر، مغز را در حالت یک استرس مزمن نگه می‌دارد. تصور کنید که دائماً نگران هستید، نگران درآمد از پس هزینه‌هایی که هم‌اکنون در حال بالاتر رفتن هستند و هیچ چیز هم در شرایطتان بهتر نمی‌شود. این نگرانی‌های مربوط به فقر آنقدر از مغز انرژی می‌گیرد که مغز توانی برای کارکردهای دیگر ندارد.

واقعیت این است که آدم‌هایی که فقیر هستند در خیلی موارد ریسک‌ها و ضررها و منافع تصمیمات خودشان را نمی‌توانند محاسبه کنند و برای همین کارهایی می‌کنند که این چرخه فقر ادامه پیدا می‌کند و شرایطشان بدتر می‌شود. پس اگر شما کسی را می‌بینید که وضعیت خوب نیست و همزمان کارهایی می‌کند که از نظر شما خیلی خیلی اشتباه است، یادتان باشد که فقر نه تنها قدرت ذهن را پایین می‌آورد، بلکه استرسش توان تصمیم‌گیری درست را هم از آدم‌ها می‌گیرد.

در مقاله‌های خواننده بودم که وقتی کسی می‌خواهد لاغر شود، یکی از اولین توصیه‌هایی که به او می‌کنند این است که شام نخورد. کاری که برای اکثر افراد آنقدرها سخت نیست. اما فرض کنید چنان فقیر هستید که نمی‌توانید شام بخورید. آن وقت است که از صبح ذهنتان درگیر این مسأله است که برای شام باید چکار کنم؟ این تجربه چیزی است که محققان به آن می‌گویند کاهش پنهان‌دانه ذهنی، چیزی که باعث می‌شود فقرا مداوم تصمیمات بد بگیرند.

طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، سال ۱۳۹۰، افراد زیر خط فقر ۱۹ درصد از جمعیت کشور بودند و هنوز ۸۱ درصد از مردم رفاه نسبی داشتند و فاصله زیاد با فقر، ولی با تداوم کاهش درآمد سرانه، مدام فاصله غیرفقر با خط فقر کمتر و کمتر شد و حالا بیش از ۴۰ درصد ایرانیان زیر خط فقر هستند.

شده‌اند، می‌گویند کسی که در جوانی فقیر است، در میانسالی و بازنشستگی هم فقیر خواهد بود، چون اگر امروز نتواند کار کند و درآمد داشته باشد، طبیعتاً در آینده هم نمی‌تواند کار انجام دهد. از این رو، ترکیب خانوارهای فقیر و ارتباط آنها با بازار کار نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. به این دلیل که منبع اصلی درآمد خانوارها نیروی کارشان است. نیروی کاری که به بازار عرضه می‌شود و در مقابل آن درآمد کسب می‌کند و آن درآمد هزینه می‌شود. به طور کلی، افراد با نیروی کار خود را عرضه می‌کنند یا سرمایه‌شان را یا هر دو مورد را. اما خانواده‌های فقیر عمدتاً عرضه‌کننده نیروی کار هستند.

زمانی که من در اداره مشغول بودم، یکی دیگر از محورهای مهم مطرح شده به فقر شاغلان اختصاص داشت. مطابق آمارهایی که ارائه کرده بودیم، ۵۳ درصد از خانوارهای فقیر دارای سرپرستانی بودند که شاغلند، اما باز هم فقیر محسوب می‌شدند. بخشی از افراد فقیر، جوان هستند و کار می‌کنند، اما چرا نمی‌توانند حداقل هزینه یا درآمد لازم را برای یک زندگی تأمین کنند؟ اولین پاسخی که مطرح می‌شود این است که کاری که انجام می‌دهند درآمدزای نیست و نمی‌تواند به اندازه کافی درآمد ایجاد کند. به دلیل اینکه هیچ ماهی‌ای در رودخانه نیست که او بگیرد.

امروزه زندگی ما انسان‌ها بیش از هر چیزی با پول گره خورده است. اغلب فعالیت‌هایی که ما انجام می‌دهیم و بسیاری از تصمیم‌هایی که می‌گیریم با هدف دستیابی به پول هستند. پول یک دغدغه ذهنی مهم و سنگین برای اغلب ما شده است. در واقع پول امنیت روانی ما جهت ادامه زندگی را فراهم می‌کند. هر فردی در زندگی به این امنیت روانی نیازمند است، پس به راحتی می‌توان پول را یک عنصر حیاتی در زندگی معرفی کرد. پول با کمک به مستقل شدن ما نقش مهمی را در زندگی ما بازی می‌کند و حتی ارتباط زیادی بین پول و احساس خوشبختی ما وجود دارد. هر فردی که مدتی در فقر یا بی‌پولی زندگی کرده باشد به سادگی می‌تواند درک کند که





تصویر خانواده در سریال «سوران»

در ستایش تصویر خانواده!

پیش از به دنیا آمدن فرزندش به دست کومله به شهادت می رسد و دیگری که پیش از این در مبارزات انقلابی و سرنگون کردن رژیم پهلوی نقش داشته را قاطع و راسخ، در مبارزه با کومله می بینیم.

سوران شخصیت اصلی این سریال است. مردی جوان که تازه ازدواج کرده و در حال مبارزه با گروه های جدایی طلب کردستان است. آرام، خونسرد، صادق، محترم، مؤدب، مؤمن، پرتلاش، حق طلب و ظلم ستیز است و در قصه های قسمت های هر سریال می بینیم که چطور هر کدام از این ویژگی های شخصیتی او باعث می شود دست به انتخاب و انجام یک رفتار بزند. سریال شخصیت سوران، یک جوان مستقل، صادق، قانع، مؤدب، پرتلاش و هدفمند را به تصویر می کشد. اگرچه احترام و ادب را در مقابل والدین دارد، اما زیر بار رسم و رسوم اشتباه نمی رود و بر مبنای آگاهی، شناخت و تجربه اش از محیط، انتخاب خودش از مسائل مختلف را دارد و این تصویری است که جوان امروزی در بحران ها و مسائل مختلف زندگی الانش در ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به آن نیاز دارد؛ قهرمانی که یک شخصیت معمولی با ویژگی های مثبت و منفی است، اما در مجموع یک کلیت مطلوب و اثرگذار از یک جوان ایرانی را نشان می دهد.

شیلان نقش مکمل سوران و دختری جوان است که با محوریت عشق و محبت وارد زندگی سوران می شود. دختر جوان مضمی که مشخصاً می داند از زندگی چه می خواهد و پای آن می ایستد. همچنین حواشی در زندگی او جا ندارد. نسبت و روابطش با آدم های مختلف روشن، مؤدبانه، ساده و بدون پیچیدگی است. او هم تسلیم رسم و رسوم نمی شود و قاطعانه تصمیم می گیرد. انتخاب می کند و پیش می رود. مادر سوران زنی میانسال است که حالا مادر شهید است و نگران فرزندان و عروس هایش است و مدیریت خانه و خانواده به عهده اوست. راهبری، محبت، صمیمیت، شادمانی، غم و زندگی خانواده ابرچه نامحسوس اما با مرکزیت او شکل می گیرد.

پدر سوران مردی سالخورده و زحمتکش است که او هم حالا پدر یک شهید است و بار اقتصادی خانواده را به دوش می کشد. او تزریق کننده حرمت و ادب به رگ های خانواده اش است و همراه و هم نظر با همسرش در خانواده نقش اش را ایفا می کند. پدر ستون اصلی نامرئی خانواده است که نامحسوس بر همه چیز مؤثر است، اما دیکتاتورگونه و مردسالارانه نیست.

«مرتضی» برادر کوچکتر سوران نوجوانی با روحیه طنز است که خوشرو، مؤدب، تابع و حامی خانواده در ابعاد مختلف است. سرکشی ها و طغیان های دوران نوجوانی در او اغلب با همان روحیه طنز اش ترکیب شده و تصویری مطلوب از یک نوجوان ایرانی را به مخاطب نشان می دهد.

یک تصویر واقعی و مطلوب از خانواده ایرانی

نسبت و روابط، گفت و گوها، نگاه ها، انتخاب ها و تصمیم های هر کدام از این نقش ها در نسبت با دیگری، تصویری مطلوب از یک خانواده ایرانی ساخته که فارغ از شرایط و اقتضای زمانی قابل توجه است.

اینها و دیگر شخصیت ها و قصه ها در سریال، فارغ از موضوع اصلی، تصویری از یک خانواده و جامعه ایرانی را به مخاطب می دهند که بر مبنای انتخاب حق طلبی، ادب، محبت، تواضع، قاطعیت، صداقت، استقلال و دیگر فضایل اخلاقی خیمه خانواده را در بحران های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محکم و پابرجا نگه داشته و «آرامش» که عامل اصلی انتخاب ها و تصمیم های درست در زندگی است، تصویر مطلق زمین و فضای این خانواده است.

می شود، اگرچه داستان اصلی آن با اقتباس از کتاب «عصرهای کربسکان» و درباره مبارزه انقلابیون با گروه های جدایی طلب در کردستان است، اما در حاشیه و فضاسازی آن ما را با یک خانواده ایرانی آشنا می کند؛ خانواده ای که در زمینه تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نشان داده می شود. یک خانواده واقعی ایرانی است که در رسانه ها و فیلم ها و مجموعه های تلویزیونی نمایش خانگی کمتر به آن پرداخته شده است. شاید این مطلب من انتقاداتی را به دنبال داشته باشد که آن تصویر از خانواده ایرانی، مربوط به یک قومیت خاص، یک برهه تاریخی و براساس شرایط اجتماعی و فرهنگی مربوط به آن زمان است و نمی توان نسخه آن را برای عصر جدید پیچید؛ اما در ادامه با نوشتن از جزئیات تصویر رفتار خانواده ایرانی در سوران، می گویم تصاویری که این سریال از خانواده ایرانی خلق کرد، فارغ از شرایط و زمینه اجتماعی و فرهنگی و تاریخی، برای ما یادآور یک سری انتخاب ها، رفتارها و ویژگی های شخصیتی در هر کدام مان بود که به دلایل مختلف در عصر جدید و زندگی روزمره کنونی آن را به فراموشی سپردیم.

افراد در اقبال، جنسیت و سنین مختلف در یک سریال تلویزیونی نمایش داده می شود. یکی از ابعاد سبک زندگی که سریال های تلویزیونی به ما نشان می دهند، «خانواده» است که به عنوان اصلی ترین و کوچکترین نهاد یک جامعه، در دل خود تمام ابعاد دیگر سبک زندگی را دارد. ما در تصویر یک خانواده، پدر، مادر، خواهر، برادر، والدین، فرزندان، اقوام، ازدواج، طلاق، فرزندآوری، صلح رحم، مسائل عاطفی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زن، مرد، زوجین و غیره را می بینیم. تلویزیون به واسطه تصویری که از خانواده به مخاطب نشان می دهد، چند ادعای القا می کند، اینکه خانواده در تلویزیون همان چیزی است که در جامعه وجود دارد، اینکه خانواده در تلویزیون چیزی است که باید باشد و اینکه خانواده در تلویزیون ترکیبی از دو نوع اول است؛ به این معنا که بخشی از آن خانواده در جامعه را به تصویر می کشد و بخشی دیگر بر اساس سیاست ها و مأموریت ها و اهدافی که هر رسانه ای در جهان مختص به خود و جامعه خود دارد، آن را خلق می کند و تصویری جدید از یک مسأله به مخاطب می دهد.

در ستایش خانواده «سوران»

از آنجایی که مجال نوشتن درباره تمام ابعاد سبک زندگی و خانواده در این مطلب نیست، می خواهیم در اینجا به طور مجزا درباره نقش هایی که در یک خانواده وجود دارد و سریال سوران آن را به تصویر کشیده، بنویسیم تا بهتر بتوانیم حرفم را منتقل کنیم. مادر سریال سوران با زنان، مردان، جوانان، سالخوردگان، میانسالان، خوراک، پوشاک، رفتارها، نگرش ها، تصمیم ها، صلح رحم، مراسم و مناسک، مصرف و غیره مواجهیم. دو برادر جوان را می بینیم که یکی از آنها

افراد در اقبال، جنسیت و سنین مختلف در یک سریال تلویزیونی نمایش داده می شود.

یکی از ابعاد سبک زندگی که سریال های تلویزیونی به ما نشان می دهند، «خانواده» است که به عنوان اصلی ترین و کوچکترین نهاد یک جامعه، در دل خود تمام ابعاد دیگر سبک زندگی را دارد. ما در تصویر یک خانواده، پدر، مادر، خواهر، برادر، والدین، فرزندان، اقوام، ازدواج، طلاق، فرزندآوری، صلح رحم، مسائل عاطفی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، زن، مرد، زوجین و غیره را می بینیم. تلویزیون به واسطه تصویری که از خانواده به مخاطب نشان می دهد، چند ادعای القا می کند، اینکه خانواده در تلویزیون همان چیزی است که در جامعه وجود دارد، اینکه خانواده در تلویزیون چیزی است که باید باشد و اینکه خانواده در تلویزیون ترکیبی از دو نوع اول است؛ به این معنا که بخشی از آن خانواده در جامعه را به تصویر می کشد و بخشی دیگر بر اساس سیاست ها و مأموریت ها و اهدافی که هر رسانه ای در جهان مختص به خود و جامعه خود دارد، آن را خلق می کند و تصویری جدید از یک مسأله به مخاطب می دهد.

تصویر خانواده در قلاب تصویر

تصویر خانواده در قلاب تصویر

تصویر خانواده در قلاب تصویر

تصویر خانواده در قلاب تصویر

تصویر خانواده در قلاب تصویر

سارا مؤمنی
دانشجوی دکتری مدیریت رسانه

از همان زمان کودکی که حرف زدن را یاد می گیریم، خودمان و محیط بیرون را با انتخاب هایمان، می شناسیم. این انتخاب ها رفتار و هویت ما را در طول زمان شکل می دهند، تکمیل می کنند و حتی تغییر می دهند. این رفتارها قابل مشاهده و الگوپذیر هستند. یعنی آدم های دیگر در اجتماع ممکن است انتخاب و رفتاری از ما را ببینند و آن را تأیید کنند و خودشان هم همان انتخاب را داشته باشند. مثلاً این اتفاق در بُعد نوع پوشاک که یکی از ابعاد سبک زندگی است، با عنوان «مد» شناخته شده است. پس رفتارهایی از ما که تصویر دارند و دیگران آن را می بینند، در حوزه سبک زندگی قرار می گیرد. وقتی از تصویر حرف می زنیم، مشخصاً رسانه به ذهن می آید. در واقع رسانه و سبک زندگی در بعد تصویر با هم شباهت دارند و یکی از ابزارهایی که می تواند سبک زندگی را به خوبی نشان بدهد، رسانه است.

می دهند. رسانه ها در واقع در دو وجه مثبت و منفی به مخاطبان نشان می دهند که چه چیزی را انتخاب کرده، آن را چطور انتخاب و مصرف کنند و چرا آن را انتخاب کنند.

سریال های تلویزیونی، پرچمدار

در میان تمام وسایل ارتباط جمعی، تلویزیون به واسطه اعتبار قدمت، گستره پخش و قدرت همچنین تکرار پخش برای توده مردم، قدرت زیادی در تصویرسازی سبک زندگی دارد. سریال های تلویزیونی به واسطه تداوم پخش در بازه زمانی طولانی، این کار را به خوبی انجام می دهند. مواجهه مخاطب به صورت روزانه یا هفتگی با شخصیت ها، روابط شان با هم و قصه های زندگی آنها، تصویری را که از سبک زندگی و انتخاب های آنها ارائه می شود، برایشان درونی می کند. خواب، خوراک، پوشاک، مسکن، موقعیت اجتماعی، وضع بهداشت و سلامت، مصرف، هویت، خانواده و بسیاری از ابعاد دیگر سبک زندگی



تصاویری که «سوران» از خانواده ایرانی خلق کرد، فارغ از شرایط و زمینه اجتماعی و فرهنگی و تاریخی، برای ما یادآور یک سری انتخاب ها، رفتارها و ویژگی های شخصیتی در هر کدام مان بود که به دلایل مختلف در عصر جدید و زندگی روزمره کنونی آن را به فراموشی سپردیم



فائزه صدیقی

نویسنده



فصل تابستان فرا رسیده و همه جا پر شده است از انواع میوه‌های تابستانی بسیار لذیذ و خوشمزه مخصوص این فصل. میوه‌هایی که بوی خوششان تحمل گرمای طاقت فرسای تابستان را کمی برابمان راحت‌تر می‌کنند. میوه‌های تابستانی با عطر، طعم، رنگ و بافت عالی، جزو مواد اولیه پرطرفدار در آشپزی و شیرینی‌پزی به حساب می‌آیند و قسمت قابل توجهی از ابداعات سرآشپزهای بزرگ، با این میوه‌ها خلق شده است. از جهت هر چقدر هوا گرم‌تر می‌شود انگار تمایل آدم‌ها به خوردن غذاهای سستگین کمتر شده و به دنبال خوردن خوراکی‌های سبک و خوشمزه‌ای هستند تا بتوانند این روزهای گرم را راحت‌تر بگذرانند. مخصوصاً اگر آن خوراکی در دسته نوشیدنی‌های خنک و خوشمزه تابستانی قرار بگیرد. با همه این تفاسیر امروز تصمیم داریم در کنار هم مشغول درست کردن دو مدل نوشیدنی خنک تابستانی با انبه شویم تا در این روزهای گرم مرهمی بر گرمای هوا باشد و بعد از خوردن آن، احساس خنکی، تازگی و سبکی به شما دست بدهد. انبه از جمله متفاوت‌ترین میوه‌هایی است که در تهیه طیف گسترده‌ای از خوراکی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و علاوه بر طعم خاص، بابت رنگ زرد جذاب خود، جذابیت بصری دل‌نوازی هم به خوراکی‌ها اضافه می‌کند. حالا ما می‌خواهیم در کنار هم مشغول درست کردن دو مدل نوشیدنی خنک تابستانی با انبه شویم. اولین مدل لاسی انبه و دومین مدل فول انبه و موز است. پس امروز برای درست کردن لاسی انبه و فول انبه و موز با من همراه باشید تا ببینیم با خوردن این نوشیدنی‌های متفاوت چه تجربه‌ای را به دست آورده و چه احساسی را کشف می‌کنیم.

آموزش ۲ نوع نوشیدنی میوه‌ای خنک

زیبا و خنک بنوشید



لاسی انبه

و با چسبیدن مخلوط می‌توانید میزان آن را تنظیم کنید. دستگاه مخلوط کن را روشن می‌کنیم تا مخلوط کاملاً یکنواخت شود و لاسی شکل بگیرد. در این دستور اگر می‌خواهید لاسی سفت‌تر باشد می‌توانید شیر را کمتر از میزان دستور بریزید. اگر هم شیر را از دستور حذف کنید لاسی شما دیگر نوشیدنی نیست و باید آن را با قاشق بخورید. صرفاً جهت ایجاد تنوع در طعم می‌توان گاهی زعفران و گلاب هم داخل لاسی انبه بریزید. دقت کنید که بازی با ترکیبات مختلف و ساخت طعم‌های جدید و مورد پسند، هنری است که نزد شما است.

بهرتر است لاسی را تا زمان سرو درون یخچال نگهداری کنید. همچنین می‌توانید لاسی را به دلخواه با سلیقه خودتان تزئین کنید. اگر به وجود ماست در نوشیدنی‌ها عادت دارید قطعاً از خوردن لاسی لذت خواهید برد. اما اگر از آن دسته‌ای عزیزانی هستید که حتی از تصور وجود ماست در نوشیدنی فراری هستید و به اشتباه حتی حاضر به امتحان چنین نوشیدنی و خوراکی‌هایی هم نیستید، پس با من همراه شوید تا سراغ نوشیدنی دیگری برویم که به جای ماست از خامه در آن استفاده شده است.

لاسی‌ها (Lassi) یک مدل نوشیدنی معروف هندی است که از ترکیب ماست و آب با ادویه‌ها درست می‌شود. داخل آنها نمک، فلفل سیاه، زیره و زردچوبه می‌ریزند و با غذا سرو می‌کنند. ولی لاسی با ترکیب میوه و به صورت شیرین شده هم سرو می‌شود. لاسی انبه از معروف‌ترین انواع لاسی‌های شیرین است. لاسی‌ها به خاطر استفاده از ماست به جای خامه در بافت خود، از جمله نوشیدنی‌های رژیمی محسوب می‌شوند و به همین جهت طرفداران مخصوص به خود را دارند.

مراحل آماده‌سازی لاسی انبه

انبه را پوست گرفته و قطعه قطعه می‌کنیم. اگر فصل انبه نیست می‌توانید از انبه فریز شده استفاده کنید. انبه را درون پارچ مخلوط کن می‌ریزیم. شیر، ماست و پودر هل را اضافه می‌کنیم. شما می‌توانید از انواع ماست کم چرب، پر چرب یا ماست خامه‌ای استفاده کنید. همین‌طور می‌توانید از ماست شیرین خانگی نیز استفاده کنید.

اگر انبه به اندازه کافی شیرین نیست بهتر است به آن شیرین کننده‌ای مانند شیره، عسل یا شکر اضافه کنید. اندازه این شیرین کننده کاملاً بستگی به ذائقه شما دارد

مواد لازم برای تهیه لاسی انبه

انبه خرد شده یک پیمانه*
ماست یک پیمانه
شیر نصف پیمانه
پودر هل نصف قاشق چای‌خوری
شیره یا عسل یا شکر به میزان دلخواه

* اگر پیمانه‌های استاندارد شیرینی‌پزی را دارید از همان استفاده کنید، اما اگر به آنها دسترسی ندارید یک لیوان دسته‌دار فرانسوی را معادل یک پیمانه در نظر گرفته و برای اندازه‌گیری از آن استفاده کنید.

فول انبه

فول (fool) یک نوع دسر سرد انگلیسی است که از پوره میوه‌ها، خامه فرم گرفته و شکر تشکیل شده است. فول میوه‌ای را با همه میوه‌ها می‌توان درست کرد. امروز با من همراه باشید تا یک فول انبه و موز با هم درست کنیم.

مراحل آماده‌سازی فول انبه و موز

موز و فیله انبه را درون مخلوط کن یا غذاساز می‌ریزیم.

دلیل اینکه از موز فریز شده استفاده می‌کنیم آن است که دسر را غلیظ و خنک‌تر می‌کند. اگر فصل انبه نیست، می‌توانید از انبه فریز شده هم استفاده کنید. فقط از مدتی قبل آن را از فریزر خارج کنید تا کمی نرم شود.

دستگاه را روشن می‌کنیم تا میوه‌ها پوره شوند. دستگاه را متوقف کرده و سپس خامه و زعفران را اضافه می‌کنیم.

میزان زعفران کاملاً اختیاری است. شما می‌توانید از زعفران ساییده شده در دسرها استفاده کنید چون ذره‌های کوچک زعفران پس از مدتی درون دسر شکفته شده و ظاهر خال خالی زیبایی به دسرهای می‌دهند.

برای خامه مورد استفاده در این دسر نیز شما می‌توانید هم از خامه صبحانه معمولی استفاده کنید و هم می‌توانید از خامه فرم‌گرفته قنادی استفاده کنید. تنها باید به تفاوت طعم و بافت آنها دقت کنید.

چون انبه و موز به اندازه کافی شیرین است

می‌توانید از شیرین کننده دیگری استفاده نکنید، اما شما مختارید شیرینی این نوشیدنی را با ذائقه خودتان تنظیم کنید و در صورتی که شیرینی آن کم بود با شیرین کننده‌هایی مانند شکر یا عسل یا استفاده از خامه قنادی این کمبود را جبران کنید. مجدداً دستگاه را روشن می‌کنیم تا مواد کاملاً مخلوط و یک‌دست شوند و اکنون نوشیدنی ما آماده است.

غلظت این فول به نحوی است که هم می‌توان آن را با قاشق میل کرد و هم می‌شود مثل نوشیدنی‌های دیگر، جام را سر کشید.

بهرتر است فول را تا زمان سرو درون یخچال نگهداری کنید. همچنین می‌توانید فول را به دلخواه با سلیقه خودتان تزئین کنید.

فول، عملاً میزان زیادی پوره میوه به علاوه مقدار اندکی خامه است. اگر ما فول را در شش جام سرو کنیم، به هر نفر نصف قاشق خامه تعلق خواهد گرفت، پس میزان خامه آنقدرها هم زیاد نیست. ولی همین مقدار کم خامه باعث ایجاد یک دسر میوه‌ای-خامه‌ای خوشمزه خواهد شد. البته دقت کنید که بنا بر ذائقه، می‌توانید میزان خامه این دسر را افزایش دهید و طعم خامه‌ای آن را بیشتر کنید.

از اینکه این آموزش را تا انتها با من همراه بودید از شما سپاسگزارم. امیدوارم لحظات شیرین زندگیتان هر روز بیشتر از روز قبل باشد و با خوردن این نوشیدنی‌های تابستانه دلچسب، تجربه شیرین و جذابی را کسب کنید.

مواد لازم برای تهیه فول انبه و موز

موز فریز شده یک پیمانه
قطعات فیله انبه ۲ پیمانه
خامه ۳ قاشق غذاخوری
زعفران به میزان دلخواه



لاسی‌ها (Lassi) یک مدل نوشیدنی معروف هندی است که از ترکیب ماست و آب با ادویه‌ها درست می‌شود. داخل آنها نمک، فلفل سیاه، زیره و زردچوبه می‌ریزند و با غذا سرو می‌کنند. ولی لاسی با ترکیب میوه و به صورت شیرین شده هم سرو می‌شود. لاسی انبه از معروف‌ترین انواع لاسی‌های شیرین است



فول (fool) یک نوع دسر سرد انگلیسی است که از پوره میوه‌ها، خامه فرم گرفته و شکر تشکیل شده است. فول میوه‌ای را با همه میوه‌ها می‌توان درست کرد. امروز با من همراه باشید تا یک فول انبه و موز با هم درست کنیم



فناوری و رسانه

چت جی پی تی چیست؟

از هوش مصنوعی خواستم خدا را برای من توصیف کند

برنامه‌نویسی، نوشتن پست‌های وبلاگی، جمع‌آوری اطلاعات و حتی نوشتن متن استفاده شود اما کسانی که حتی از نزدیکی این فناوری عبور کرده و خروجی آن را دیده‌اند، در خصوص آن ابراز نگرانی کرده‌اند؛ تا جایی که نویسندگان نسبت به تولید متون ربات‌وار ابراز نگرانی داشته‌اند. با وجود اینکه چت جی پی تی برای کاربر ایرانی در دسترس نیست، خیلی از محتواهای تولیدی آن و ابراز می‌شود و هر روز نیز توسط کاربران ایرانی قابل مشاهده است. این ادعا که ممکن است چت جی پی تی سوگیرانه‌ای داشته باشد و یا درستی و غلطی پاسخ آن قابل تشخیص نباشد، بویژه برای گروهی از کاربران که با اطلاعات و سواد رسانه‌ای کافی به مواجهه با آن نمی‌روند، نگران کننده است؛ تا جایی که ممکن است در قالب پاسخ به سوالات، باورهای فکری و تصورات فرد را به سمت دنیای فانتزی و خودخواسته‌ای سوق دهد که خبری از واقعیت و حقیقت در آن نیست.

در حال حاضر چت جی پی تی به صورت رایگان به کاربران خود خدمات ارائه می‌دهد و هیچ هزینه‌ای در این خصوص دریافت نمی‌شود. شما صرفاً از سایت OPENAI، چت را ثبت‌نام کرده و از آن استفاده می‌کنید و یا از طریق آدرس chat.openai.com می‌توانید چت جی پی تی را فعال کنید که البته برای کاربران ایرانی مسدود است. اما سؤال این است که چرا هوش مصنوعی تا به این درجه دلسوز بوده که به سوالات ما رایگان پاسخ می‌دهد و هیچ هزینه‌ای در این خصوص مطالبه نمی‌کند؟ آیا به دنبال پایش ذهن بشر و در ادامه قالب‌ریزی مجدد آن و بعدها دریافت هزینه بعد از عادت دادن ما به پاسخ‌های خود است؟

در نامه‌ای که در خصوص این فناوری در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده، قدرت‌گیری بیش از حد هوش مصنوعی به عنوان تهدیدی برای بشر و آینده وی قلمداد شده است. در واقع می‌توان گفت دستکاری که حرف‌های تکراری می‌زند شاید یکی از مصادیق تعریف این چت باشد چرا که هر چند به سوالات پاسخ می‌دهد اما بعد از مدتی شما شاهد تکرار در پاسخ‌ها و تبعیت از یک الگوی تکراری در پاسخ دادن می‌شوید.

از طرفی چت جی پی تی گاهی ممکن است در مقابل سؤال شما جا بخورد و قادر به پاسخگویی نباشد و اصطلاحاً فریز شود و یا گاهی ممکن است به دلیل مراجعات و اختلال شبکه از دسترس خارج شود. این نسخه اولیه با وجود تمامی هشدارها و تمامی تأثیرات خارج از کنترل هر روز مورد استفاده قرار می‌گیرد و عطش بشر برای دانش و اطلاعات را به سمت نادرستی سوق می‌دهد.

کاربران ایرانی به چت جی پی تی دسترسی ندارند

این قابلیت تنها از طریق یک شماره تلفن با IP معتبر قابل استفاده است اما واقعیت این است که چت جی پی تی به دلیل تحریم IP‌های ایرانی برای کاربران ایرانی قابل استفاده نیست و لازم است IP کوشی تغییر کند و یا از خط تلفن غیر ایرانی استفاده شود.

هر چند چت جی پی تی انقلابی و سوسه‌انگیز در تکنولوژی شمرده می‌شود و می‌تواند در حل مسائل

ماه‌های اخیر انقلابی در فناوری را شاهد بودیم که در حال فراگیر شدن و تسلط بر تمامی ابعاد زندگی ماست. آیا چت جی پی تی پاسخ تمامی سوالات بشر را می‌داند؟

CHAT GPT چنانکه از نامش پیداست، گفت‌وگو با هوش مصنوعی است که می‌تواند به سادگی به سوالات شما پاسخ داده و حتی برای شما تولید محتوا کند.

طی ماه‌های اخیر با وجود محدودیت کاربران ایرانی به استفاده از این برنامه، در محاورات، صحبت‌ها و جست‌وجو در شبکه‌های اجتماعی موارد متعددی از پاسخ‌های هوش مصنوعی دست به دست می‌شود؛ تا جایی که حرص و ولع بشر او را به سمت سوالاتی کشانده است که تاکنون برای آنها یا پاسخی نداشته و یا از پاسخ‌های در اختیار خود رضایت ندارد.

اما چت جی پی تی چیست؟ چگونه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و چرا گروهی از فعالان هوش مصنوعی خواستار توقف آزمایشگاه‌های آن شدند؟

ماهیت زیرکی که خود هنوز نیازمند تکامل است

ChatGPT (Generative Pre-Trained Transformer) یک شبکه عصبی مبتنی بر ترانسفورماتور است که پاسخ‌ها و داده‌ها را با الگوهای نوشتاری انسان ارائه می‌دهد. هوش مصنوعی با مقادیر بی‌پایانی از داده‌های متنی برنامه‌ریزی شده است تا زمینه، ارتباط و نحوه ایجاد پاسخ‌های انسانی به سوالات را درک کند.

ترانسفورماتور نوعی پردازش داده است که روی دنباله‌ای از عناصر مانند کلمات در یک جمله یا کاراکترهای یک کلمه انجام می‌شود؛ و ترانسفورماتورها مدل‌های یادگیری ماشینی هستند که به طور خاص برای پردازش توالی عناصر با استفاده از تبدیل طراحی شده‌اند.

چت جی پی تی قادر به پردازش حجم زیادی از متن و یادگیری انجام وظایف پردازش زبان طبیعی بسیار مؤثر است. مدل GPT-3، به ویژه، ۱۷۵ میلیارد پارامتر اندازه دارد و آن را به بزرگ‌ترین مدل زبانی تبدیل می‌کند که تا کنون آموزش دیده است.

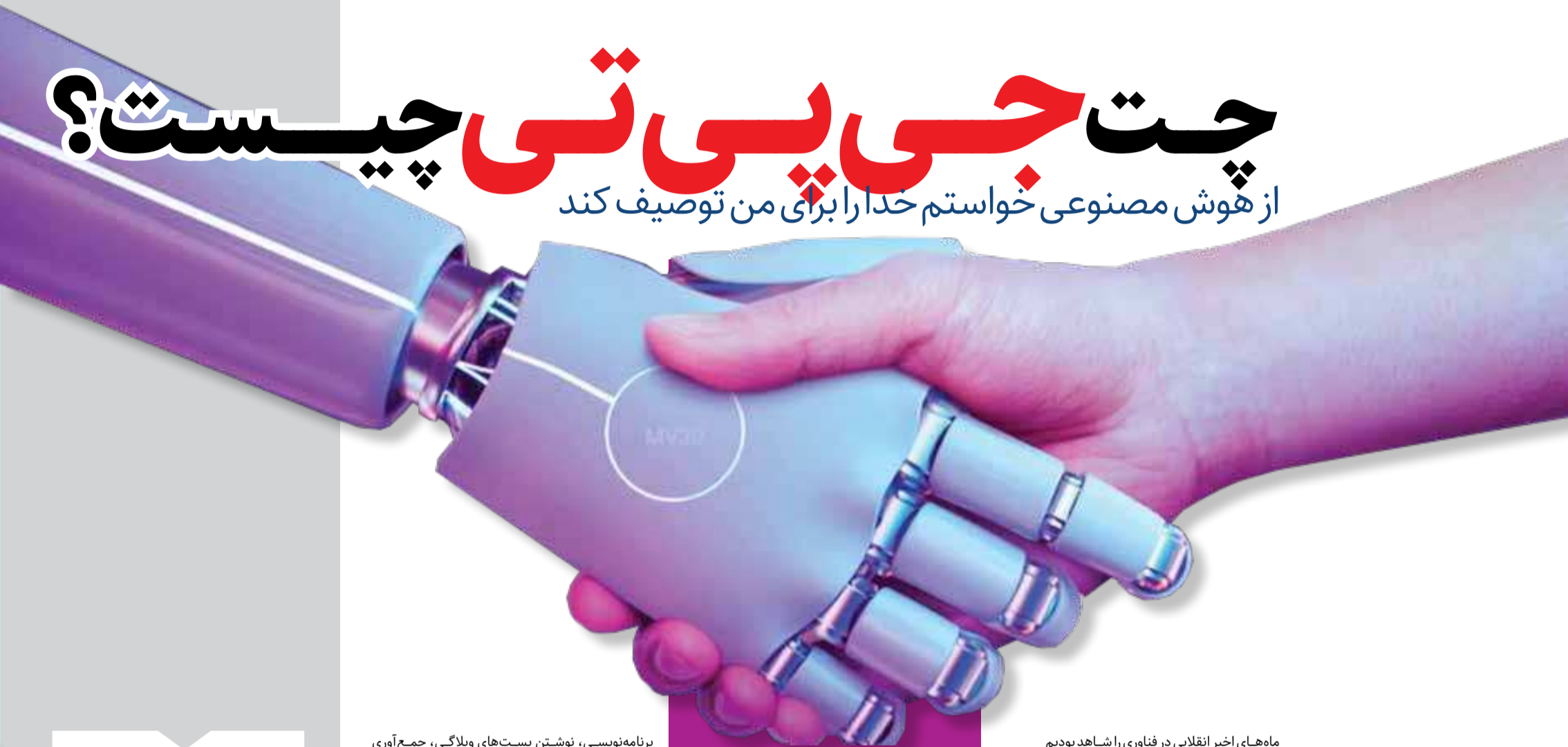
قابلیت چت جی پی تی این است که می‌تواند به دلیل درک عمیق از زبان نوشتار و زبان‌های برنامه‌نویسی، چالش‌ها و مسائل کدنویسی را حل کرده، مکالمه‌ای بی‌نقص را با شما رقم بزند و حتی معادلات ریاضی را برای شما حل کند.

این پردازنده زبان هوش مصنوعی که در دسامبر ۲۰۲۲ برای استفاده عمومی راه‌اندازی شد، سریع‌تر از غول‌هایی مانند اینستاگرام و تیک‌تاک، محبوبیت پیدا کرده است!

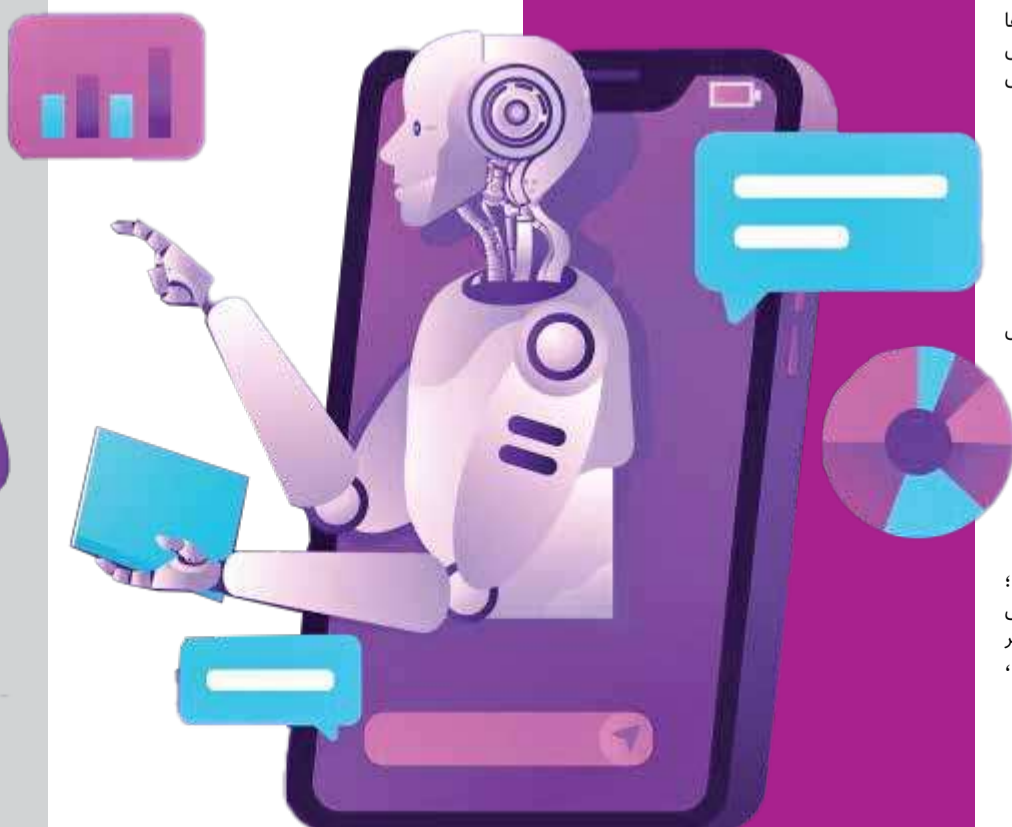
یکی از توانمندی‌های چت جی پی تی ساخته OPENAI، این است که به سادگی می‌تواند شما را متقاعد کند و به شکل باورپذیری با شما صحبت کند؛ تا جایی که تشخیص درست و غلط ادعای آن بستگی به میزان آگاهی کاربر دارد و به تبع زمانی که کاربر اطلاعات اندک یا متزلزلی در خصوص موضوعی دارد، می‌تواند تحت تأثیر آن قرار گیرد.



یکی از توانمندی‌های چت جی پی تی ساخته OPENAI، این است که به سادگی می‌تواند شما را متقاعد کند و به شکل باورپذیری با شما صحبت کند؛ تا جایی که تشخیص درست و غلط ادعای آن بستگی به میزان آگاهی کاربر دارد



با وجود اینکه چت جی پی تی برای کاربر ایرانی در دسترس نیست، خیلی از محتواهای تولیدی آن و ابراز می‌شود و هر روز نیز توسط کاربران ایرانی قابل مشاهده است. این ادعا که ممکن است چت جی پی تی پاسخ‌های سوگیرانه‌ای داشته باشد و یا درستی و غلطی پاسخ آن قابل تشخیص نباشد، بویژه برای گروهی از کاربران که با اطلاعات و سواد رسانه‌ای کافی به مواجهه با آن نمی‌روند، نگران کننده است؛ تا جایی که ممکن است در قالب پاسخ به سوالات، باورهای فکری و تصورات فرد را به سمت دنیای فانتزی و خودخواسته‌ای سوق دهد که خبری از واقعیت و حقیقت در آن نیست



در عین حال که صنایع نساجی و چوب در ایران حال و روز خوشایندی ندارد سؤال این است که واردات مواد اولیه به لحاظ مادی صرفه اقتصادی دارد یا نه؟ و در نهایت چه کسی سود اصلی را نصیب می‌شود؟

نمایشگاهی به نام ایران به کام همسایه

صنعت مبلمان، بازاری برای فروش پارچه ترک

روند تأمین مواد اولیه برای تولید در صنعت مبلمان چندان گویای بهره‌گیری از ظرفیت داخلی نیست؛ گویی کشورهای همسایه نیز بازار را در قبضه دارند. سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی مبلمان منزل در حالی در تهران برگزار شد که اغلب غرفه‌ها بدون کوچک‌ترین تردیدی به خارجی بودن مواد اولیه خود معترف بودند. در این نمایشگاه که در واقع با تلاش نیروی انسانی بومی، دری برای مشتریان ایرانی گشوده شده بود، تولیداتی عرضه شد که از قضا مواد اولیه آن هیچ یک ایرانی نیست و این سؤال را به وجود می‌آورد که آیا کشوری با این وسعت از امکانات قادر به تولید چوب و پارچه برای ساخت یک دست مبل نیست؟

رفته اجناس خارجی به او پیشنهاد شده است، اضافه کرد: به ظاهر این نمایشگاه مبلمان ایرانی است و در واقع بازاری برای فروش پارچه و چوب وارداتی است. وی با ابراز تأسف از اینکه قیمت کالاها مهار نمی‌شود، تصریح کرد: در چنین وضعیتی حتی اگر تولید داخلی کیفی هم داشته باشیم در این حجم از کالاهای خارجی قادر به عرضه اندام نخواهد بود.

شرکت‌های خارجی نمایندگی نمی‌دهند
اما یکی از واقعیت‌های تلخ صنعت مبلمان این است که بسیاری از فروشگاه‌ها یا فعالان این حوزه صرفاً با واردات مواد اولیه به نام برند خارجی شناخته شده نسبت به فروش اقدام می‌کنند. به طوری که با وجود اینکه از نام یک برند استفاده می‌کنند اما عملاً هیچ نمایندگی از آن ندارند و اجناس تولید داخلی را به نام آن برند به فروش می‌رسانند.

این مهم موجب شده تا فرصتی به نام نمایشگاهی بین‌المللی عاری از وجود برندهای خارجی و شرکت‌های شناخته شده بین‌المللی در صنعت مبلمان باشد و در مقابل استفاده از نام تجاری مانند والی عادی در نمایشگاه قلمداد شود. یکی از شهروندان با اشاره به یک برند در پالش و تشک‌های طبی تصریح کرد: نه تنها این برند نمایندگی نبود بلکه متصدی فروش مدعی بود که صرفاً مواد اولیه را از کشورهای مختلف تأمین می‌کنند و تحت لیسانس آن شرکت هستند.

دریغ از یک آموزش
نمایشگاه مبلمان نه تنها در معرفی قابلیت‌های بومی کشور چندان موفق عمل نکرده است بلکه یکی از موضوعات قابل توجه نبود فرصت آموزش در حوزه تولید، تجارت و بازرگانی و صادرات بود، به طوری که این نمایشگاه صرفاً محصولات مونتاژی به نفع جیب فروشندگان مواد اولیه خارجی را عرضه کرد و در مقابل برای وارونه کردن این روند، راهکارهای رونق بخشی به تولیدات بومی، ارتباط‌گیری شرکت‌ها با یکدیگر و ارتباط‌گیری تولیدکنندگان و حتی هنرمندان صنایع دستی فعال در عرصه مبل و دکوراسیون چوبی را به منظور توسعه صادرات چندان مورد توجه قرار نداد. آیا سی و دو دوره برگزاری این نمایشگاه توانسته در تحقق اهداف آن موفق عمل کند و هزینه‌های صرف شده برای آن به سمت و سوی تبلیغ و بازاریابی تولیدات خارجی زرفته است؟ آیا حداقل فرهنگ‌سازی در خصوص توانمندی‌های بومی کشور انجام شده است یا شهروندان باید برای سرشکسته نبودن مقابل میهمان اعلام کنند که مبلمان‌شان با پارچه ترک و چوب گرجی است؟

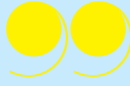
پارچه ترک و چینی طرفدار بیشتری دارد
مسئول یکی از غرفه‌ها در بخش بین‌الملل نمایشگاه در پاسخ به این سؤال که آیا شما نمایندگی برند خارجی هستید؟ گفت: متأسفانه ما نمایندگی نیستیم و مواد اولیه را از کشورهای مختلف تولید و در ایران مونتاژ می‌کنیم. وی تصریح کرد: پارچه‌ها اغلب از ترکیه و چین و چوب نیز از گرجستان وارد می‌شود. حتی یراق‌آلات نیز از ترکیه و رنگ به کار رفته نیز از چین وارد شده و هیچ مواد اولیه‌ای ایرانی نیست. این غرفه‌دار معتقد است اجناس خارجی طرفدار بیشتری دارد و به عنوان مثال هیچ گاه مشتری سمت پارچه ایرانی نمی‌رود. غرفه‌داران غرفه‌های یولوه، خوش‌نشین، ریلکسی، نوکی، زیست، آراچیکان، گلدن هوم و امان همگی نمونه‌ای از شرکت‌کنندگان در این نمایشگاه بودند که به وارداتی بودن مواد اولیه اذعان کردند.

مطابق اظهارات این افراد بیشترین واردات پارچه مبل از ترکیه و چین و بیشترین واردات چوب نیز از رمانی و گرجستان انجام می‌شود و در این لیست کشورهای دیگری نیز می‌توان اضافه کرد.

مظنه یک مبل چینی چند؟
در عین حال که صنایع نساجی و چوب در ایران حال و روز خوشایندی ندارد و رقبای خارجی جای آن را در بازار گرفته است، سؤال این است که واردات مواد اولیه به لحاظ مادی صرفه اقتصادی دارد یا نه؟ و در نهایت چه کسی سود اصلی را نصیب می‌شود؟

یکی از فروشندگان در این خصوص گفت: مواد اولیه کیفی در بازار داخلی نداریم که بخواهیم برای تأمین مواد اولیه به آن مراجعه کنیم. از طرفی مردم به اجناس خارجی اعتماد دارند، بویژه پارچه ترک. یکی دیگر از فروشندگان نیز معتقد است الگوبرداری و حتی کپی‌برداری از تولیدات میل کشورهای دیگر نه تنها استقبال می‌شود بلکه وقتی به مشتری در خصوص مشابهت طرح با طرح‌های خارجی توضیح می‌دهیم، راحت‌تر مورد پذیرش قرار می‌گیرد. از طرفی بررسی قیمت انواع تولیدات در صنعت مبلمان نشان می‌دهد که به دلیل تأمین نشدن مواد اولیه قیمت کالاها روند افزایشی قابل توجهی دارد؛ تا جایی که یکی از شهروندان مراجعه‌کننده به نمایشگاه تصریح کرد: اینکه شما مستقیماً به مبل ساز سفارش بدهید خیلی به صرفه‌تر از خرید نمایشگاهی است.

این شهروند معتقد است بالا بودن قیمت‌ها را می‌توان از میزان جمعیت مراجعه‌کننده به نمایشگاه حدس زد و هر سال مراجعه مردم کمتر و کمتر می‌شود. وی با اشاره به اینکه به هر غرفه‌ای



بدون ذخیره کردن

اطلاعات خود را در ابرهای گوگل داکس مرتب کنید

گوگل داکس یک برنامه رایگان مبتنی بر وب است که می‌تواند در آن به طور آنلاین اسناد و صفحات گسترده را ایجاد، ویرایش و ذخیره کرد. شما می‌توانید در هر جایی که هستید از طریق یک کامپیوتر که به اینترنت متصل است به این اسناد دسترسی پیدا کنید.

کاربران Google Docs می‌توانند اسناد و صفحات گسترده را با فرمت‌های مختلف ایجاد، ویرایش و آپدیت کنند. متن‌ها را با فرمول‌ها ترکیب کنند، از جدول و تصاویر استفاده کنند. کاربران می‌توانند روی این موضوع کنترل داشته باشند که چه کسانی این فایل‌ها را مشاهده کنند. گوگل داکس را باید یک ابزار ویرایش فایل‌های متنی قدرتمند دانست که دسترسی به فایل‌ها را در دسترس اینترنت مهیا می‌کند.



انجام داده است. همچنین می‌توانید با انتخاب هر آیتم در لیست تغییرات کنار صفحه، آن مورد را به عقب برگردانید یعنی تغییر یاد شده را نادیده بگیرید.

اگر شخص دیگری که روی سند شما کار می‌کند، ساعت‌ها کار سخت شما را با تغییرات نادرست از بین برده، به راحتی می‌توانید با لغو تغییرات آن شخص، فایل خود را به حالت اولیه برگردانید.

تایپ صوتی به زبان فارسی در گوگل داکس

تایپ کردن برای بسیاری از کاربران آن قدر در دسترس‌ساز و وقت‌گیر است که بسیاری از کاربران آرزو دارند یک نرم‌افزار صحبت‌هایشان را به صورت مکتوب در نرم‌افزارهای ویرایشگر متنی تایپ کند. خوشبختانه این نیاز به لطف خدمات رایگان و بسیار مناسب گوگل رفع شده و امروز کاربران فارسی زبان نیز هرچای دنیا که باشند می‌توانند بدون نیاز به صفحه‌کلید فارسی و بدون خسته کردن انگشتان خود صحبت کرده و صحبت‌های خود را به صورت متن تایپ شده روی صفحه نمایش مشاهده کنند. این قابلیت در سرویس گوگل داکس فعال شده و کاربران با استفاده از مرورگر کروم و یک میکروفون مناسب و البته دسترسی به اینترنت می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

دسترسی آسان به گوگل داکس از طریق گوشی و تبلت

همان‌طور که در ابتدا اشاره کردیم، گوگل داکس یک وب‌اپلیکیشن است و برای دسترسی به آن فقط اینترنت و مرورگر لازم است. اما برای استفاده بهتر می‌توان از اپلیکیشن اندروید یا iOS آن استفاده کرد که بسیار سبک و سریع عمل می‌کند. در مقابل برای استفاده کردن از Word می‌بایست مجموعه آفیس را نصب کرد که زمان زیادی می‌طلبد. توجه کنید که Google Docs از طریق Google Drive نیز در دسترس است و در واقع اگر فایلی در فضای ابری گوگل درایو ذخیره شده باشد و از نوع ورد باشد، می‌توان آن را با گوگل داکس باز کرد. حتی باز کردن فایل‌های PDF و عکس و تبدیل این موارد به فایل ورد قابل ویرایش نیز ممکن است.

پشتیبانی از انواع فایل‌های متنی در Google Docs

گوگل داکس قابلیت باز کردن فایل‌های مختلفی مثل docx و doc و PDF و txt و برخی انواع دیگر را دارد. به علاوه اگر از گوگل داکس استفاده کرده‌اید و می‌خواهید فایل نهایی را به صورت داکوومن Word مایکروسافت و با فرمت docx ذخیره کنید، نیازی به نرم‌افزارهای تبدیل فایل نیست. کافی است از منوی File و گزینه Download as استفاده کنید.

گوگل داکس، بدون نرم‌افزار و آنلاین کارتان را راه می‌اندازد

نخستین چیزی که پیش از استفاده از گوگل داک نیاز دارید این است که یک حساب کاربری گوگل یعنی یک حساب جیمیل (@gmail) داشته باشید. این قابلیت هم مثل دیگر سرویس‌هایی که گوگل ایجاد کرده، بسیار کاربردی است بطوری که شما می‌توانید اکسل و پاورپوینت مورد نظرتان را آنلاین تولید و به اشتراک بگذارید.

گوگل داکس یک ابزار حرفه‌ای ذخیره فایل است که هم تنها برای یک نفر و هم برای استفاده گروهی چند نفر کاملاً مناسب است. این ابزار قابلیت‌های ویرایش زیادی به همراه قابلیت‌هایی برای کارهای گروهی در اختیار شما قرار می‌دهد.

کار روی فایل‌های ورد به صورت گروهی در گوگل داکس

اگر با همکاران و دوستان خود مشغول ویرایش یک فایل ورد هستید، بهتر است این کار را در سرویس گوگل داکس پیگیری کنید چرا که با وجود قابلیت‌های به اشتراک‌گذاری فایل و همگام‌سازی، بسیار ساده و راحت می‌توان کار را ادامه داد. کافی است از منوی File و گزینه Share استفاده کنید و پس از وارد کردن جیمیل دوستان و همکاران خود، نوع دسترسی هر شخص را تنظیم کنید.

اگر قرار است همه قادر به ویرایش فایل باشند، حالت Can edit را برای همه انتخاب کنید و اگر شخصی صرفاً ناظر و بیننده است، حالت Can view را برای وی در نظر بگیرید. به این ترتیب می‌توان روی یک فایل آنلاین، همیشه و همه‌جا و از حساب‌های مختلف تغییراتی ایجاد کرد.

ذخیره‌سازی خودکار فایل

برخلاف مایکروسافت آفیس، لازم نیست به خاطر نگرانی بابت از دست رفتن تغییرات ایجاد شده، به صورت پیاپی فایل را ذخیره کنید. از آنجایی که گوگل داکس بعد از ایجاد هر فایل آن را به صورت خودکار در گوگل درایو ذخیره کرده و همچنین بعد از اعمال هر تغییر، سریعاً نسخه جدید را جایگزین نسخه قبلی می‌کند، دکمه‌ای تحت عنوان Save به منظور ذخیره‌سازی دستی درونش وجود ندارد. ببینید دیگران چه تغییراتی انجام داده‌اند

سندی را در گوگل داکس باز کرده و از منوی فایل گزینه See revision history را انتخاب کنید. این کار باعث می‌شود تا سند شما در حالت متفاوتی قرار داده شود و در سمت راست یک بخش کناری اضافه می‌شود. در این قسمت لیست زمان‌هایی که تغییرات روی سند انجام شده و کسی که آن تغییرات را اعمال کرده قابل مشاهده است. با این روش می‌توانید ببینید چه کسی تغییرات و ویرایش‌ها را روی سند



اگر با همکاران و دوستان خود مشغول ویرایش یک فایل ورد هستید، بهتر است این کار را در سرویس گوگل داکس پیگیری کنید چرا که با وجود قابلیت‌های به اشتراک‌گذاری فایل و همگام‌سازی، بسیار ساده و راحت می‌توان کار را ادامه داد



حسابی سببه بندهز محرم سُد برانداز

بهزاد توفیق فر
سیدمحمد جواد طاهری
نازنین اسماعیل زاده
ایده پردازان

الهه جاودانی
سجادگیل پور
ثمین سلیمانی نژاد
باتشکر از

نازنین اسماعیل زاده
طراحی

صامره حبیبی
شعرتیتر

بیشتر به جایی که خرج فقرا کنند چه مراسمی می‌کنند



لعنت به سرو صدا کنندگان



خولی و همسرش اگر
در زمان حال بودند



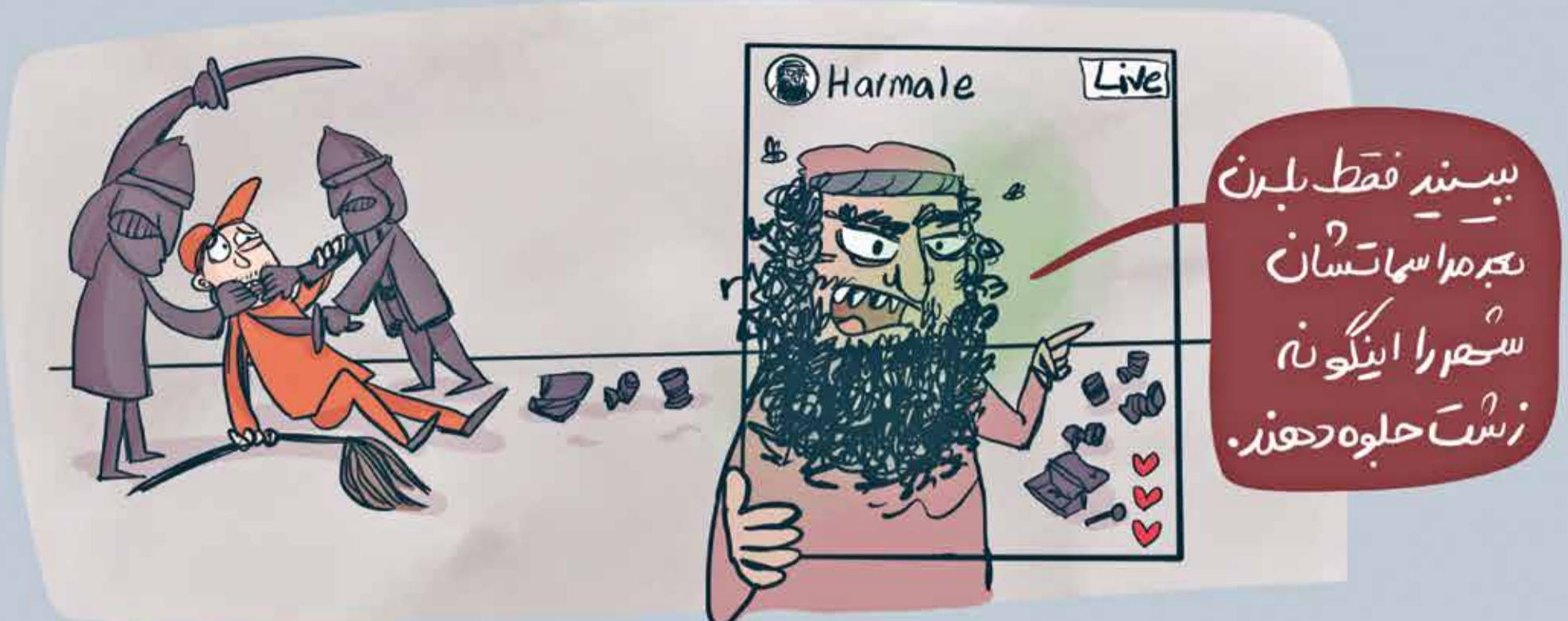
سواس را در آورند. مدام عزا
مدام ماتم و اشک! این چگونه دینی است؟!

تورا چه سوره؟ جشن ما کیومتری عید
خدیج سرت گرم کدام بیخوله ای بود مرد؟!

آنقدر مردم را گرسنه نگذارند
که محرم برای یک قهوه صرف می‌کنند.



عبدالله
زینب



زنان

سخن دبیر

دنیای وارونه
معروف و منکر

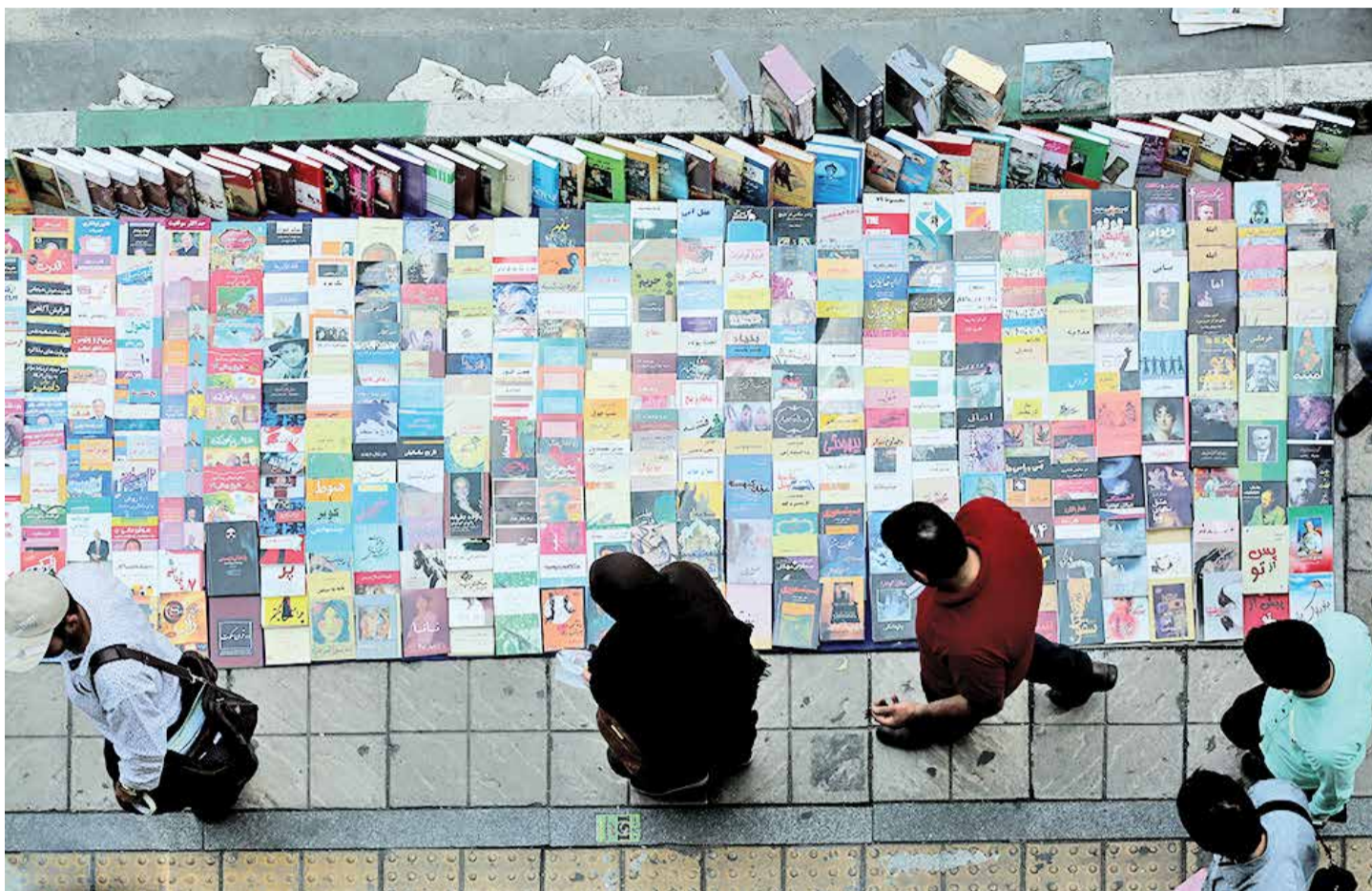
عطیه کشتکاران

دبیر گروه زنان

Atiye.keshtkaran@gmail.com

گاهی عبارت و جمله‌ای متر و معیار بسیاری از افکار پراکنده می‌شود. همان افکاری که هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند و جایشان را در میان سایر افکار نیافته‌اند، مثل کتاب‌های تازه‌ای که از نمایشگاه خریدهای در قفسه جا ندادهای بی‌خانمان هستند و تا در ردیف مربوط به خودشان آرام نگیرند ارزش خود را نشان نمی‌دهند. یکی از این تلنگرهایی که سال‌ها به کمک من آمد تا بعضی گفتارها و کردارها را بسنجم «توجه به تعریف معروف» بود. در علم منطق تعریف‌ها با حد و رسم‌های تام و ناقص خود را نشان می‌دهند، اما اگر سرمان را از کتاب بلند کنیم و جامعه اطرافمان را بنگریم تعریف را هم جور دیگری می‌بینیم. «معروف» در جامعه یعنی آنچه به طرز مقبولی عرف و خوشایند است. اختلاف نظر زیادی درباره پسندیده بودن آن وجود ندارد و از چشمه دین یا عرف یا تغییر تدریجی فرهنگ یا هر منشأ دیگری خودش را در میان ما جا انداخته. خوش‌رویی به صورت عام «معروف» است و بدخلقی «منکر». راستگویی پسندیده است و ظلم نكوهیده. با فهم عمومی معنای «معروف» این است، اما وقتی پسوندی به آن افزوده می‌شود و در قالب عبارت دینی «امر به معروف» قرار می‌گیرد ناگهان معروف کتابی، معروف خدا و پیغمبری، به ذهن می‌آید و شکاف معنایی و در نتیجه مصداقی رخ می‌دهد. این معنای معروف را از یکی از سخنرانی‌های آیت‌الله حائری شیرازی به یاد دارم که همیشه با من مانده. ما در پوشش «امر به معروف» به چیزی امر می‌کنیم که «معروف» بودنش از جامعه دور شده. از سوی دیگر چیزهایی را که قاعدتاً باید «منکر» باشند گرامی می‌داریم!

نمی‌خواهم به اولین مثالی که به ذهن می‌رسد اشاره کنم. سر وقت مثال دیگری برویم. اکثر زنان جامعه ما یا شغل اولشان خانه‌داری و مادری است یا شغل دوم. کمتر زنی می‌تواند خود را از این نقش جدا کند. به نظر می‌رسد سیاست‌ها بر آن است که خانه‌داری را تکریم کند، اما در عمل فرسنگ‌ها دور است از آن. وقتی خانه‌داری توأم با بیکاری و بی‌سوادی زن دانسته می‌شود، وقتی زن خانه‌دار را به چشم مصرف‌کننده صرف ببینیم نه فردی که به اقتصاد خانواده کمک می‌کند، هزارم که بودجه و مصوبه در تکریم خانه‌داری مهر و امضا کنیم باز هم نتوانسته‌ایم آن را در جامعه به «معروف» تبدیل کنیم. از سوی دیگر هنگامی که می‌بینیم دورویی در جامعه به زبان نكوهیده می‌شود، ولی در عمل افراد چرب‌زبان و منافق به موقعیت‌های بالاتری دست پیدا می‌کنند یعنی اساساً آن را به «منکر» تبدیل نکرده‌ایم که حالا بخواهیم دیگران را از آن باز داریم. تعریف خشت اول هستند. امر به رفتاری که هنوز «معروف» نشده خالی از معناست و نهی از فعلی که «منکر» بودنش در عمل روشن نشده به سخره گرفتن خودمان است.



همه چیز زیر سر خودت است!

جایگزینی روانشناسی به جای اخلاق در کتب خودیاری

تأثیر قرار داده است، سبب شده تا سرمایه‌داران از این نیاز به سود خود بهره‌جسته و زن را که به گفته شهید مطهری معنوی‌تر و مذهبی‌تر است، باز بچه امیال سرمایه‌سالارانه خود کنند. در چنین بازار مکاره‌ای است که مفهوم دینی کمال با مفهوم دنیایی موفقیت جایگزین شده و تب خرید کتب انگیزشی به عنوان یک پاسخ انحرافی به یک نیاز فطری بالا گرفته است.

دختران جوان و نوجوانی که بهترین سال‌های عمرشان را می‌توانند صرف تکمیل و تعالی مکارم اخلاقی کنند، آن را پای حرف‌های تقلبی مشتری افراد سرمایه‌دار هزینه می‌کنند که بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی برای همه یک نسخه کلی می‌پیچند. البته با دست‌فرمان برخی از این کتاب‌ها ممکن است فرد در خوشبینانه‌ترین حالت به صلح با خود و نقص‌هایشان برسد که پذیرش خود اگر پله تعالی انسان نشود و تبدیل به مجالی برای کنار آمدن با ضعف‌ها و نقص‌های اخلاقی گردد، ره به ترکستان است. دخترانی که نقش‌شان به فرموده رهبر انقلاب «حساس‌ترین، ظریف‌ترین، ماندگارترین و مؤثرترین نقش‌ها در حرکت تاریخ انسان و در سیر بشریت به سوی کمال است... و گناه بزرگ تمدن مادی، تضعیف و گاهی به فراموشی سپردن این نقش است.»

فارغ از آسیب معنوی، پیش فرض غالب و البته غلط این کتاب‌ها که «فقط خودت مسئول مشکلات خود هستی!» فرد را به این نتیجه می‌رساند که نه جامعه نقشی در مشکلات او دارد و نه او مسئولیتی در قبال مشکلات جامعه دارد. وقتی چنین تفکری مبتنی بر فرهنگ فردگرایی غربی در ذهن زنان و دختران جوان جامعه ایرانی شکل بگیرد که آفق آرمانی‌اش تمدن‌سازی اسلامی است، می‌تواند نیمی از جمعیت فعال و تأثیرگذار را به انفعال در برابر اصلاح ساختارهای فرهنگی جامعه بکشانند. نیمی که به تعبیر رهبر انقلاب «تأثیر این نیم وقتی بخواهند در سر نوشت دخالت کنند، بیش از تأثیر نیمی از کل جمعیت در سر نوشت است.» معنای این جمله را با این فرمایش امام خمینی (ره) که «بانوان، رهبر نهضت ما هستند، ما دنباله آنها هستیم... صلاح و فساد یک جامعه از صلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می‌گیرد» بهتر می‌توان درک کرد. بنابراین در یک جمله می‌توان گفت ترویج این کتاب‌ها در خدمت تداوم حیات نظام طبقاتی سرمایه‌داری است که بیشترین ظلم را در حق انسانیت و پس از آن در حق زنان روا داشته است.



دختران جوان و نوجوانی که بهترین سال‌های عمرشان را می‌توانند صرف تکمیل و تعالی مکارم اخلاقی کنند، آن را پای حرف‌های تقلبی مشتری افراد سرمایه‌دار هزینه می‌کنند که بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی برای همه یک نسخه کلی می‌پیچند



مریم اردویی

طبله سطح سه رشته مطالعات اسلامی زنان

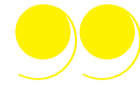
این روزها وقتی رو به روی ویتترین برخی کتابفروشی‌ها می‌ایستم یا از کنار یک کتابفروشی سیار که گوشه یک مکان عمومی بساط کرده است عبور می‌کنم، عمده کتاب‌هایی که خودنمایی می‌کنند کتاب‌هایی با عناوینی جذاب هستند که همه‌شان قرار است آدم‌ها را موفق، پول‌دار و خوشبخت کنند. برخی از این کتاب‌ها روایت زندگی مردان پیر و ثروتمندی است که از مسیر پول‌دار شدنشان می‌گویند و تلاش دارند بگویند «سنگ‌فرش هر خیابان از طلاست» یا با ارائه آموزه‌ها و دستورالعمل‌های یک مرد پول‌دار که به موفقیت رسیده از فواید پنج صبح بیدار شدن می‌گویند و بر آموزه و ضرب‌المثل قدیمی «سحرخیز باش تا کامروا شوی». کتاب شرحی نوشته‌اند و به خلق الله می‌فرشند. گاهی هم کتاب را یک زن ثروتمند نوشته تا به دختر امروز بگوید تو با تمام نقص‌هایی که داری «خودت باش». تمام این کتاب‌ها را اگر بخواهیم ذیل یک موضوع جای دهیم، آن موضوع، «خودیاری» است. نشر، گسترش و اقبال به چنین کتاب‌هایی از ظهور انسان‌روان‌شناختی در عصر حاضر خبر می‌دهد که موج آن از غرب به کشور ما هم رسیده است؛ موجی که به تعبیر ویلیام گاردنر نویسنده کتاب «جنگ علیه خانواده»، معلول ظهور نسبیته‌گرایی اخلاقی به صورت نظام اعتقادی است.

و می‌گوید: وقتی چنین نسبیته‌گرایی اخلاقی در قالب یک نظام اعتقادی در جامعه غربی ظهور یافت، روان‌شناسی جایگزین اصول اخلاقی شد که این گسست اخلاقی دارای دو پیامد قطعی بود. از یک سو کنار گذاشتن اصول اخلاقی در آرای روان‌شناسی، نیاز انسان را به معنویت پایان نداد، بلکه این نیاز به شدت افزایش یافت و از سوی دیگر، این نیاز سبب ظهور مدعیانی به نام درمان‌گران یا نرخ‌های بسیار بالا شد تا مجموعه‌ای حیرت‌آور از درمان‌های گوناگون از روان‌درمانی تا تصوف شرقی را به فروش برسانند. ظهور چنین شرایطی که معلول زندگی در جهان شبکه‌ای و سرمایه‌زده امروزی است در کنار اشاعه مبانی اندیشه‌ای جنبش فمینیسم، بیشتر از دیگران زنان و دختران را تحت تأثیر قرار داده است. خلأ معنوی که جهان مدرن با آن روبه‌رو است و بیشتر از بقیه جنس زن را تحت



امر به رفتاری که هنوز «معروف» نشده خالی از معناست و نهی از فعلی که «منکر» بودنش در عمل روشن نشده به سخره گرفتن خودمان است

مادری، دشوار است و در حقانیت این گزاره شکی نیست. از اولین ساعات‌های تولد نوزاد، مادر با وجود همه دردهای جسمی و روحی با موجودی به غایت محتاج طرف است؛ موجودی که ۹ ماه او را در بطن خود پرورانده و حال باید تر و خشکش کند و این چرخه رسیدگی بی‌تکرار رعب‌آور است



نزدیک دو سال بود مادر شده بودم و همه می‌گفتند: «این سختی‌ها در مقابل عشق مادری چیزی نیست.» و من یقین داشتم آنچه موجب می‌شود از خودم بزنم و به او برسم، چیزی فراتر از عشق است



فرا تر از عشق مادری

است، در یک کلام «تعهد مادری» دست آدم را می‌گیرد. مادرها متفاوتند. گاهی از آغاز بارداری عاشق فرزند خود می‌شوند، گاهی از اولین دیدار با نوزاد متولد شده و گاهی هم نیاز به زمان دارند تا به عشق مادر-فرزندی برسند. من معتقدم خنده‌ها و شیرینی‌های فرزند گاهی هست و گاهی نه، شور و حرارت مادری گاهی هست و گاهی نه، حوصله گاهی هست و بیشتر وقت‌ها نه، عشق مادری بیشتر اوقات هست و گاهی نه و در مقابل «تعهد مادری» که ریشه‌اش در عقل است و باور همیشه هست و بسیار از عشق قوی‌تر است.

چه خوب که تعهد مادری را بالاتر از عشق مادری بدانیم، تأکید بر وجود عشق دائمی مادرانه، برای مادران خصوصاً مادران کم‌تجربه که احساسات متناقضی را تجربه می‌کنند جز عذاب وجدان آورده دیگری ندارد. درحالی که با تکیه بر تعهد مادری می‌توان احساسات خود را به رسمیت شناخت؛ خسته، درمانده، رنجور و دلگیر بود اما باز هم مادری کرد و این تفاوت کارکرد عشق و تعهد است!

سر بگذارند به جنگل و بیابان، اصلاً هر طور شده معادله را به هم بزنند و بشوند همان آدم‌رها و آسوده پیش از مادر شدن، گاهی دلشان می‌خواهد در یک اتاق در بسته زار بزنند و بی‌هیچ فکر و خیالی بخوابند تا به خودشان ثابت کنند هنوز هم می‌توانند برای اوقات زندگی‌شان تصمیم بگیرند اما در میان جدال تمام این احساسات که برای هر آدمی طبیعی است، «تعهد» از راه می‌رسد و مادر را از سرگردانی نجات می‌دهد. او به یاد می‌آورد که در مقابل فردی مسئول

افسردگی از راه می‌رسد و عشق نمی‌تواند آنها را سرپا نگه دارد. این درحالی است که مادر در تمام روزهای پس از تولد فرزندش، در هر حال و روزی که باشد، دست از برطرف کردن نیاز فرزندش نمی‌کشد. حال سؤال اینجاست، اگر عشق مادری را ندید بگیریم، چه چیز را می‌توانیم تکیه‌گاه یک مادر برای مادری بدانیم؟! مداران روز و شب‌های زیادی زیر بار مسئولیت مادری کم می‌آوردند، دلشان می‌خواهد ساعتی همه چیز را رها کنند و

مقابل عشق مادری چیزی نیست. «و من یقین داشتم آنچه موجب می‌شود از خودم بزنم و به او برسم چیزی فراتر از عشق است. وگرنه میان خواب شیرینی که نیمه شده، هنگام تمیزکردن پوشکی که بوی نامطبوع دارد، وقت چسبیدن دست نوج یک طفل نوپا به صورت، عشق نه که نباشد بلکه بسیار کم‌رنگ است.

مادری، دشوار است و در حقانیت این گزاره شکی نیست. از اولین ساعات‌های تولد نوزاد، مادر با وجود همه دردهای جسمی و روحی با موجودی به غایت محتاج طرف است؛ موجودی که ۹ ماه او را در بطن خود پرورانده و حال باید تر و خشکش کند و این چرخه رسیدگی بی‌تکرار رعب‌آور است. اطرافیان در بیشتر مواقع معتقدند، مهر و عشق مادری چون خون در کالبد مادر جریان دارد و سبب می‌شود چشم بر سختی‌ها بیند اما، بسیاری از مادران این عشق آتشین را در اولین لحظه ملاقات با فرزندشان حس نمی‌کنند، یا در روزهای بعد هنگامی که رنج‌های روحی‌شان گردن می‌کشد، ترس‌ها، دلهره‌ها، آلام گذشته، زخم‌های تسکین نیافته، احساس تنهایی و

فاطمه دولتی
نویسنده

گرم خواب بودم که صدای «مامان مامان» گفتنش آمیخته به کمی نق و بغض به گوشم رسید. به سختی خودم را از رختخواب کندم و کورمال کورمال تا اتاقش رفتم. نشسته بود توی تخت و با چشم‌های بُراق نگاهم می‌کرد. زانو زدم مقابلش، گفتم: «آب.» «مقممه بالای سرش بود. گلویش که تازه شد، خندید و گفت: «بازی.» نگاهم افتاد به ساعت روی دیوار. نزدیک سه بامداد بود. دلم خواست فریاد بزنم: «بگیر بخواب بچه.» اما آرام او را به آغوش کشیدم و زمزمه کردم: «الان باید بخوابی.» و چشم‌هایم را بستم تا خیال بازی از سرش بیرون برود.

نزدیک دو سال بود از خواب مداوم سه الی چهار ساعته محروم بودم، نزدیک دو سال بود دور نوشتن با تمرکز را خط کشیده بودم، نزدیک دو سال بود سفر آسوده نرفته بودم، میهمانی بی‌دغدغه، جشن و دورهمی بدون دلمشغولی. نزدیک دو سال بود مادر شده بودم و همه می‌گفتند: «این سختی‌ها در

گاهی دلشان می‌خواهد در یک اتاق در بسته زار بزنند و بی‌هیچ فکر و خیالی بخوابند تا به خودشان ثابت کنند هنوز هم می‌توانند برای اوقات زندگی‌شان تصمیم بگیرند اما در میان جدال تمام این احساسات که برای هر آدمی طبیعی است، «تعهد» از راه می‌رسد و مادر را از سرگردانی نجات می‌دهد. او به یاد می‌آورد که در مقابل فردی مسئول است؛ در یک کلام «تعهد مادری» دست آدم را می‌گیرد

روی بیلبردهای شهر بنویسید «شام چی بپزیم»

فاطمه خوش‌نما
روزنامه‌نگار

معلوم نیست اولین بار چه کسی در کدام نقطه از جهان فهمید که می‌شود در خیابان‌ها و بزرگراه‌های شهر جمله‌های حکیمانه نوشت و به مردم یادآوری کرد چه کاری خوب است و چه کاری بد.

این ماجرا از هرکسی و هر جای جهان که آب خورده باشد؛ آنچه برای ما مهم است، قدرت بی‌اندازه این امکان است. فکر کنید مثلاً آدم‌های ۲۰۰ سال پیش حتی تصورش را هم نمی‌کردند روزی بشود با یک جمله روی بیلبورد بزرگ و رنگارنگ وسط بزرگترین خیابان یک شهر، حال آدمی را گرفت و او را از شوق و انرژی

تهی کرد. چگونه؟

خانمی را تصور کنید که عصر یک تابستان داغ میله وسط اتوبوس شرکت واحد را گرفته. دستش عرق کرده و در ذهنش محتویات فریزر خانه‌اش را زیر و رو می‌کند تا یک شام سبک و کم‌دردسر و خوشمزه بیزد. دارد فکر می‌کند شام شب چه باشد که هر دو بچه از شنیدن خبر شام مورد نظر خوشحال شوند و کدام غذاست که می‌تواند حال امشب‌شان را بهتر کند؟ تازه باید کمی از غذای مورد نظر را برای ناهار روز بعد مرد خانه و خودش کنار بگذارد. دستمالی از جیب مانتویش درمی‌آورد و می‌کشد به کف دستی که عرق کرده و میله اتوبوس سلوغ را با آن یکی دست می‌گیرد. جا به جا که می‌شود چشمش به بیلبورد کنار اتوبان می‌خورد. روی بیلبورد تصویر انتزاعی یک زن است که با یک طرح گرافیکی تشکیل شده از کیبورد و مانیتور و زون کن و

پوشه و پرونده ساخته شده و در سمت راست تصویر با یک فونت بزرگ نوشته شده: بهشت زیر پای مادران است نه کارمندان! از ادامه دادن توصیف حس و حال زنانی که این بیلبورد را خوانده‌اند و دیده‌اند و آنچه در ذهن‌شان نقش بسته دست برمی‌دارم اما قطعاً هر انسان عاقلی خودش به تنهایی هم می‌تواند حال این زنان را حدس بزند.

تولید محتوا قطعاً در هر حوزه‌ای تخصص عده‌ای است که می‌دانند از ابزارهایی که در اختیار دارند چگونه و به چه نحوی استفاده کنند تا بیشترین بهره‌مکن را از ابزار مورد نظر ببرند. فارغ از اینها چنین جمله‌هایی که حتی از تکرار آن در این یادداشت هم ابا دارم، با کدام سند و طبق کدام استراتژی و از چه منبع معتبری آمده و وسط خیابان‌های یک شهر نشسته و شیره جان اشتیاق و ذوق آدم‌ها را می‌کشد؟ این ادبیات سلیقه‌ای

با امضای چه کسانی بدون پیش‌بینی عوارض و اثراتش به‌عنوان یک کار فرهنگی و تبلیغی روزانه ذهن هزاران نفر از آدم‌های یک شهر را هدف قرار می‌دهد؟

این البته یک نمونه کوچک و جزئی از استفاده محتوا در ادبیات شهر است و قطعاً نیازی به مثال بیشتر برای طرح این دغدغه نیست. ذهن همه ما پر است از این دست مثال‌ها. اما ای کاش کسی بیاید یک طرح خلاقانه بدهد روی بیلبردهای شهر و لیستی از غذاهای سبک و ساده و مهربان را بگذارد یا دستور پخت چند دقیقه‌ای! ما همه زن‌های شهر قول می‌دهیم از دیدن لیست غذاها با عنوان «شام چی بپزیم؟» در خیابان‌های شهر بیشتر تحت تأثیر قرار بگیریم تا خواندن رفتار زنان است آن هم بدون هیچ منبع و سند معتبر و مدرکی!



ای کاش کسی بیاید یک طرح خلاقانه بدهد روی بیلبردهای شهر لیستی از غذاهای سبک و ساده و مهربان را بگذارد یا دستور پخت چند دقیقه‌ای! ما همه زن‌های شهر قول می‌دهیم از دیدن لیست غذاها با عنوان «شام چی بپزیم؟» در خیابان‌های شهر بیشتر تحت تأثیر قرار بگیریم تا خواندن جمله‌هایی که مدام در حال ارزشگذاری رفتار زنان است آن هم بدون هیچ منبع و سند معتبر و مدرکی!

فرهنگ

وقتی سلبریتی‌های فرانسوی، معترضان را تنها گذاشتند!

ساعات فعالیت‌شان را محدود کرده‌اند و برخی به خاموشی کامل فرو رفته‌اند. بر خلاف آنچه همیشه در کشورهای جهان سوم تبلیغ می‌شود بسیاری از اهالی هنر و رسانه در کشورهای غربی و این روزها در کشور فرانسه در ارتباط با مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه خود ورود نمی‌کنند. عدم دخالتی که معلوم نیست خودخواسته به آن تن می‌دهند و یا نبود آزادی بیان در کشوری که خود را مهد آن می‌داند، سبب شده تا سلبریتی‌ها و مراکز فرهنگی روزه سکوت بگیرند.

این روزها با مرور حواشی آشوب‌های خیابانی در فرانسه گوش‌ها حسابی تیز شده تا ببینند سلبریتی‌ها و جامعه هنری در فرانسه نسبت به این حوادث چه واکنشی از خود بروز می‌دهند. آیا آنها همچون روزهای آشوب در ایران می‌خواهند بخشی از جریان به راه افتاده در فرانسه باشند یا انگیزه دیگری سینماهای فرانسه را به تعطیلی کشانده است. درحقیقت بعد از به آتش کشیده شدن سینمای «سینه سیت» زنجیره UGC در خارج از پاریس سینماها از ترس به آتش کشیده شدن سالن‌های خود،

هائیه شجاعی زند

نویسنده



هنرمندان معترض در فرانسه بایکوت و سرکوب می‌شوند

فرستادند، با این حال، «میشل لیب» در نمایشی یک سیاه‌پوست را نشان داد که نقش میمون را بازی می‌کرد و سوراخ بینی سیاه‌پوستان را با عینک مقایسه کرد. او نه تنها از انجام کارش منع نشد، حتی نشان افتخار هم گرفت...»

در موردی دیگر، در سال ۲۰۱۱ و در شصت و چهارمین دوره جشنواره کن نیز «لارس فون تریر»، کارگردان نامدار سینمای اروپا با فیلم «مالیخولیا» جنجال زیادی در جشنواره به راه انداخت و با اظهاراتی که در حمایت از نازی و هیتلر داشت، مورد انتقاد شدید منتقدین قرار گرفت؛ تا جایی که مسئولان جشنواره کن با چهره نامطلوب خواندن فون تریر، وی را مجبور به ترک کاخ جشنواره کن کردند و هفت سال طول کشید که او بار دیگر بتواند مجوز حضور در جشنواره کن را کسب کند.

به واقع مشخص است که چرا هنرمندان فرانسوی در مواجهه با اغتشاشات ایران، موی خود را قیچی می‌کنند و در برابر مرگ جوان فرانسوی که با تیر مستقیم پلیس کشته می‌شود، سکوت می‌کنند و مشخص و مبرهن است که چرا سینماهای فرانسه تعطیل شده‌اند. آنها نه به ادعای همدلی با معترضان فرانسوی، بلکه از ترس جان‌شان مراکز فرهنگی را تعطیل کرده‌اند و نسبت به حوادث اخیر زبان‌بند شده‌اند. این سلبریتی‌ها اگر اظهارنظری هم کرده‌اند مانند «بنزامن پاور» و سپس «امیابه» نه در همراهی با معترضان، بلکه برای بازگشت آرامش دهان باز کرده‌اند.

آنها در بیانیه‌ای که در فضای مجازی منتشر شد، آورده‌اند: «باز یکنسان تیم فوتبال که تحت تأثیر و شوکه از مرگ وحشیانه نوجوان هفده ساله هستند، تأکید می‌کنند که نمی‌توانند درباره شرایطی که این مرگ غیرقابل قبول در آن رخ داده است، بی‌تفاوت بمانند.»

در ادامه این بیانیه تأکید می‌شود از زمان این حادثه تلخ، ما شاهد ابراز خشم مردمی هستیم که اساس آن را درک می‌کنیم اما نمی‌توانیم شکل آن را تأیید کنیم. بسیاری از ما که از محله‌های کارگری آمده‌ایم، در این احساس درد و غم شریک هستیم اما باید دانست خشونت هیچ چیز را حل نمی‌کند و حتی به سوی کسانی که آن را ابراز می‌کنند، باز می‌گردد.»



لارس فون تریر



بنزامن پاور



امیابه



دیودونه امیالا امیالا

حال سؤال اساسی اینجا است که چرا هنرمندان فرانسوی همچون سیاستمداران خود در موضوع آزادی بیان رفتار دوگانه‌ای دارند؟ حق و آزادی بیان که توسط «امانوئل مکرون» رئیس‌جمهور فعلی فرانسه و برخی دیگر از روشنفکران فرانسوی به آن تأکید می‌شود، مانند همه جای جهان، مفهومی بسیار نسبی است.

برای پاسخ به این سؤال، مرور سرنوشت هنرمندان معترض به سیاست‌های حاکم در فرانسه و موضع‌گیری‌های آنها در برابر سیاست‌های فرانسوی نشان می‌دهد که هنرمندان این کشور چه در محتوای فیلم‌هایی که تولید می‌کنند و چه در موضع‌گیری‌های خود در برابر وقایع سیاسی و اجتماعی فرانسه مدیریت می‌شوند؛ مدیریتی که با آنچه کشورهای غربی برای جهان سوم تعریف می‌کنند، متفاوت است.

اقدامات عملگراییانه دولت فرانسه و رسانه‌های فرانسوی علیه «دیودونه امیالا امیالا» طنزپرداز، مؤید این موضوع است. در سال ۲۰۰۰ «دیودونه» به عنوان فعال سیاسی طرفدار چپ شناخته و سپس به یهودستیزی متهم شد.

انتقادهای مخالف و موافق وی در فرانسه فراگیر شد و شکایت‌هایی از او برای مطلب‌هایی که در طنز خود به کار می‌برد، از طرف شخصیت‌ها و انجمن‌های محافظ منافع اسرائیل به دادگاه ارائه شد. در این میان، حضور وی در رسانه‌های فرانسه به تدریج محدود و سپس ممنوع‌التصویر شد و اجرائی نمایش‌هایش در شهرهای مختلف نیز لغو شد.

این کم‌دین که قبلاً در همه شبکه‌های تلویزیونی فرانسه حضور داشت، بیش از یک دهه است تقریباً ناپدید شده است. او با شکایت‌های زیادی رویه‌رو شد و حتی صفحه‌اش در یوتیوب نیز بسته شد. گرچه «دیودونه» عذرخواهی کرد اما شوخ‌طبعی خود را علیه جامعه یهودی متوقف نکرد؛ چیزی که بر اساس حق آزادی بیان در فرانسه نباید مشکل خاصی برای او ایجاد می‌کرد. این طنزپرداز در اظهارنظری گفته: «ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در آن حق ابراز وجود داریم اما چرا ناگهان در مورد موضوعی نمی‌توانیم خودمان را بیان کنیم؟ خب، در این کشور، صدا میلیون سیاه‌پوست را به مدت ۴۰۰ سال به بردگی

سلبریتی‌های فرانسوی معترضان‌شان را تنها گذاشتند

دهان کرده‌اند که صدایشان در نیاید. ماریون کوتیار، بازیگر اسکار گرفته سینمای فرانسه آخرین پست خود را در صفحه اجتماعی‌اش دقیقاً پیش از آغاز اعتراضات مردم فرانسه منتشر کرده است. در یک هفته اخیر خانم کوتیار روزه سکوت اختیار کرده و گویا دلش نمی‌خواهد به هیچ وجه از آزادی‌خواهی در کشورش حمایت کند. ایزابل هوپر دیگر بازیگری که سال پیش درباره وقایع ایران اظهاراتی داشت، الان شش هفته‌ای می‌شود که حاضر نشده در شبکه اجتماعی خودش چیزی بنویسد و کاملاً درباره اتفاقات کشورش سکوت کرده است. ایزابل آجانی هم از سه هفته پیش در اینستاگرام آفتابی نشده و حتی مانند اکثر سال پیش که از آشوب‌های ایران حمایت تمام‌قد داشت، این بار زبان خودش را در دهان نگه داشته است! جین برکین هم سه هفته است همان کاری را کرده که هوپر انجام داده است. لیا سیدو که پارسال از اتفاقات ایران پشتیبانی کرده بود، دقیقاً یک سالی است که دیگر در شبکه اجتماعی خود فعالیتی نداشته است. آلیس دیوپ، کارگردان و فیلمنامه‌نویس فرانسوی هم که سال پیش نگران وضعیت زنان در ایران بود، امسال ترجیح داده سکوت روی فیلمنامه‌های جدیدش تمرکز کند و در امور سیاسی کشور فرانسه دخالتی نکند! زولیت بینوش، آخرین پست خود را در اینستاگرام در همان روز قتل نوجوان فرانسوی منتشر کرده است. او برخلاف خانم کوتیار نخواسته سکوت کند، اما از سویی هم نخواسته که اعتراض محکمی داشته باشد. او امسال برخلاف پارسال که مواجیش را جلوی دوربین‌ها قیچی زد و این را نشانه‌ای از همراهی با اعتراضات در ایران عنوان کرد، صرفاً در یک جمله کوتاه به این اشاره کرد که نوجوان کشته شده ۱۷ سال سن داشته و خواستار عدالت شده است. این بازیگر پس از این پست دیگر فعالیتی در فضای مجازی نداشته است. البته سکوت سلبریتی‌های فرانسوی در مقابل اتفاقات اجتماعی و اعتراضات به قتل یک نوجوان، منحصر به این بازیگران زن نمی‌شود. بازیگران مرد سینمای فرانسه از «ژان رنو» گرفته تا «وینسنت کسل» یا «ژرار دوپاردیو» ترجیح داده‌اند سکوت کامل خود را حفظ کنند.

«کسل» برای هوادارانش از ایفای نقش در فیلم جدیدش خبر داده، به طوری که گویا در فرانسه هیچ اتفاقی نیفتاده است. دیگران هم تصاویر بی‌ربطی را با شرایط امروز جامعه فرانسه منتشر کرده‌اند.



ایزابیل هوپر



ژرار دوپاردیو



ژان رنو



وینسنت کسل



آلیس دیوپ



آلن لدون

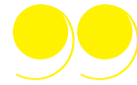


چرا هنرمندان فرانسوی همچون سیاستمداران خود در موضوع آزادی بیان رفتار دوگانه‌ای دارند؟ حق و آزادی بیان که توسط «امانوئل مکرون» رئیس‌جمهور فعلی فرانسه و برخی دیگر از روشنفکران فرانسوی به آن تأکید می‌شود، مانند همه جای جهان، مفهومی بسیار نسبی است

آنچه مبرهن است، این است که رفتار دوگانه فرانسوی‌ها در داخل و خارج از مرزهایشان ادامه دارد و در آینده نیز محتمل است که در ایران برخی از اهالی هنر و مردم با تحریک همین سلبریتی‌های خاموش امروز در کشور فرانسه، لباس رزم بپوشند و به کف خیابان‌های کشور بیایند و برعکس شرایط این روزهای فرانسه، نه علیه آشوبگران، بلکه در حمایت از آنها خودخری کنند اما ای کاش بابت باجی که برای جشنواره‌های فرنگی می‌پردازند، در گوشه‌ای خلوت که کسی نبیند، بر خودشان بختند!

رفتار دوگانه فرانسوی‌ها تمامی ندارد

پرداختن به مشکلات زنان در این سریال با نگاهی جدید و تازه موجب شده است بسیاری از دختران و زنان بیننده، سرنوشت نیکان را مانند سرنوشت خود بدانند



و باز هم معضل چادر اجباری برای زندانیان!

زندگی هرچه تمام‌تر سعی کرده‌اند در بخش‌هایی از این سریال، دیالوگ‌ها و تصاویری را جانمایی کنند که حاوی و انتقال‌دهنده پیام‌های خاصی است. نکته جالب اینکه اصل این تیتراژ متعلق به روزنامه آرمان ملی است، ولی سازندگان سریال نیکان این تیتراژ را با کادربندی خاص و ساختن تصویر تازه‌ای که در آن لوگوی روزنامه کیهان و جمله «زنان همچنان مشکل...» دیده شود، جعل کرده‌اند!

برخلاف آنچه که تاکنون از شباهت‌های سریال «نیکان» با فیلم «لاک قرمز» به رشته تحریر درآمده است و عده‌ای بر آن تأکید و برخی دیگر به تفاوت‌های موجود در آن پرداخته‌اند، کامران مجیدی تهیه‌کننده سریال «نیکان» در گفت‌وگویی با خبرنگار مهر که در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است، از ساخت مجموعه ۳۰ قسمتی به کارگردانی سیدجمال سیدحاتمی خبر داده و گفته است: نسخه سریالی از فیلم سینمایی «لاک قرمز» با همین نام موقتا تصویب شده است. وی در ادامه گفت‌وگو همچنین از تغییر نام آن به «نیکان» خبر می‌دهد و زمان ساخت آن را سال ۹۷ اعلام می‌کند و می‌افزاید: این سریال در مرحله نگارش قرار دارد و براساس سیاست‌گذاری‌های تلویزیون برای شبکه پنج ساخته می‌شود ولی قهرمان داستان باز هم یک دختر نوجوان است. فیلم سینمایی «لاک قرمز» به کارگردانی سیدجمال سیدحاتمی، نویسندگی امیر عبدی و تهیه‌کنندگی کامران مجیدی محصول سال ۱۳۹۴ است. «لاک قرمز» مضمونی اجتماعی دارد و در مورد خانواده، ارتباط والدین با فرزندان و معضلات جامعه است.

استفاده اجباری از پوشش چادر برای زنان در زندان و الزام به سر کردن چادر برای ملاقات‌کنندگان خانم، که برخلاف آنچه در واقعیت برای حضور زنان متهم و بازداشتی در زندان و ملاقات‌کنندگان آنها، رخ می‌دهد، یکی دیگر از مواردی بود که موجب واکنش برخی کاربران فضای مجازی شد و برخی آن را القای سازندگان اثر برای نمایش تصویری منفی از چادر دانستند؛ مسأله‌ای که پیگیری‌های ما برای یافتن چرایی آن طی تماس با کارگردان و نویسنده سریال نیز بی‌نتیجه ماند. حاشیه‌های «نیکان» به همین‌جا ختم نشد؛ در یکی دیگر از قسمت‌های سریال شبانه «نیکان»، از تیتراژ روزنامه آرمان ملی برای روزنامه کیهان در قابی مشترک استفاده شده بود که به اعتراض کاربران در شبکه‌های اجتماعی و سایت‌های خبری منجر شد؛ برخی کاربران فضای مجازی با بازنشر تصویر چندثانیه‌ای برگرفته از سریال با عنوان «دو کیهان» در سریال «نیکان»، نسبت به آن واکنش نشان دادند؛ روزنامه کیهان نیز در این باره نوشت: «از شیطنت‌هایی که در این سریال وجود دارد می‌توان به قسمت یازدهم آن اشاره کرد که حدوداً در دقیقه ۴۰، یک تصویر بسته چند ثانیه‌ای از روزنامه‌های یک دهه روزنامه‌فروشی نشان داده می‌شود. در آن تصویر، مخاطب متوجه روزنامه کیهان می‌شود که با تیتراژ درشت جمله ناقصی را که بخشی از آن زیر یک سنگ رفته نشان می‌دهد: «زنان همچنان مشکل...» آنچه با دیدن این تصویر به ذهن می‌رسد، این است که زنان مشکل جامعه یا حاکمیت هستند! در واقع سازندگان سریال با

نگاهی اجمالی به سریال تلویزیونی «نیکان»؛

روایت دختر جوانی که پای خانواده می‌ایستد



وجه تمایز نیکان با دیگر سریال‌ها

نرم می‌کند، باید نگرانی مسئولیت‌بردار کوچک خود را نیز اضافه کند، موقعیتی دراماتیک ایجاد کرده است که مخاطب با آن همدان‌پنداری می‌کند و برای آنچه که شخصیت اصلی قصه دنبال می‌کند، انتظار می‌کشد و همین امر نشان می‌دهد عوامل سازنده سریال بخوبی از پس تعلیق و کشش در داستان برآمده‌اند. گویی اولویت‌های زندگی دخترک جوان قصه تغییر کرده است و او که پیش از این برای دستیابی به آرزوهایش با تکیه بر ثروت و دارایی و مقام و منزلت پدر و مادرش، آن‌سوی مرزها را هدف گرفته بود، اکنون برای رسیدن به مقصد باید نگاهش را به زندگی و پیرامون خود عوض کرده و روی پاهای خودش بایستد و آن‌لایبی که به

آنچه «نیکان» را از سایر سریال‌های با مضمون قاچاق دارو متمایز می‌کند، داستان قهرمان اصلی آن است که در نقش دختری محصل و دغدغه‌مند ظاهر شده است؛ نیکان که سودای خروج از کشور را در سر دارد، به یکباره ویس از وقوع ماجراهایی که برای دختر جوان ۱۸ ساله دشوار به نظر می‌رسد، دست به هر کاری می‌زند تا به زندگی خود و خانواده‌اش سامان بدهد و در کنار سایر ابعاد زندگی قد بکشد، بزرگ شود و استوار بماند. سرگذشت نیکان که به‌ناچار درگیر مشکلات خانوادگی شده است و در کنار اشتباهات جبران‌ناپذیر ناشی از مصرف دارو توسط افرادی که بعدها سروکارش با آنها می‌افتد و در میانه‌های داستان با آن دست و پنجه

«نیکان» سریال شبکه سوم سیما است که این روزها تب و تاب فراوانی در فضای مجازی به راه انداخته است. سریالی با مضمون اجتماعی و خانوادگی که در فضایی داستانی به موضوع قاچاق مکمل‌های ورزشی می‌پردازد و در خلاصه آن آمده است: یه پرنده کوچیک قبل از پرواز، اولین چیزی که تجربه می‌کنه یه حسی شبیه به سقوطه... این اثر که به کارگردانی علی سرهنگ، تهیه‌کنندگی کامران مجیدی و نویسندگی مشترک نسیم محمدی فارسانی و نسیم سیفی پور ساخته شده است، محصول جدید مرکز سیمافیلم است که از نیمه‌های خردادماه، هر شب از آنتن شبکه سوم سیما در ۳۰ قسمت مقابل دیدگان مخاطبین قرار گرفت و به نظر می‌رسد توانست رضایت بخش عمده‌ای از بینندگان را به خود جلب کند. کامران مجیدی که پیش از این فیلم‌های سینمایی «زرد»، «جان دار» و «لاک قرمز» و بیش از ۱۵ تله‌فیلم را برای شبکه‌های مختلف تلویزیون تهیه کرده است و علی سرهنگ که کارگردانی دو فیلم سینمایی «دریا موج کاکا» و «زمانی برای ایستادن» را در کارنامه دارد، این بار به سراغ ساخت سریالی رفته‌اند که پیش از این بارها دستمایه تولید آثار تلویزیونی و سینمایی قرار گرفته است.

پیمان باغی، سیما تیرانداز، شقایق فراهانی، رضا داودنژاد، با معرفی مه‌لقا می‌نوش‌زاده همراه با رؤیا جاویدنیا، مهدی صباغی، سام کیودوند، فروغ قجابگلو، نادر شهسواری، آزاده مهدی‌زاده، مریم شعیانی، امید سلیمی، توانمندی، محمدرضا یادگاری، نسیم مسلمی، رزا ماندنی، حسین شفیعی، حسین توکلی، فریده دریاچ، مهری آل‌آقا، سعید پیراالعلومی، صادق سرهنگ، رونیکا بهرام‌زاده و محمدعلی اکبرشاهی، با حضور بهنام تشکر و با هنرمندی مریم سعادت و اصغر نقی‌زاده بازیگران سریال تلویزیونی «نیکان» هستند. «نیکان» قصه دختر جوانی است که با متهم شدن پدر و مواجهه با مشکلات مالی، تلاش می‌کند تا خانواده‌اش را نجات دهد؛ مه‌لقا می‌نوش‌زاده که پیش از این در سریال «حکایت‌های کمال» و فیلم «آتابای» به ایفای نقش پرداخته است، در «نیکان» با ایفای نقش اصلی درخشیده است و می‌گوید: «نیکان» تلاش می‌کند که قوی باشد، نیاز، برای زندگی بچنگد و ادامه دهد و از این‌رو بسیار به شخصیت واقعی او شباهت دارد. بهنام تشکر که در نقش مسعود پدر نیکان مقابل دوربین رفته است، به عرضه محصول تقلبی و غیرمجاز توسط شرکت پخش و واردات مکمل‌های دارویی که متعلق به اوست، متهم می‌شود و تحت تعقیب است؛ از طرفی، مادر نیکان (با بازی شقایق فراهانی) نیز متهم ردیف دوم پرونده مکمل‌های تقلبی است و زندانی می‌شود. این رخداد‌های ناگهانی در کنار بدهکاری‌های مسعود و به‌کما رفتن دختری سه ساله و مسمومیت جوانی در روز ازدواجش، به‌خاطر مصرف داروهای شرکت، گره‌های سریال را بیشتر کرده و بر پیچیدگی‌های آن می‌افزاید.



آنچه «نیکان» را از سایر سریال‌های با مضمون قاچاق دارو متمایز می‌کند، داستان قهرمان اصلی آن است که در نقش دختری محصل و دغدغه‌مند ظاهر شده است؛ نیکان که سودای خروج از کشور را در سر دارد، به یکباره ویس از وقوع ماجراهایی که برای دختر جوان ۱۸ ساله دشوار به نظر می‌رسد، دست به هر کاری می‌زند تا به زندگی خود و خانواده‌اش سامان بدهد و در کنار سایر ابعاد زندگی قد بکشد، بزرگ شود و استوار بماند



«امید» است که موج می‌زند!

کرده‌اند ریتم مناسب را تا پایان حفظ کنند تا خللی در داستان به وجود نیاید و سریال در ذهن مخاطب به قوت خود باقی بماند و تا پایان با آن همراهی کنند. این سریال که با مضمون اجتماعی و محتوای هشداردهنده بسیاری از خانواده‌های ایرانی را در شب‌های گرم بهاری و تابستانی پای تلویزیون نشانده بود، سروصدای فراوانی هم در فضای مجازی به پا کرد؛ نقش آفرینی دختر جوان در نقش «نیکان» که از میان نام‌های پسرانه انتخاب شده است، از جمله مواردی بود که از همان روزهای ابتدایی بخش سریالی، موجی از واکنش‌های منفی را برای سریالی که محور اصلی آن حول زندگی دختری جوان که دغدغه رفع مشکلات خانواده‌اش را دارد، می‌چرخد، به همراه داشت و کارزاری برای جمع‌آوری امضا به منظور تغییر نام شخصیت دختر سریال نیز به راه افتاد.

بطور یقین می‌توان گفت امید در این سریال که پیرامون داستان دختر جوانی به نام نیکان رقم می‌خورد، موج می‌زند؛ نیکان که به نظر نمی‌رسد نمی‌تواند کلیم خودش را از آب بیرون بکشد، پیوسته به دنبال جلب رضایت خانواده‌اش است و برای رهایی آنچه گریبان او و خانواده‌اش را گرفته است، از هیچ کوششی دریغ نکرده است و همواره برای نجات از حوادثی که روزهای تلخی را پیش روی او گذاشته است، تلاش می‌کند. روایت «نیکان» که در آن از چهره‌های جدید بازیگری نیز بهره‌جسته و پای نویسندگان تازه‌کار را نیز به جرگه فیلم‌نامه‌نویسی برای سریال در تلویزیون باز کرده است، با سرعتی مناسب و مطلوب پیش‌رفته است و سازندگان این سریال تلویزیونی شبانه برای ادامه داستان به دنبال استمرار بی‌هدف نبوده‌اند و تلاش



قهرمانی در بستر کلیشه؛

کت چرمی

با ۲۴ بار بازنویسی یک استعاره

مخاطب فریب‌در سینما

ونوس پهنود
روزنامه‌نگار

۲۱ سال زندگی نکرده بود. بگذریم از روزگاری که سبیری کرده بود، معلوم بود که به اندازه ۲۱ سال خواب از این دنیا طلب داره. همین جمله رو به من گفت که سرآغاز داستان «کت چرمی» شد.

راه بری بدون اینکه حتی جرأت کنی نثانی‌ای و ایستنی و روزا که همه چی روشن بتونی چند دقیقه بخوابی؟؟؟ کارگردان فیلم کت چرمی، حسین میرزاحمدی می‌گوید: ساعت تقریباً ۱۱ شب بود که با دختری به اسم مهسا روبه‌رو شدم. ۲۱ ساله بود، اما

در بستری از ماجرای تکراری که هر لحظه لمس می‌شود، کت چرمی با علامت سؤال بزرگ پیرامون سلیقه‌سازی برای مخاطب توانسته بیش از ۶۰ هزار ایرانی را در حدود یک ماه به سینماها بکشاند. «میدونی چقدر سخنه که شب فقط راه بری و راه بری و فقط

باید بگویم بعید می‌دانم که بتوان قصه‌ای تازه برای روایت کردن پیدا کرد چرا که قصه‌ها روایت شده‌اند و مسأله مهم امروز نوع نگاه صاحب اثر به قصه است.

کلیشه، بستر چهره‌سازی

انتقادها به موضوعیت فیلم کت چرمی محدود نیست. برخی می‌گویند بازیگران نیز تمایزی در ایفای نقش ندارند و در مقابل برخی مدعی‌اند، بازی سارا حاتمی و جواد عزتی تمایزی از نوع نسل جدید بازیگران ایرانی را نداعی می‌کند.

سارا حاتمی بازیگر فیلم «کت چرمی» در گفت‌وگو با رسانه‌ها و پاسخ به انتقادات با تأکید بر اینکه هیچ آشنایی در صنعت سینما نداشته و با شرکت در تست بازیگری توانسته در فیلم و سریال‌های مختلف نقش داشته باشد، گفت: برای نقشی که در فیلم «کت چرمی» داشتم، با معنادان همصحب شدم. وی با تأکید بر اینکه با پارتی وارد سینما نشده است، اظهار داشت: نخستین کارم در سریال زخم کاری بود و توسط آموزشگاه بازیگری برای تست معرفی و انتخاب شدم. در دومین کارم هم برای بازی در «کت چرمی» از تعداد زیادی تست گرفتند و در نهایت من انتخاب شدم. او درباره شخصیتی که در فیلم «کت چرمی» ایفا کرده نیز گفته است: کاراکتری است که دوستش دارم و فکر می‌کنم مدت‌ها آن را دوست داشته باشم، زیرا زندگی کردن با این نقش باعث شد، چیزهای زیادی بیاموزم و من را تحت تأثیر خود گذاشت.

بازیگر ۱۷ ساله مجموعه «زخم کاری» با بیان اینکه برای رسیدن به نقشی که در فیلم «کت چرمی» داشت، سبک زندگی‌اش را برای مدتی تغییر داده است، ادامه داد: اعتیاد بخش کوچکی از کارهایی بود که این دختر انجام می‌داد، به همین دلیل به کمپ ترک اعتیاد رفتم و حتی بیرون از کمپ با این افراد همصحب شدم و از مدل زندگی کردنشان اطلاعاتی به دست آوردم. زیرا دامنه تحقیقات در اینترنت محدود است. از دور همیشه تصور عجیبی از معتادها داشتم و بعد دیدم این آدم‌ها اصلاً عجیب نیستند و با کمک عوامل توانستم نقش را بازی کنم. «کت چرمی» محصول بنیاد سینمایی فارابی و مؤسسه ایوان آفرینش است و پخش آن را مؤسسه شهر فرنگ به عهده دارد. این فیلم که سال گذشته در چهل و یکمین جشنواره فیلم فجر رونمایی شد، توانست سیم‌غ بهترین بازیگر نقش مکمل زن را به دست آورد.

درباره شباهت قهرمان فیلم با قهرمان‌های مسعود کیمیایی توضیح داد: کیمیایی بسیار استاد محترمی است ولی من وامداری از او نداشتم فیلم‌های ایشان را دیدم ولی قهرمان ما با قهرمان‌هایی که آقای کیمیایی می‌سازند فاصله دارد. کارگردان درباره شباهت اثر با مرد بازنده گفت: ایده این فیلم قبل از ساخت مرد بازنده شکل گرفت و من قبل از مرد بازنده با آقای حجازی گفت‌وگو می‌کردم. مسعود هاشمی‌نژاد، نویسنده فیلم «کت چرمی» نیز در خصوص تمایز این فیلم گفته است: برای من در نگارش فیلمنامه «کت چرمی» قصه‌گویی اهمیت داشت و لازم بود که این قصه در قالبی مناسب طراحی شود که به نظر من «کت چرمی» در گونه نوآر یا نئونوآر قرار می‌گیرد و باید این اثر را با در نظر گرفتن قواعد این ژانر مورد بررسی قرار دهیم. هاشمی‌نژاد درباره ساختار فیلمنامه «کت چرمی» اظهار داشت: در نگارش فیلمنامه این اثر سینمایی از شاه‌پیرنگ سید فیلد استفاده کردم. در واقع «کت چرمی» یک فیلم شاه‌پیرنگی است و بر اساس همین قاعده نوشته شده است. در واقع فیلمنامه این اثر یک فصل افتتاح، یک فصل میانه و یک پایان دارد که دقیقاً بر پایه همان نموداری است که در کتاب سید فیلد نظریه‌پرداز آمریکایی سینما مطرح شده است. این نویسنده درباره تعلیقی که در سراسر فیلم «بعد از رفتن» وجود دارد، گفت: تعلیق خارج از بحث ساختار است و به ویژگی ژانری اثر برمی‌گردد. غالباً فیلم‌های نوآر بر پایه تعلیق جلو می‌روند چرا که باید سرگشتگی قهرمان در مسیر سفرش در فیلمنامه ایجاد شود که تعلیق مهم‌ترین ابزار برای ایجاد این حس است. به نظر من بهترین نمونه این سرگشتگی را هم در فیلم «محل چینی‌ها» می‌توان یافت که در تاریخ سینما نمونه فوق‌العاده‌ای است. در این فیلم تا عطف اولیه یعنی تا دقیقه ۳۰ کارآگاه خصوصی به دنبال یک آدم اشتباهی می‌گردد و در این دقیقه متوجه می‌شود که باید مسیر دیگری برای رسیدن به هدفش انتخاب کند. هاشمی‌نژاد تأکید کرد: تعلیق ویژگی ژانری «کت چرمی» است و همین ویژگی را در فیلم‌های دیگر نوآر و نئونوآر مشاهده می‌کنیم و مثل بسیاری دیگر از ویژگی‌ها نمی‌تواند دلیلی بر کپی کردن یا شباهت یک فیلم با فیلم دیگر باشد. برای باز کردن چنین بحثی باید ابتدا ویژگی‌های ژانری را بشناسیم و بعد درباره نحوه به کار بردن آنها صحبت کنیم و بگوییم که چه شباهت‌هایی بین دو اثر وجود دارد و گرنه اگر بخواهیم همینطور اثری با شبیه به اثری دیگر بدانیم

چرا یک داستان تکراری پشت نوبت دریافت مجوز است؟

بازی کارگردان و نویسنده به حدی موفق بوده که در گیشه و در جشنواره فجر موجب شده حداقل یک بار دیدن فیلم توصیه شود. اما کت چرمی خود با مشکلاتی گریبانگیر بوده است.

میرزاحمدی کارگردان کت چرمی درباره زمان شروع قصه و فیلمنامه کت چرمی گفته است: از سال ۹۹ نگارش فیلمنامه شروع شد، قابل توجه کسانی که کت چرمی را با مرد بازنده مقایسه می‌کنند. بعد از آن در آبان ۱۴۰۰ با آقای حجازی صحبت کردم تا فیلم ساخته شود. آقای مهدویان مشاور بود که در پروسه فیلمبرداری چند جلسه همراهی کرد در پیش تولید و پست پروداکشن نیز ما را کمک کرد.

وی گفت: نسخه اولیه فیلمنامه ۴ ساعت بود و بعد از اینکه وارد بازنویسی شدیم ۲۴ بار آن را بازنویسی کردیم که بخش اعظم به خاطر پروانه ساخت و بخش دیگر برای کوتاه شدن و فضای درام بود. برای گرفتن مجوز ۶ ماه به مشکل خوردیم و زمان برد.

کارگردان: ما شبیه هیچ فیلم شبیه به خودمان نیستیم

وی در خصوص ابهامات کپی‌کاری این فیلم به رسانه‌ها گفته است: سال ۹۹ من فیلم کوتاهی داشتم که موضوع آن به پسر بچه‌های بدسرپرست و بی‌سرپرست می‌پرداخت و در ادامه مستند خارج از محدوده را ساختم. رگه‌های کت چرمی از آنجا شکل گرفت. من با نویسنده سه فیلم کوتاه دیگر هم کار کردیم و ماحصل آنها به این کار بدل شد.

وی اضافه کرد: من در فیلم کوتاه هم که کار می‌کردم روایتگری و قصه‌گویی برابم مهم بود و تلاش داشتم تصویر را در درام مورد نظرم شکل دهم. نمی‌شود گفت ما به از آن‌ها ندارم و همه تحقیقات ما را در برمی‌گیرد. وی درباره انتخاب جواد عزتی و اینکه چقدر نقش او از فیلم خورشید مجیدی گرفته شده است توضیح داد: زمانی که ما به چنین فیلمی پرداختیم یعنی سال ۹۹ فیلم خورشید ساخته نشده بود و جواد عزتی گزینه اول ما بود. کارگردان درباره انتخاب بازیگران تصریح کرد: ما جلسات مختلفی با تهیه‌کننده و نویسنده برای بازیگران داشتیم. وقتی مشغول نگارش فیلمنامه بودیم ناخودآگاه برخی بازیگران را تصور کردیم و اکثر نقش‌ها را با همان انتخاب اول سراغشان رفتیم. جواد عزتی هم برای من فراتر از یک بازیگر است و مثل برادر کنار من بود خیلی در این مسیر کمک کرد. کارگردان

وی اضافه کرد: روند حل مسأله در این فیلم‌ها فراتر از وظیفه، دغدغه شخصی و انسانی می‌شود، در این فیلم هم همین‌طور شد و رفتار مأمور بیشتر جنبه انسانی و شخصی برای کمک به دختر دارد.

جاهد معتقد است اگر این فیلم چهل سال پیش ساخته می‌شد با تلخی مهبیسی به پایان می‌رسید. اما در حال حاضر شخصیت‌های انسانی در فیلم‌ها اینقدر قدرت دارند که با وجود همه مشکلات و مصیبت‌ها نهایتاً می‌توانند از آنها عبور کنند.

زهرا اردکانی فرد پژوهشگر مسائل زنان نیز با نگاهی به نقد جامعه‌شناختی فیلم پیش از این گفته است: کت چرمی فیلم دغدغه‌مندی است و تصمیم گرفته به مسأله‌ای که کمتر دیده‌ایم بپردازد. در عین حال که مشکلی را مطرح می‌کند به دختران بدسرپرست و زنان آسیب‌دیده می‌پردازد و به نسبت این موضوعات با خیره‌های فاسد می‌پردازد.

وی اضافه کرد: فیلم تلخ است اما سایه نیست چون روزه‌هایی را باز می‌گذارد و همه درها را به سمت شخصیت یا مسأله اجتماعی نمی‌بندد. اینکه روزه‌هایی را باز می‌کند مثبت است چون در سال‌های اخیر هر زمان فیلم اجتماعی داشته‌ایم شخصیت در یک بن‌بست قرار گرفته است و به این سؤال می‌رسیم که چطور می‌خواهد از این موقعیت بیرون برود.

اردکانی فردگریزی به راه‌کار کارگردان برای اتمام داستان زده و گفته است: مشکل ما با راحل فیلم است که یک قهرمان مرد به شکل فرشته نجات وارد می‌شود و کاملاً دغدغه شخصی دارد و تصمیم دارد مشکل را حل کند، یک قهرمان سوار بر اسب می‌آید تا کمک کند.

چنانچه از اظهارات منتقدان پیداست، این فیلم هر چند روی کلیشه موج‌سواری می‌کند اما به مطالبه جامعه دست یافته است. دیگر زمان قهرمان مرده، دختر آسیب‌دیده بی‌دست و پایی منفعل و پاپان کاملاً تاریک که ما را در زرفای افسردگی و ناامیدی غرق سازد، در سینما سبیری شده است. مخاطب می‌خواهد در میانه فیلم ضربان قلبش بالا برود اما در ادامه نیز می‌خواهد آرام بگیرد و بی‌دست پر از سالن خارج شود. پایان نیمه روشن و یا نامشخص یکی از ترفندهای جدید در بسیاری از فیلم‌های ایرانی با موضوع آسیب‌های اجتماعی است که موجب می‌شود حداقل اگر نمی‌توان راه‌کاری برای گرفتاری خفه‌کننده قهرمان داد، ذهن را به تخیل پیدا کردن راه‌حل حرکت داد و ایستا نبود.

داستان کت چرمی به ادعان منتقدان و فیلم‌بین‌های حرفه‌ای در بستری از کلیشه فساد، اعتیاد و سوءاستفاده از دختران روایت می‌شود. موضوعی که موجب شده دوگانه‌ای از نقدها و دفاعیات پیرامون آن شکل بگیرد. تا جایی که روزنامه کیهان در نقد این فیلم گفته است: «اصلاً قصه و حرف فیلم شما چیست؟ اگر ادا و اتوارهای مد روز پلورا لیستی و مدرن بازی‌های مهوع کارنا بلدهای آماتور بی‌هنر را کنار بگذاریم و قصد تکرار ادعاها و توجیه‌های آنها را نداشته باشیم، فیلم شما کدام مسیر منطقی و دراماتیک قابل فهم و حس‌آمیز را به تصویر می‌کشد و ادامه می‌دهد؟

فیلم شما منم‌های از کپی‌کاری‌های ناشیانه و بی‌حال و حوصله‌است که حتی رمق ندارد یک سکانس-تأکید می‌کنم «یک سکانس» - درست و قابل دفاع و جذاب سینمایی بیافریند.»

داستان از این قرار است که عیسی فرمند کارمند بهزیستی است که زخمی از گذشته او را رنج می‌دهد. زخمی که مخاطب را همراه می‌سازد. اما نقل و نبات داستان آنجایی است که می‌خواهد خارج از مسئولیت خود به دختری معتاد کمک کند و نگذارد به مانند فرزندش از دست برود. تمامی بستر داستان تکراری از سرنوشت معنادان و کارمندی است که قواعد اداری را بندی بر دست و پای خود می‌داند که نمی‌گذارد به راحتی به وظایف انسانی خود عمل کنند.

قهرمان مرده در سینما جایگاه ندارد

به نقل از بنیاد سینمایی فارابی، فیلم سینمایی «کت چرمی» به کارگردانی حسین میرزاحمدی و تهیه‌کنندگی کامران حجازی از ۱۷ خرداد در سینماهای سراسر کشور اکران شده است و تاکنون بیش از ۶۰ هزار مخاطب داشته و فروش آن از سه میلیارد هم گذشته است.

اما این فروش در گیشه به اعتقاد برخی منتقدان به منزله تمایز داستانی کت چرمی نیست. در عین حال که سلیقه‌سازی و توجه به لایه‌های زیرین نیازهای روحی روانی مخاطب دور از ذهن نویسنده و کارگردان نبوده است. در واقع کت چرمی به نوعی دست به بازی روانی مشتری‌پسندانه‌ای زده است که از قضا در تناسب با اقتضائات است. کوروش جاهد منتقد سینما با اشاره به قواعد ژانر در سینما در خصوص این فیلم گفته است: در تاریخ سینما شاهد این ژانر بوده‌ایم که مأموری خارج از وظایف سازمانی و اداری خود به مسأله‌ای ورود می‌کند. در این فیلم هم این فرمول وجود دارد و به بهانه این سوژه مسأله مبتلا به جامعه را می‌بینیم.





نگاهی به برخوردهای قانونی با هنرمندان متخلف در سینمای جهان

گامی رو به جلو برای رسیدن به استانداردهای جهانی در سینما

مریم اسدزاده
نویسنده

آیا کنار گذاشتن شهره گانی (سلبری) که قانون را نقض می‌کنند، روا است؟ آیا وزارت فرهنگ و ارشاد اجازه چنین اعمال قانونی را دارد یا با تغییر دولت‌ها سلیقه‌ای عمل می‌کنند؟ در این مطلب با بررسی قوانین سینما در جهان، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم.

پرده اول:

«به گزارش جوان آنلاین به نقل از فارس، ۳۰ آذر ۱۴۰۱ بود که مصاحبه حمید فرخ‌نژاد با شبکه تروریستی اینترنشنال منتشر شد. شبکه‌های اجتماعی متعلق به او نیز پس از خروج از کشور شروع به انتشار محتواهای ضد ملی با خط رسانه‌ای رژیم صهیونیستی و ضد انقلاب کردند. او پیش از خروجش در فیلمی برای انتشار در شبکه نمایش خانگی بازی کرده بود. با وجود چنین اقداماتی، این سریال از شبکه‌های نمایش خانگی پخش شد.

او پیش‌تر در ایام اغتشاشات سکوت اختیار کرده بود تا ساخت فیلم‌ها در شبکه نمایش خانگی به پایان برسد و دستمزد خود را دریافت کند. این اتفاق با عکس‌العمل کاربران فضای مجازی روبه‌رو شد و حتی معاندین نظام هم فرخ‌نژاد را نان به نرخ روز خور نامیدند.

پس از این ماجرا، تلویزیون هم به پخش سریال یا فیلم‌هایی که هنرپیشه‌های‌شان از مرز وطن پرستی گذشته و بی‌وطن شده بودند، ادامه داد تا بوجه بیت‌المال را فدای حضور یا عدم حضور شهره‌گان نکند و چهره واقعی آنان را نشان دهد که پای کدام سفره نشسته و سیر شده‌اند و نمک خورده و نمکدان شکسته‌اند.

پرده دوم:

با ورود به سال جدید، طبق روال برنامه‌ریزی‌ها و تخصیص بودجه برای ساخت آثار تلویزیونی و سینمایی آغاز شد و این در شرایطی بود که کشور آرام شده بود و دیگر حتی مخالفان حجاب هم به فراخوان‌های اغتشاشگران اهمیت نمی‌دادند.

«به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از روابط عمومی سازمان تنظیم مقررات رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر، در فضای مجازی ساترا؛ در سه ماه اول سال ۱۴۰۲ سریال‌های «زخم کاری ۲»، «گناه فرشته»، «خجالت نکش ۲»، «سرویس حوادث» و «افعی» از شورای صدور مجوز ساترا مجوز تولید گرفته‌اند و این شورا با برگزاری ۱۱ جلسه، تعداد ۴۰ طرح سریال، ۸ فیلمنامه سریال و ۵ طرح برنامه تلویزیونی را بررسی کرده است.

فریدون جیرانی، محمدحسین مهدویان، حامد عنقا، پیمان معادی، رضا مقصدی، مصطفی کیایی، برزو نیک‌نژاد و منوچهر هادی از جمله اشخاصی هستند که با حضور در جلسات شورای صدور مجوز تولید ساترا، به سوالات اعضای شورا پاسخ دادند و در نهایت موفق به اخذ مجوز تولید سریال شدند.

سریال‌های «زخم کاری ۲» به تهیه‌کنندگی محمد رضا تخت کشیان و کارگردانی محمدحسین مهدویان، «نیلوفر آبی» به تهیه‌کنندگی و کارگردانی مصطفی کیایی، «گناه فرشته» به تهیه‌کنندگی و نویسندگی حامد عنقا، «نیسان آبی ۲» به کارگردانی منوچهر هادی، «افعی» به نویسندگی پیمان معادی، «خجالت نکش ۲» به کارگردانی رضا مقصدی، «خطبه عشق» به کارگردانی برزو نیک‌نژاد و تهیه‌کنندگی محمد شایسته و «سرویس حوادث» به نویسندگی و کارگردانی فریدون جیرانی از جمله سریال‌هایی بودند که در سه ماه اول سال ۱۴۰۲ از ساترا مجوز تولید گرفته‌اند.»

پرده سوم:

اما باید این بار وزارت ارشاد تمهیدی می‌انداخت تا هم بازیگران تازه به شهرت رسیده و هم باتجربه‌ترها، با استفاده از دیده شدن‌شان در مدیوم‌های مختلف و به تبع آن مشهور شدن روزافزون، کارگر و عمله دشمنان ایران نشده و به خاطر مشتکی دلار، با روی خون ملت خویش نگذارند. لذا پس از انتخاب بی‌حجابی از سوی برخی از بازیگران زن، حاشیه‌های بسیاری ایجاد شد و محمد مهدی اسماعیلی وزیر ارشاد ۶ اردیبهشت ماه درباره اقدامات این وزارتخانه برای مقابله با کشف حجاب، گفت: «در این زمینه، قانون محور است و نمی‌توانیم به کسانی که کشف حجاب کرده‌اند، اجازه حضور در برنامه‌های هنری را دهیم.» «خبرگزاری موج هم در گزارش روز دوشنبه ۵ تیر ۱۴۰۲ مطلبی با این موضوع منتشر کرد: «وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: ابلاغ کرده‌ایم افرادی که حجاب را زیر پا گذاشتند، اجازه برنامه‌های هنری ندارند/ وزارتخانه باید مجوز ۹۰ درصد از فعالیت‌های نمایش خانگی را بدهد.»

و در ادامه متن سخنان محمد مهدی اسماعیلی، وزیر ارشاد را در حاشیه همایش هوش مصنوعی و رسانه و تولید محتوا را در پاسخ به سؤال تبیین آیین‌نامه رعایت حجاب در سینما و تلویزیون گزارش کرد. طبق این گزارش، دکتر اسماعیلی در این باره گفته است: «آیین‌نامه خاص حجاب وجود ندارد، بلکه آیین‌نامه نظارت بر صدور مجوز پروانه و صدور پروانه نمایش وجود دارد که در آن پیش‌بینی شده است حجاب یک مسأله قانونی در کشور است. ما حتماً اجازه نمی‌دهیم هیچ فیلم و برنامه‌ای با زیر پا گذاشتن قوانین کشور ساخته شود. سازمان سینمایی به همه شرکت‌های تولیدکننده و تهیه‌کننده‌ها ابلاغ کرده است افرادی که قانون را زیر پا گذاشتند، اینها اجازه برنامه‌های هنری را ندارند.» پس از انتشار این مطلب، صدای آمریکا VOA، در تاریخ ۱۳ تیر ۱۴۰۲ به نقل از رادیویی در ایران گزارش کرد: «رئیس اتحادیه تهیه‌کنندگان سینما معتقد است که موضوع حجاب مسأله‌ای بین بازیگران زن و حاکمیت است و اگر قرار است کسی به دلیل حجاب نداشتن کار نکند، باید دادگاه آن را تعیین کند.

بر همین اساس غلامرضا موسوی می‌گوید که: تهیه‌کنندگان مسئولیتی در مورد فعالیت بازیگران بی‌حجاب ندارند. موسوی در گفت‌وگو با یک برنامه رادیویی در ایران، درباره نامه معاونت نظارت و ارزشیابی در مورد فعالیت یک سری از بازیگران خانم که مطالبی را منتشر کرده بودند، گفت که «مسئولیت تهیه‌کننده سینما صرفاً موقوف بر شرایط زمان و مکان فیلمبرداری است.» به گفته او، چیزی که در نامه خواسته شده بود، فراتر از قانون بوده و هیچ کسی جز با حکم دادگاه صالحه نمی‌تواند جلوی فعالیت دیگری را بگیرد. در این نامه که حاشیه‌های زیادی به دنبال داشته است، تأکید شده تهیه‌کنندگان با فردی که «حجاب را برداشته» کار نکنند. بر اساس نامه‌ای که حبیب ایل‌بیگی، معاون نظارت و ارزشیابی سازمان سینمایی ۲۸ خردادماه به اتحادیه تهیه‌کنندگان نوشته، سازمان سینمایی به تهیه‌کنندگان اخطار داده که با بازیگرانی که کشف حجاب کرده‌اند، همکاری نکنند در غیر این صورت برای دریافت پروانه نمایش با مشکل مواجه می‌شوند. در بخشی از آن نامه که وب‌سایت «انتخاب» منتشر کرده بود، آمده است: «تهیه‌کنندگان می‌بایست از به‌کارگیری عوامل و بازیگرانی که به نحای مختلف با هنجارشکنی و نادیده گرفتن قوانین کشور مسأله‌ساز بوده‌اند (مثلاً کشف حجاب و...) اجتناب بورزند و در صورت هرگونه همکاری چنانچه هنگام اخذ پروانه نمایش با مشکل مواجه شوند، شخصاً مسئول بوده و باید پاسخگوی عملکرد خود و تبعات آن باشند.»

پرده چهارم:

اما در ادامه، در تاریخ ۱۱ تیر ۱۴۰۲، جوان آنلاین نوشت: «عید امسال یکی از شبکه‌های خانگی از رئالیته شویی با مجری‌گری اشکان خطیبی رونمایی کرد. انتشار این رئالیته شو از عید آغاز شد و اخیراً فصل سوم و پایانی آن منتشر شد و هنوز در شبکه نمایش خانگی مربوطه قابل دسترس است. اشکان خطیبی در زمان آشوب‌های پاییز سال گذشته در شبکه‌های اجتماعی‌اش از اغتشاشگران علیه کشور حمایت می‌کرد. صفحه‌های شخصی او در فضای مجازی از اوایل دی ماه سال گذشته مجدداً فعالیت جدی‌تری علیه نظام را آغاز کرد. این صفحات پست‌هایی در حمایت از اغتشاشات و محکوم کردن نظام، دعوت به اعتصاب و دعوت به آشوب و... منتشر کرده و می‌کند.»

به این مورد کامیوز دیرباز و... را هم می‌توان اضافه کرد. حال باتوجه به گزارشات بالا و اینکه سینماگران خاصی مدام در حال فرار از قانون هستند و ارشاد هم تاکنون نشان داده است که فقط در تصویب و ابلاغ قوانین مصمم است و در اجرای آنها سختگیری چندانی ندارد، اینها باعث شد تا صدا و سیما به این مسأله در مورد ساترا ورود کند. اما در دیگر کشورهای داعم‌دار دموکراسی با هنرمندان و شهره‌گان خاصی، چگونه رفتار می‌شود؟ در اینجا لازم است به چند نمونه اشاره کنیم. به گذشته‌ها بگردیم، مصادیق فراوانی می‌یابیم، اما هیچ کدام به وسعت و پرشماری بیکار شدن هنرمندان نیست و آن ماجرای مک کارتیسم در آغاز جنگ سرد است. بسیاری از اهالی هالیوود به بهانه کمونیست بودن تحت تعقیب قرار گرفته به زندان افتادند و تا آخر عمر از فعالیت هنری محروم شدند. اغلب آنها فقط فیلم‌هایی ساخته بودند که ضد جنگ بود، اما آمریکای به ظاهر صلح‌طلب این را برنتابید و همگی آنان را مجازات کرد. جدیدترین مورد هم در اسکار نود و چهارم با سیلی ویل اسمیت به کریس راک، در یادها ماند وقتی اسمیت که در دفاع از همسرش، برای شوخی نامتعارف مجری با موهای او، خونش به جوش آمده بود و با غیرتی مردانه خواست از همسرش دفاع کند، به روی صحنه رفت و به کریس راک کم‌دین هم‌نژاد خود سیلی زد. او پس از ۴۰ دقیقه برای دریافت جایزه بهترین بازیگر مرد برای بازی در فیلم «شاه ریچارد» روی صحنه رفت و از کار خود ابراز پشیمانی کرده و عذرخواهی کرد و فردای همان روز بیانیه‌ای برای عذرخواهی از راک در اینستاگرام منتشر کرد اما آکادمی اسکار اعلام کرد، به هیچ عنوان از این مسأله چشم‌پوشی نمی‌کند و ویل اسمیت را به ۱۰ سال محرومیت از اسکار محروم کرد و در بیانیه خود اعلام کرد که حتی اگر در این مدت ویل اسمیت فیلمی داشته باشد و برای آن نامزد شود، اسکار سرنوشت تلخی را برای او رقم خواهد زد. و تاکنون که بیش از یک سال از این اجرا می‌گذرد، ویل اسمیت در هیچ کدام از رسانه‌ها دیده نشده است. آیا وزیر ارشاد و ساترا هم مانند هالیوود، بیانیه‌هایی را که بر اساس قانون اساسی کشور و اسلام و عرف ملت ایران تنظیم شده است را اجرا خواهد کرد؟ البته که باید منتظر بود و دید! اما یادمان باشد هر قدم محکم رو به جلو، باعث مستحکم‌تر شدن اخلاق در سینما خواهد بود و این را مدیریت درسی‌های جهان ثابت کرده است.



بسیاری از اهالی هالیوود به بهانه کمونیست بودن تحت تعقیب قرار گرفته و به زندان افتادند و تا آخر عمر از فعالیت هنری محروم شدند. اغلب آنها فقط فیلم‌هایی ساخته بودند که ضد جنگ بود، اما آمریکای به ظاهر صلح‌طلب این را برنتابید و همگی آنان را مجازات کرد.



فرا تهران

مهمان همیشگی ماهی‌ها

به یاد ۶۶ کودک شهید
ایرباس ۶۵۵



نگاهی به پنج پوستر با محوریت هفته حقوق بشر آمریکایی

یک نمایشگاه زن آلود

هفته‌ای که گذشت در تقویم رسمی کشور به نام هفته «حقوق بشر آمریکایی» نامگذاری شده است. هفته‌ای که قرار است یادآور خاطرات تلخ مردم ایران از جنایت‌های آمریکایی‌ها و دست‌پرورده‌هایشان در حق این سرزمین باشد. فرارسیدن هفته حقوق بشر آمریکایی و سالگرد سرنگونی هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران توسط ناو آمریکایی وینسنس، بهانه خوبی بود تا حوزه هنری استان هرمزگان، یک مجموعه پوستر ویژه را منتشر کند. مجموعه پوستری که به همت هنرمندان هرمزگانی تهیه و هفته گذشته رسماً رونمایی شد. این هفته صفحه «فرا تهرآن» حال‌وهوایی شبیه گالری خواهد داشت و در کنار هم، این مجموعه پوستر را مرور می‌کنیم.

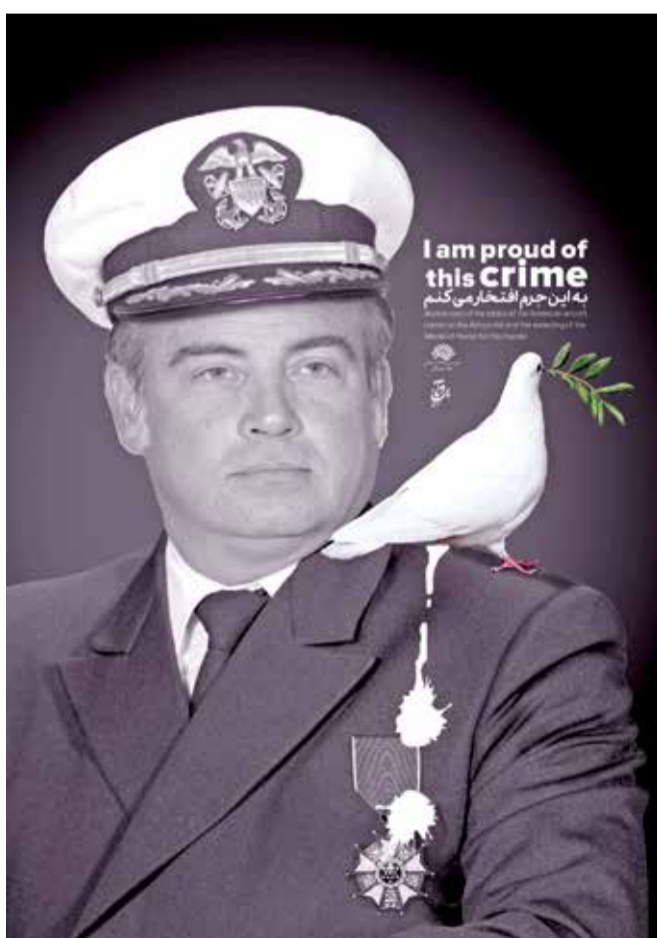


اینجا با یک تصویرپردازی لطیف مواجهیم که با استفاده از استعاره گل سرخ، شهدای پرواز بی‌ بازگشت ۱۲۶۵۵ را صورتگری کرده است. طراحی با کیفیت اثر و بافت دلنشین گل‌های سرخ، به این تصویر حال‌وهوایی خاص و ممتاز بخشیده که عمیق شدن در آن، قلب بیننده را می‌فشارد.

یک اثر مادرانه دیگر که با عبارت «میهمان همیشگی ماهی‌ها» رنگ و بوی شاعرانه‌ای گرفته است. انگار این پوستر، زمان را درنوردیده و از آن سوی این جهان، احوالات شهدای کودک جنایت ۱۲ تیر ۱۳۶۷ را یادآوری می‌کند. رنگ سیاه و سفید غالب در پوستر باعث شده تا رنگ لطیف ماهی‌های توی قاب، حس حسرت‌برانگیز کار را بیشتر و دلننگی تماشاگر را مضاعف کند. این، یک روایت هنرمندانه و حزن‌آلود از احوال مادرهایی است که فرزندان خود را به آب‌های خلیج فارس سپرده‌اند و اگرچه غمگین‌اند، اما خوب می‌دانند که مام وطن در خلیج فارس، آداب فرزندداری را خوب بلد است.



این تصویر شبیه تصویر اول گالری ماست ولی این بار بدون نمایش چهره کاپیتان ناو منحوس وینسنس. تصویرگر ما در این پوستر، بیان خود را محدود به یک اتفاق خاص نکرده و ورازی زمان و مکان، آنچه سال‌هاست بر ملت‌های رنج‌کشیده جهان می‌رود را بازخوانی می‌کند.



یک پوستر صریح و عصبانی در واکنش به اتفاق تلخ ۱۲ تیر ۱۳۶۷. طراح این پوستر نخواست و نتوانسته خشم خود از جنایت رخ داده در آب‌های خلیج فارس پنهان کند. برای همین کیوتر صلح را در حال قضای حاجت بر روی لباس ویلیام راجرز، ژنرال آمریکایی و فرمانده ناو وینسنس، به تصویر کشیده است؛ تصویری که بدون تعارف، دیدگاه و نگاه تصویرساز نسبت به نمادهای صلح در جهان فکری غربی‌ها را بیان می‌کند. در چنین قابی، شاخه زیتونی که در دهان کیوتر صلح قرار دارد معنای کنایه‌آمیز و غریبی پیدا کرده است. و به عبارت بهتر، گرافیک ما با این تصویرگری، عملاً دارد پرسشی را بر سر حامیان حقوق بشر آمریکایی فریاد می‌زند: «دقیقاً از کدام صلح حرف می‌زنید؟»



در این تصویر هم عنصر احساس پررنگ است و این بار یک تصویرسازی از زنان بومی بندرعباس در محور پوستر قرار گرفته است. آغوش گشودن ایماز زن بندری برای هواپیمای ساقط شده، حال‌وهوایی مادرانه به این اثر بخشیده است. تصویرساز ما در این اثر یک شهر بزرگ به وسعت بندرعباس را فراخوانده تا برای رفتگان پرواز تلخ ۱۲۶۵۵ مادری بکنند.